مجموعه سبز 1

به نام یزدان مهربان

با درود فراوان،

بدین وسیله به اطلاع پژوهشگران و دوستداران آثار بابی و بهائی می‌رساند:

طی مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل‌های وُرد Word آثار مندرج در مجموعه «کتاب‌های جلدسبز» ارائه می‌گردد. کتاب‌های جلدسبز، کتاب‌هایی است که عمدتا طی دهه‌ی پنجاه خورشیدی، توسط محفل ملی بهائیان ایران، عجالتا جهت حفظ، تکثیر شده است. فایل اسکن‌شده‌ی این کتاب‌ها، پیشتر در برخی از وبگاه‌های اینترنتی از جمله کتابخانه‌ی بهائی (https://bahai-library.com/) و کتابخانه‌ی افنان (<https://afnanlibrary.org/>) موجود بود. اما مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل وُرد همان کتاب‌هاست که قاعدتا از حیث جستجو و قابلیت کپی‌برداری از عبارات، کارایی بیشتری برای پژوهشگران عزیز دارد.

فایل وُرد در دنیای امروزی همچون قلم و کاغذ الکترونیکی می­ماند و حکم کاغذ و قلم و دوات محققین قدیمی را دارد که با آن می­نوشته­اند و تأملات خود را مکتوب می­داشته­اند. معاصرین ما از طلبه و دانشجو گرفته تا محقق و پژوهشگر و استاد، استفاده­های زیاد و متنوعی از فایلهای وُرد می­کنند و آنها را عصای دست خود می­سازند. اما بر اهل فن پوشیده نیست که وثاقت و اعتبار محتویات فایلهای وُرد، به­دلیل ماهیت خاصی که دارند، خصوصاً به­خاطر امکان تغییر، دست­خورده شدن تایپ متن و درهم ریختن حروف­چینی واژه­ها، از نوع خاصی است و در قیاس با متن اصلی و نسخه­ی اسکن از متن اصلی در مقام برتر قرار ندارد. با این همه، امروزه طیف وسیعی از افراد متخصص و غیرمتخصص این ابزار الکترونیکی مفید را، با وجود چنین نقصی مورد استفاده قرار می­دهند و از مزایای آن برخوردار می­شوند. به تهیه­ی فایل وُرد از آثار بهایی نیز می­توان از همین دریچه نگریست؛ ضمن آنکه بهترست که برای حفظ شأن و مقام والای نصوص مبارکه تلاش شود تا حتی المقدور فایلهایی از متون بابی و بهایی تهیه شود که اشتباه و اشکال کم و نادری داشته باشند. نظر به همین مطلب، بسیاری از فایل‌ها در مجموعه‌ی حاضر مقابله و تصحیح شده است. در تصحیح آثار مندرجه در مجموعه‌ی جلد سبزها به چند نکته توجه شده است:

1-در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، نسخه‌های جلدسبز با سایر نسخه‌های چاپی یا خطی موجود مقابله و تصحیح شد. در خصوص آثار حضرت باب، با توجه به اینکه هر یک از نُسخ در دسترس ما دارای اشکالاتی بود و نمی­توانستیم هیچ نسخه­ای را بتمامه مبنا قرار دهیم، برآن شدیم تا در مواردی که به­نظرمان اشکال، اشتباه یا تردیدی وجود دارد، آن موارد را با ملاحظه­ای کلی اصلاح و نسخه­ی تایپی را بر همان مبنا تهیه کنیم. در این باب برای تصحیح متن یک اثر از آثار حضرت باب در جلدی از مجلدات سبزها، نه­تنها آن را با متن همان اثر در دیگر مجلدات سبزها مقابله کرده­ایم بلکه اگر نسخه­ای از همان اثر در اثری خارج از این مجموعه بوده، از آن نیز استفاده کرده­ایم. در نتیجه، نسخه‌ی پیش‌رو در برخی مواضع با مندرجاتِ نسخه‌ی اصلی (جلدسبز) تفاوت‌هایی دارد؛ اما محض ارجاع‌دهی درست، شماره‌ی صفحات اصلی (شماره‌ی صفحات نسخه‌ی جلد سبز) در دل متن درج شده است.

2-آثار حضرت بهاءالله مقابله نشده، اما در ضمن تایپ، تا حدی قابل قبول، تصحیح شده است.

3- در مجموعه‌ی حاضر، برخی تواقیع حضرت باب که سابقا به‌طور ناقص نشر یافته (مثل کتاب صحیفه‌ عدلیه، مندرج در جلد 82 که فاقد باب پنجم است، و یا صحیفه بین‌الحرمین و صحیفه اعمال سنه که پیشتر مختصرا نشر یافته) با توجه به سایر منابع به‌طور کامل، و تصحیح‌شده، منتشر می‌شود.

4- در مجموعه‌هایی که سابقا و از روی اضطرار منتشر شده بود نواقص عمده‌ای به چشم می‌خورد: از جمله، تفسیر «بسم‌الله» که در چندین مجموعه بدون مقدمه و خطبه نشر یافته بود، و یا توقیع حروف مقطعات قرآن که نیمی از آن ناقص منتشر شده، و یا تفسیر (های هذا) در جلد 60 که در داخل متن افتادگی‌هایی دیده می‌شد، و یا چند باب اول این اثر در مجموعه‌ی 98 که به‌طور ناقصی منتشر شده بود. در مجموعه‌ی حاضر، همه‌ی این نواقص با توجه به مجموعه­های دیگر بر طرف شده است.

5- در مواردی که نتوانستیم درجِ صحیحِ لغتی را تشخیص دهیم آن را نشانه گذاری (های لایت) کرده‌ایم و یا با چند علامت سؤال (؟) آن را مشخص کرده­ایم.

6- برای مقابله‌ی نسخ آثار حضرت باب از نسَخ مختلفی بهره برده‌ایم. از جمله، از تمامی مجلدات جلدسبز استفاده کرده‌ایم. فی‌المثل در تصحیح جلد 14 تفسیر «های هو» از مجموعه کتاب‌های جلدسبز تنها اکتفا به همین جلد نشده، بلکه از مجلدات دیگر مثل جلد 53، 67، 86 و منابع دیگر نیز استفاده کرده‌ایم. افزون بر نسخه‌های جلدسبز، مجموعه‌ی پرینستون و کیمبریج و نشریات ازلیان و مجموعه شخصی خود را نیز مدنظر و پیش‌رو داشته‌ایم.

7- در مواردی رسم الخط واژه­ها به­گونه­ای انتخاب شده که برای جستجو مناسب­تر باشد. مثلاً گاهی کاتب در نسخ­ی اصل کلمه­ی «جلالت» را به­صورت «جلالة» نگاشته است و ما ترجیح داده­ایم آن را «جلاله» تایپ کنیم

8- در پایان یادآور می‌شود که از آغاز کارِ تایپ و تصحیحِ فایل‌های اسکن‌شده مایل بودیم که از همکاری فضلا و مطلعین جامعه در تصحیح نسخه‌های موجود، بیشتر بهره‌مند باشیم؛ اما این مهم، جز در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، محقق نگشت.

در همین‌جا به ‌ویژه از جناب ولی‌اله­کفاشی سپاسگزاریم. کار بازخوانی، مقابله و تصحیح فایل‌های تایپ‌شده‌ی آثار حضرت باب تماما توسط ایشان انجام و نهایی شد. در عین حال، امیدواریم که در ادامه‌ی راه از مساعدت و همراهی تعداد بیشتری از یاران فاضل و مطلع مستفید شویم. ضمن آنکه از همه­ی خوانندگان این فایل­ها درخواست می­کنیم تا اگر در حین مطالعه به اغلاط تایپی برخوردند آن موارد را از طریق سایت به ما اطلاع دهند.امید و هدف دیگرمان این است که در آینده، تمام فایل‌های این مجموعه، با مقابله‌ی علمی و اسلوبی دقیق‌تر – دست‌کم در حد آنچه که در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء انجام شده – تقدیم دوستان و یاران علاقمند شود.

فهرست جلد سبز 1

نمره عنوان صفحه

**الف: کتاب پنج شان فارسی** ا

1- بسم الله الاله الاله 1

2- بسم الله الاوحد الاوحد 6

3- بسم الله الاحد الاحد 10

4- بسم الله احیی الاحیی 15 5- بسم الله الاقوم الاقوم 19

6- بسم الله الاابهی الابهی 23

7- بسم الله الاجلل الاجلل 29

8- بسم الله الاجمل الاجمل 34

9- بسم الله الانور الانور 40

10- بسم الله الاقدم الاقدم 44

11- بسم الله الاقرب الاقرب 45

12- بسم الله الاعلم الاعلم 51

**ب: صحیفه ابهجیه** 57

1. دعاء الحزن 63
2. دعاأ الصباح 65
3. دعاء النور لطلب وسعة الرزق 67
4. دعای تحمید 2 69
5. دعاء لصنمی هذه الامة 72
6. دعاء التحمید 1 73
7. دعاء الشهادة للیلةالجمعة 77

**ج:** صحیفه­ای از نوزده مناجات 81

دعای بعد از هر دعاء 100

**کتاب پنج شان ( قسمت فارسى )**

ص ١

بسم الله الاءله الاءله اللهم انى اسئلک باسمک يا آلِه يا اِلاه يا الله يا اَلِه يا اُلّاه يا اُلوه يا اَليه يا اَلّوه يا اُلّوه يا اُلْهان يا مُؤله يا مُؤلّه يا مُئآلِه يا مُتاله يا مؤتله يا متآله يا مستأله ان تصلين على واحد الاول بما قد احطت به علما من کل خير انک کنت بكلّ‌شیئ عليما و انک کنت على كلّ‌شیئ قديراز

تسبيح و تقديس بساط قدس سلطان ممتنعی را سزاوار بوده و هست که لم يزل باستقلال ستجلال ذات مقدس خود بوده و لا‌يزال باسترفاع امتناع کينونيت ذات مقدس خود خواهد بود خلق فرموده كلّ‌شیئ را لامن شيئ به امر خود و تجلى فرموده به كلّ‌شیئ لا من شيئ به آيات خود حمد بلا عدل مر او را سزاوار بوده و هست که شناسانيده خود را به ظهور نفس خود در بيان تا اينکه هيچ ذره از ممکنات از اشراق ظهور طلعت نور او محتجب نمانده و کل لما خلق له که عرفان توحيد او است واصل گشته و ثناء بر اعراش ظهور او از اول بلا اول الى آخر بلا آخر که در هر ظهورى به اسمى ظاهر

و در هر بطونى به وصفى باهر اقامه توحيد خود فرموده در هر شأن

ص ٢

ببينى که مبعوث فرموده و اعدادى از براى اعراش حقيقت تجلى خود قرار نداده تا آنکه کل به ذروه سير لانهاية فى اللانهاية الى اللانهاية باللانهاية من اللانهاية متشرق و مستضيئ گشته و کل اعراش حقيقت را در مطلع بيان ذات حروف سبع قرار داده و کل ما يتحقق به اعراش ظهور خود را ما يتحقق به اين عرش قرار داده فاذا هذا کل الاول و الآخر و الظاهر و الباطن الى يومي­که ظاهر فرمايد مظهر نفس خود را که او است از بدء ظهور خود کل اعراش حقيقت و ما يتحقق به او ما يتحقق در هر ظهور است و اين است سر قول نقطه فرقان اما النبيون فانا و سر حديث مذکور در شان حجت عليه البهاء من رب الثناء بر اينکه من اراد ان ينظر الى بديع الاول فلينظر الى و نمی‌­فرمايد من اراد ان ينظر الى آدم فلينظر الى هذا و کذلک الى آخر مراتب اعراش الحقيقة زيرا که ما يقوم به الرسل ظهور الله در آنها است و آن واحد بلا عدد بوده و هست متعدد نمی‌گردد مثل آن را مثل شمس فرض نموده اگر چه مقدس و منزه بوده از ذکر مثل و لا مثل اگر بما لانهايه طلوع کند يک شمس زياده نبوده و نيست و محتجب نکند ناظر را اختلاف مظاهر اعراش و السنه آنها را و کتب آنها را و آيات آنها را زيرا که ظاهر در کل امر واحد بوده و آن امر ذات غيب ازل نبوده بل مشيتى است که لامن شيئ بنفسها لنفسها خلق شده و در هر ظهور به جود او مرتفع و در هر بطون به فضل او ممتنع بوده و هست و شبهه نبوده و نيست

ص ٣

که ذات ازل و کافور قدم لم يزل مقدس بوده از عرفان ما دون خود و منزه بوده از ثناى ما دون خود و لم يزل غنى بوده از كلّ‌شیئ و مستغنى از هر شيئ از براى او مکانى نبوده زيرا که مکان خلق او است به امر او منوجد و موصوف به جوهر و مجرد و ساذج و کافور و حدود نمی‌گردد زيرا که کل اينها منجعل گشته به امر او است و او است که خلق فرموده سموات را به قدرت مستطيله خود و ارض را به مشيت ظاهره خود و ما بينهما را به اراده ممتنعه خود لم يزل عالم بوده به هر شيئ قبل وجود او و قادر بوده بر هر شيئ بعد وجود او و ممتنع بوده بر امتناع هر شيئ به استقلال خود و مرتفع بوده به ارتفاع بر هر شيئ به استجلال خود و اينکه ذکر شيئ می‌شود هر شيئ در رتبه خلق خود در ملک او است و او مقدس بوده از اقتران و متعالى بوده از افتراق قريب است به هر شيئ از شيئيت خود او به او و بعيد است از هر شيئ به اينکه به تصور و ادراک هيچ شيئ در نيايد کل آنچه در امکان وصف ممکن خلق او است و کل آنچه در اکوان نعت منوجد وصف او است سبيلى از براى هيچ شيئ به سوى او نبوده و نيست الا بما يتجلى فى ظهور بمظهر نفسه اگر اراده عرفان او را دارى عارف شو من يظهره الله را و اگر اراده حب او را دارى مالک شو حب من يظهره الله را و اگر اراده رضای او را داری مالک شو رضای من يظهره الله را و اگراراده ما شهد او را دارى بر نفست مستشهد شو از من يظهره الله و

ص ٤

اگر اراده قرب او را دارى اختيار کن قرب من يظهره الله را و بدانکه جوهر کلام و مجرد ختام اين است و جز اين نيست که آنچه من الله ظاهر از عرش حقيقت ظاهر و آنچه الى الله صاعد الى اعراش حقيقت منتهى و ثابت و اين است حجاب الله امنع اقدس و مرآت الله ارفع ابهى و ظهور الله اشرف اعلى و بطون الله اضوء اعلى اگر منتهى نمودى کل عرفانت را به من يظهره الله به ثمره عرفان خود رسيدهٴ و اگر منتهى نمودى کل رضاى خود را بما يشهد على رضائه عنک به غايت حظ وجود خود رسيدهٴ از وجود او و ان وجوده بنفسه دليل على امتناع وجوده و ان وجود آياته بذاته دليل على ارتفاع آياته و تصور ننمائى که غير از او ظاهر است يا دون او باهر لا و نفسه الاجل الابهى غير از او اولى نبوده و غير از او آخرى نخواهد بود و غير از او ظاهرى نبوده و دون او باطنى نخواهد بود کل اعراش حقيقت را يک مشت خاک ببين که کل به ظهور او متجلى گشته و اگر غير او ظاهر در آنها بود چرا قبل از تجلى او ظاهر نگشته و لاريب ان لله الامر من قبل و من بعد و کل له ساجدون و بدان که در هر ظهورى اول دين کلمه لا اله الا الله بوده و کل شئون متذوته در هر دين شئون اين کلمه مرتفعه بوده و مظاهر اين کلمه را از اول بلا اول الى آخر بلا آخر حى بدان و بدان که اين کلمه كلّ‌شیئ است زيرا که كلّ‌شیئ از دو شق بيرون نيست يا از نار است يا از نور اگر از نار است در ظل نفى بيبن و اگر از نور است در ظل اثبات مشاهده کن

ص ٥

و تحقق اين دو شأن به نفس ظاهر در ظهور می‌شود نظر کن در شمس و مرات چون مقابل می‌شود شمس ظهور در آن منعکس می‌شود آن مرآت را ادلاء اثبات در عرف بيان می‌گويند و هر نفس که محتجب ماند ظهور نقطه بيان در او منعکس نمی‌شود اين است که خلق نفی می‌شود و بدانکه در اين ظهور چونکه ظاهر شد شمس حقيقت که مالک نار و نور است اول من اقبل شجره اثبات شد الى يوم من يظهره الله هر مؤمن که مهتدى شود شأنى است از شئون اثبات قل صل اللهم عليه بما انت اهله و مستحقه و اول من احتجب نفى و کل شئون احتجاب الى يوم من يظهره الله شئون او است قل اللهم خذه و اعدمه بما هو مستحق به عند عدلک انک انت اعدل الاعدلين و بدانکه اين دو شجره حى­اند در بيان و در قبضه مالک خودند و يوم من يظهره الله اول مؤمن را جوهر شجره اثبات ببين و اول محتجب را جوهر شجره نفى و به هر دو متبعند به غايت اتباع حدود بيان را الا آنکه شجره اثبات اطاعت نموده خدا را در ظهور آخر و نفى اراده نموده که عبادت کند خدا را در ظهور اول و اين است سر حديث که در حق ابليس ذکر شده که بعد از احتجاب از سجده بديع اول عرض نمود بظاهر عن الله که عفو فرما مرا عبادت می‌کنم تو را عبادتى که احدى نکرده باشد تو را مثل او وحى آمد به شجره حقيقت من الله از نفس او به نفس او بر اينکه من دوست می‌دارم که عبادت کرده شوم از آن راهى که اراده نموده­ام نه از آن

ص ٦

راهى که تو عبادت می‌کنى و اگر کشف غطا از ديده­ات شود کل را در اين فتنه می‌بينى زيرا که هيچ نفسى نيست که ما بين خود و خدا عبادت نکند او را ولکن از آن راهى عبادت می‌کند که خداوند نمی‌خواهد از اين جهت است که نفع نمى­بخشد او را از اين جهت است که يوم من يظهره الله دوست می‌دارد خداوند عز وجل که عبادت کرده شود به اطاعت او و اگر نفسى در غايت تقوى باشد در بيان و عبادت کند خدا را بما يمکن فى الامکان مثل او مثل ممثل خواهد بود فاستعذ بالله عن ذلک به اين معنى که پناه بر به ايمان آوردن به من يظهره الله از عبادى که ايمان به او نمی‌آورند و

شجره نفى را من قابل نقطه بيان ببين و شجره اثبات را من آمن بنقطه بيان نفى منفى بوده و هست و اثبات ممتنع و مرتفع بوده و خواهد بود به جائى نفى نفى می‌رسد که نفس خود او راضى نمی‌شود که ذکر اسم او را کند نظر کن در نفى مقابل نقطه فرقان امروز هيچ نفس در اسلام راضى می‌شود بر آنکه آن نفس باشد و حال آنکه کل نفى بيان ابعد از همان نفوسند و همچنين يوم من يظهره الله کسى راضى نمی‌شود که نفى نقطه بيان باشد و حال آنکه نفى در مقابل من يظهره الله ابعد از اين بوده و هست دقيق شو حق دقت که يک کلمه لا اله الا الله از روى صدق بگوئى و اگر از روى صدق گفتى يک نفر بر روى ارض که مؤمن به من يظهره الله نباشد نمی‌گذارى و الا کلامى می‌گوئى بلا آنکه درک کنى معنى آنرا و گمان مکن که در طول ليل شجرتين مبين نباشد نه والله نظر کن در آخر ظهور فرقان

ص ٧

که شجره اثبات که ذات حروف سبع در ارض اعلى باشد چگونه مثبت امرالله در دين خود بوده و هست و علمائى که براى خود عامل بوده نفى در مقابل بوده چنانچه در وقت محک ظاهر شد اثبات آن و نفى آنها و همچنين در بيان خواهد بود الى ظهور من يظهره الله مثل در متبعين حدود زدم که غير اثبات را ظلامند و محتجب از حدود دين خود داخل در نفى مقابل علما نسازى زيرا که احتجاب آنها بيّن است در دين خود ولى اشتباه در متبعين حدود می‌شود که اثبات را از نفى بشناسى تا آنکه يوم قيامت در ظل اثبات محشور شده باشى و نهى شده در بيان از آنکه حکم نفى و اثبات بعضى ظاهر بسازند تا آنکه اختلاف ظاهر نگردد زيرا که کسى غير من يظهره الله حجت بر يد او نيست که حکم کند چه بسا عباد که ظاهر نفيند و در يوم قيامت از اثبات گردند و چه بسا از عباد که از اثباتند و در يوم قيامت از نفى گردند فلا تظهرن الاختلاف بينکم و انتم فى ستر الله تسلکون و در هر شب و روز نوزده مرتبه بگو لا اله الا الله حقا حقا و اگر الى ما لانهايه گوئى توحيد يک ذات مقدس زياده نبوده و نيست زيرا که در اسماء غير مسمى ظاهر نبوده و نيست مثل آنکه می‌گوئى هيچ شمسى نيست الا شمس سماء اگر بما لانهايه بگوئى اسم همين يک مسمى است و همچنين در شمس حقيقت مشاهده نما ولى درجات توحيد را به درجات اسماء و صفات ملاحظه کن که در تلقاء هر نفس حقى نفى اون منفى بوده و هست و ان الى الله المصير. انتهی

ص ٨

**بسم الله الاوحد الاوحد**

ترفيع و تمنيع بساط قدس سلطان حى قيومى را سزاوار بوده و هست که لم يزل در علو امتناع ذات

مقدس خود بوده بلا شبه و عدل و لا‌يزال در سمو ارتفاع نفس مقدس خود خواهد بود بلا کفو و لا مثال نشناخته او را هيچ شيئ حقشناختن و ستايش ننموده او را هيچ شيئ حق ستايش نمودن چگونه توان ذکر ثناء او را در عرصه ممکنات جلوه گر نمود بعد از آنکه کل را لا من شيئ به قدرت مستطيله خود خلق فرموده و لا عن شيئ بنفسه قائم داشته تا آنکه کل به ذروه عز توحيد او مستعرج و بما يمکن عند ابداعه مستعزز گردند لم يزل کل سلاطين ملکوت اوليات و آخريات و ظاهريات و باطنيات مستسجد بوده او را و مستعبد بوده ذکر او را و مستفخر بوده به ثناء او و لا‌يزال کل ملاکين جبروت بدايات و غايات و نهايات و لانهايات مستسبح بوده او را و مستقدس بوده ذات مقدس او را و مستهرب بوده به سوى او و مستشفق بوده از عدل او و مستسئل بوده از فضل او و هيچ ذرۀ نبوده و نخواهد بود الا آنكه عابد بوده او را و ساجد بوده ذات او را و ذاکر بوده محامد او را و شاکر بوده نعماء او را و مثنی بوده مر او را به استحقاق نفس او و بعد از آنكه کل را عارف فرمود به اينکه ثناء ما دون او

ص ٩

لايق به بساط قدس او نبوده و نيست و نعمت ما سواى او سزاوار منبع قدس او نبوده و نخواهد بود حمد بلا مثل مر او را از اول لا اول الى آخر لا آخر و شکر بلا شبه مر او را از اول لا اول الى آخر لا آخر حمدي­که پر کند سموات سبع را از ظهورات قدس سلطان وحدانيت او و ارض و ما عليها را از بدايع ظهورات تجليات مليک عز فردانيت او و ما بينهما را به اشراقات متلائحات متشعشعات متلجلجات متصاعدات متطارزات مطالع قدس مجد عز او قرار داده در هر ذرۀ آيۀ از توحيد خود که کل به عز کلمه لا اله الا الله مستوحد گشته و بر نفى نفى مستعلى و در ظل اثبات اثبات مستجلل گشته فلا شهدنه و كلّ‌شیئ فى تلک الليلة التى قد ارتفعت و استبهيت و استجللت و استجملت و استنورت و استعززت و استکبرت و استکملت و استقدرت و استجودت و استسلطت و استفضلت و استملکت و استفخرت و استظررت ما فيها و عليها من سکان جبروت اللاهوت و عماء قدس الملکوت بانه لا اله الا هو الفرد الممتنع القيوم مقرون فرموده ذکر مظهر نفس خود در هر ظهور به ذکر نفس مقدس خود تا آنكه هيچ ذرۀ از علانيه توحيد او محتجب نگشته و از مسلک بواطن مستوصل به منبع ظواهر گشته و از موهوميات نفوسيه خود منقطع گشته و كلّ‌شیئ را بحقيقة على ما تجلى الله له به شاهد گشته بدانکه کلمه ثانى مرآت کلمه اول است و از اول لا اول الى آخر لا آخر عرش اول کلمه ثانى بوده و ممتنع بوده و هست که اين عرش متعدد گردد مثل از امثل شمس سماء فرض نموده که اگر ما لانهايه

ص ١٠

طلوع نمايد يک شمس زياده نبوده و نيست و اگر ما لانهايه غروب نمايد يک شمس زياده نبوده و نخواهد بود زيرا که اگر ظاهر در اعراش متعدد گردد چگونه دليل بر وحدانيت کنه خود خواهد شد که مدل بر کلمه اول باشد تعالى الله عن ذلک علوا عليا و اينکه مشاهده می‌شود که در هر ظهورى به اسمى ظاهر و به وصفى باهر اين حدود ملکيه عرش است نه ظاهر در عرش زيرا که از يوم لا اول الى آخر لا آخر شبهه نبوده و نيست که اعراش متبدل می‌گردد در هر ظهورى کيف يشاءالله وليکن ناظر به سر حقيقت و مسترقد على بساط وحدانيت و مستعزز به ظهورات صمدانيت و مستنظر به شوارق ازليت و مستبهج به مطالع ابديت و مستکمل به ظهورات فردانيت نظر ننموده و نمی‌نمايد الا به ظاهر در اعراش و بما يمکن فى الامکان ارتفاع اعراش را ظاهر می‌نمايد تا آنکه سبب گردد از براى ارتفاع ظاهر در آنها و بدانکه خداوند عالم جل و عز مقرون فرمود ذکر من يظهره الله جل و علا قدره و ارتفع و امتنع شانه را به ذکر توحيد خود و مقبول نشده و نمی‌شود از هيچ نفسى کلمه توحيد الا به اقرار آنكه او بوده از اول لا اول الى آخر لا آخر مظهر الله و مرآته و دليل الله و آياته و ما قد خلق الله من اسمائه الحسنى و بدانکه هيچ نفسى در خداوند عالم جل و عز شک نکرده و نخواهد کرد و اينکه شنيدهٴ عبده اوثان نه اين است که اوثان را ذات مقدس الهى قراد داده باشند بل به آنها متقرب بوده‌اند

ص ١١

الى الله مثل آنکه سکان هر ظهورى به ادلاء آن متقربند الى الله اين که عند الله ممنوع شده و مسئول لاجل آن بوده که من حيث امر الله نبوده تا آنكه در ظهور آخر محتجب مانده و بما قدر فى ظهور الاول مستمسک شده از اين جهت ممنوع شده چنانچه سکان هر ظهور قبلى بالنسبه بظهور بعد هرگاه داخل در ظهور بعد نشوند حال ايشان همين حال را دارد اگرچه به اعلى ذروه تقوى در دين خود رسيده باشند که عبادت آنها لدون الله خواهد بود زيرا که عبادة الله محقق نمی‌شود الا به کلمه توحيد

و کلمه توحيد ثابت نمی‌گردد الا به ذکر رسول و از آنجائي­که ظاهر در رسل باطن کلمه اولى است همينقدر که محتجب از او ماندند لدون الله می‌شوند و نظر کن کل ما على الارض را به دين نهج مشاهده کن و بحول الله و قوته عبادت کن خدا را در بيان که غير آن لدون الله شده و مستعيذ باش در بيان از خداوند عالم جل و عز که يوم من يظهره الله لدون الله نشوى که می‌شود نفس اولت عبادة الله باشد و عبادت ثانيت عبادت اوثان بلکه امر ادق از اين است زيرا که وقتى شنيدى من يظهره الله ظاهر شده و قدر نَفَسى محتجب ماندى حال تو مثل حال سکان ظهور قبل را دارد چه آنكه سلطان آن ظهور باشی يا ادنى خلق آن ظهور بعد از آنکه از اول عمرت الى آخره عبادت کردهٴ خدا را عز و جل اقرب از لمح بصر مبدل می‌شود زيرا که غير الله معبودى به حق نبوده و نيست و حين احتجابت نيست احتجاب الا از نقطه بيان که کل دين تو

ص ١٢

به او محقق شده حال تصور کن چگونه است حال تو و به منتهاى وقت خود در اينجا دقت کن که در موارد ديگر اجزاء دين است و در اينجا اگر منحرف شدى کل می‌رود و تصور مکن که اعمال کل خلق عند من يظهره الله شأنى از براى او بوده يا هست به يک بلى کل قبول می‌گردد و به يک لا کل فانى و يک بلى او بر کل اعمال هر شيئ عند الله اعظم­تر بوده و هست از اعمال کل‌شیء از اول لا اول الى آخر لا آخر و همچنين در ظل تفکر کن در ظهور رسول الله که بعد از ظهور عيسى ابن مريم و طول سنين متين که لايق بود کل من على الارض که به انجيل مؤمن شدند وقتى که صاحب او آمد که محمد رسول الله باشد هفت سال در جبل مکه محزون بود به اينکه کل او را می‌خواندند و کسى نبود که او را بشناسد تا آنکه خداوند عالم نصرت فرمود او را به قدرت خود و دين او را ثابت فرمود به مشيت خود و حجت او را به شأنى نازل فرمود که کل از او عاجز باشند و عدد غريس صبر فرمود در حق ايشان لعل کل ما على الارض مدين بدين خالص حق گردند و بعد که ظاهر فرمود صاحب آن را نظر کن در وقايع ظهور و مستبصر شو عدد سلاطين سکان ظهور قبل غير از خدا کسى نتواند احصا نمود و باز وقتى که ظاهر شد مشاهده کن که چگونه بر او گذشت و الآن که کل وجود از اول لا اول الى آخر لا آخر متوجهند به سوى او و از براى او عاملند به سر و جهر خود و متقربند به او به نفس او مقر او را در جبلى قرار داده که يک نفس غير او در محضر او

ص ١٣

حاضر نيست کل به او موجود و کل از مقصود خود محتجب اين را در مد نظر خود قرار داده لعل يوم من يظهره الله مثل اين نشود بعد از آنکه مشاهده نمودى آيات بينات در نزد او شک مکن و صبر مکن که تو مؤمنى به او به ايمانى که به نقطه بيان دارى محتجب ممان و اقرب از اقرب سجده کن بين يدى الله و نصرت کن دين حق را و همچنين بعد از ظهور من يظهره الله الى ما لانهايه نزد هر ظهور مستبصر شود که در ظهور قبل نمانى که لدون الله می‌شوى و در هر شب و روز نوزده مرتبه کلمه توحيد و ذکر مقترنه به او را بخوان و اگر محتجب مانى متعمدا بر تو هست حدى که خداوند حکم فرموده از عدد سلام اگر توانى و الا بر آنچه ظاهرا حکم شده و اگر فراموش کنى شیئ بر تو نبوده و نيست و قضاى آن را اقامه کن که خداوند عالم جل ذکره و عز قدره غنى بوده از هر شیئ و مستغنى

خواهد بود از کل‌شیء ولى کل مفتقر بوده‌اند به سوى او به کنه ذات خود و او است غنى بهى در اول و آخر و مستغنى عَليّ در ظاهر و باطن کل عبادت می‌کنند او را و می‌خوانند او را و سجود می‌کنند از براى او و ذاکرند مر او را و منقطع هستند به سوى او در هر شأن و مسبحند او را و مقدسند مر او را و لايقصد من شئ الا الله و انا کل له ساجدون .انتهی

ص ١٤

**بسم الله الاءحد الاءحد**

تسبيح و تقديس بساط قدس حى قيومى را سزاوار بوده و هست که لم يزل به استرفاع امتناع ذات مقدس خود بوده و لا‌يزال به استجلال استقلال ذات مقدس خود خواهد بود خلق فرموده کل اشياء را لا من شئ به قدرت مستطيله خود و تجلى فرموده لا من شئ به کل­شی به مشيت ممتنعه خود که را توان که ثناء گويد ذات مقدس او را و حال آنکه شاهد گرفته کل­شئ را بر خلق کل‌شیء به اينکه لا من شئ به امر خود جعل فرموده و شيئيتى از براى شئ نبوده الا به ذکر او در مطالع امر او و به حکم او در مشارق ذکر او که را توان که از عبادت او قدر شئ منحرف گردد و حال آنکه کل‌شیء به شيئيت او منوجد و در حب او متسير بوده و هستند اگر چه خود بنفسه مستشعر نبوده ولى ذوالبصر اللطيف يدرک ذلک زيرا که از خلق لا اول الى خلق لا آخر کل بالله و من الله و الى الله گويان بوده

و هستند و در هر شأن آنچه می‌خوانند و می‌کنند از براى ظهورات قدرت او اراده نموده و می‌نمايند اگرچه خود محتجب بوده و هستند وليکن کل به کليت عابدند ذات مقدس او را و جزء به جزئيت ساجدند نفس مقدس او را و جوهر به جوهريت و مجرد به مجرديت و ساذج به ساذجيت

ص ١٥

و کافور به کافوريت از اول لا اول الى آخر لا آخر در کل ملکوت ظواهر و جبروت بواطن عبّاد و سجّاد بوده و مجاد و حماد خواهند بود غير از آنکه کل از کل و از ثناء کل منقطع و به او به ثناء او بر نفس او مستشرق کل سبل مستشهد بر اندکاک و کل وسل مستنبئ از امتناع بوده و ثناء بر مشيت اوليه که خلق فرموده او را لا من شئ به قدرت خود و تجلى فرموده به او به نفس او به هر شئ در رتبه او و از براى او اولى لا اول و آخرى لا آخر مقدر نفرموده تا آنكه دليل باشد بر ارتفاع قدرت او و امتناع مشيت او و مثل او را از اول بلا اول و آخر بلا آخر مثل طلوع شمس قرار داده و هر ظهورى را مثل طلوعى مقدر فرموده تا آنکه مستشرقين از ظهور اول از ظهور آخر محتجب نمانده و اگر ممکن باشد که نفسى از خلق اول بلا اول باقى باشد تا خلق آخر بلا آخر به همان نبى که در اول لا اول مستعبد بوده خدا را و مستسجد بوده او را در آخر لا آخر به عين اول لا اول مشاهده نمايد تا آنکه کل ذرات بر نقطه وحدت ازليه سائر گردند و بر مطلع قدس توحيد مستضيئى و سکان هيچ ظهورى در ظهور آخر محتجب نمانده و روح کل عالم اکبر را اين مشيت قرار داده که کل به او قائمند و او بنفسه بالله و از براى او اقل از لمح بصر ترقيات ما لانهايه قرار داده آنچه در امکان متصور و حکم فرموده به ظهورات آن در ظهور بعد به آخرت تا آنکه متعارجين اسفار لانهايات از شوق سير خود مستقيم نگشته و لم يزل

ص ١٦

و لا‌يزال بما يمکن فى الامکان به جناح عرفان و حب خود و رجاء عرفان بعد و خوف از دون عرفان متساير بوده و در کل مسالک سبل غير تجلى آن شمس اوليه تجلى مشاهده ننموده بر ذره تراب اسم ذارئی را شاهد گشته و بر افق قدس ذکر رب الارباب ذارئی خلق سماوات و ارض و ما بينهما را عابد گشته و کل معارف خود را متعين در وجود به تعينات ساذجيات جوهريه و کافوريات مجرده مشاهده تا آنکه از مقعد يقين محتجب نگشته و از آنجائي­که عرفان ذات غيب ازل ممتنع بوده و خداوند عالم جل و عز امر نفرموده کل را زيرا که امکان آن در ممکن غير ممکن و کل اشياء را از اول لا اول الى آخر لا آخر مکلف فرموده به معرفت شمس حقيقت که مرآت ذات او است و مشيت اوليه که عرش ظهور او است و قبول فرموده از کل­شئ به معرفت او از معرفت خود و از محبت او به محبت خود و از رضاى او به رضاى خود و از لقاى او به لقاى خود و از طاعت او به طاعت خود و از براى آن دو مقام مقدر فرموده مقام غيبى که در او ديده نمی‌شود الا او و مقام ظهورى که در او ديده نمی‌شود الا مشيت اوليه او و اين مقام را خلق آن مقام قرارداده و آن مقام را عالم اسماء و صفات حکم فرموده از براى عبادى که سائرند در لجج امثال و طماطم يم اجلال که حرکت ايشان بالله بوده و سکون ايشان بالله و اول ايشان بالله و آخر ايشان بالله و ظاهر ايشان بالله و باطن ايشان بالله ذاکر نيستند الا عن الله

ص ١٧

و راجع نيستند الا الى الله مشاهده می‌نمايند غيب غيب را در ظاهر ظاهر به مثل عبادى که ذکر مشيت اوليه را در ظاهر ظاهر مشاهده می‌نمايند اگر يکى از آنها در زمان من يظهره الله باشد و خواهد اذن دهد او را بر سئوال می‌فرمايد فاسئل الله ربک عما اردت فانا کنا لمجيبين و اگر خواهد جواب فرمايد او را می‌فرمايد فاستمع لما يوحى اليک من عند الله انه لا اله الا انا خير المجيبين و از آنجائى که رضوان حقيقت بر ذرات وجود طالع نمی‌شود الا به عرفان اين نوع ظهور و به ايقان اين نوع بطون از اين سبب است که در سکان ظهور قبل چونکه خلق در عالم حد متوقف بوده و ايشان را بهره از ظهور بحت بات نبوده اعراش ظهور اين علم مکنون مخزون را از سکان هر ظهورى مرفوع داشته الا من شاءالله و از آنجائي­که در ظهور نقطه فرقانيه عمر اين عالم از بديع اول در يازده الف به غايت رسيد رشحۀ از آن را نقطه فرقان بر چهره کل ممکنات ظاهر فرموده و آن ظاهر ظاهر قران است اگر کسى غيب غيب آن عرش را عارف گشته چنانچه اول من آمن به او متقمص اين قميص عزت بوده چنانچه در حديث معروف موصوف ان معرفتى بالنورانية معرفة الله و معرفة الله معرفتى و سکان ظهور فرقان را به اين ظهورات ممتنعه تربيت فرموده تا آنکه در يوم قيامت کل محبوب خود را شناخته و در چهره شمس حقيقت غير الله را مشاهده ننموده و حمد خدا را که کل سکان ظهور

ص ١٨

فرقان از مقصود محتجب بوده و کل به حدودات مشرقه در دين خود از جوهر جواهر الاصل که کل منتهى به او می‌شود محتجب بوده الا ادلاء معدوده که از کلمات مظهر باطن باطن اشاراتى استدراک نموده و به برکت آنها در عرصه اين ظهور قدم گذاشته و نداء اننى انا الله لا اله الا انا را به جان فوآد و کينونيت خود شنيده و مستوحش نگشته اگر کل استدراک کلمات آن مظهر باطن باطن را نموده امروز مشافهة عن الله اخذ کل حکم نموده و به لقاءالله مستضيئى گشته ولى از آنجائي­که حجت خداوند در هر شأن بر کل ممکنات تام و بالغ بوده و متعالى و کامل بوده هيچ ذرۀ را حجتى نبوده و نيست بر تحصيل ننمودن، اين نوع معرفت مرتفع و ولايت ممتنع و اين معرفت مستحق من يظهره الله بوده و هست و غير او را سزاوار نبوده و نيست و اگر در دون اون جارى گردد به مثل تجلى در شمس مرآت است نه به کينونيت ثابته و چنين اين ظهور ترقى نمايد که در آخر ليل ادلاء اسماء و صفات در باطن باطن ذکر ظاهر ظاهر را مشاهده نمايند ولى کل اين­ها عکوسات در مرآت است از براى استعداد يوم ظهور الله که در حين ظهور کل ما على الارض به اين نظر ناظر و بر چهره شمس حقيقت به عين لم تزل متوجه و ناظر و اين بوده و هست رتبه غيب شمس حقيقت و جهت اعلاى مطلع شمس ازليت کل صنوف دعوات و مناجات قطره­ايست از اين بحر و کل بدايع حکايات و اشارات رشحه­ايست از اين طمطام

ص ١٩

و اول من آمن به نقطه بيان سائر در اين بحر بوده و ناظر در اين لجه از اين جهت بوده که مشرف به آن شرافت گشته و مطرز به اين هدايت که اگر غير از اين جهت ناظر بود چگونه توانست از شجره انى انا الله لا اله الا انا قبل کل وجود ثمرات ظهور را مشاهده نمايد و اگر بر اين نظر لطيف و منبع رفيع کل سکان بيان متربى گشته بل ما على الارض لعل در يوم ظهور الله مستوحش از کلمات آن نگشته و بسر حقيقت ناظر بوده و به ظهورات او مستشرق و مهتدى گشته و بدانکه او در هر ظهورى قائم مقام ذات غيب ازل بوده و هست اگر ما لانهايه مرايا در تلقاى او واقع شود و حکم به رسالت فرمايد رسل هستند و اگر الی ما لانهاية مرايا مقابل گشته و حکم ولايت فرمايد اولياء هستند و اگر الى ما لانهایة مرايا مقابل گردند و حکم نقابت فرمايد نقيب هستند و اگر الی ما لانهایة مرايا مقابل گردند و حکم نجابت فرمايد نجيب هستند و همچنين در هر اسم خيرى سر وحدت را جارى کن که خواهد به مجرد حکم خلق او می‌گردد و نسبت کل اشياء به او نسبت واحد بوده و هست امر خود را که در هر شئ گذارد مرتفع می‌گردد و نهی خودرا در هر شيء که گذارد نازل می‌گردد سواى آنکه آن شئ از اعلاى خلق باشد يا ادناى اون و آنچه در کل ظهورات می بينى از ارتفاع و انتزال علت همين بوده نظر نموده در ظهور نقطه قبل امر خود را در اعلا رتبه خلق که رتبه انسان است گذاشت و حال آنکه آن يومى که امر خود را

ص ٢٠

گذاشت کسى آن انسان را نمی‌شناخت و امروز نظر کن در اسلام که هيچ نفسى هست که او را نشناسد و مؤمن به اون نباشد و قبۀ مرتفعه او را مى بينى در ارض نجف که مثل آنهائى که در زمان او در بيت او داخل نمی‌شدند چگونه ساجدند نزد باب او و کل سلاطين به سجود نزد باب او مفتخر و کل ملاکين به قيام بين يدى او متعزز هستند اين است ثمره امر شجره حقيقت در اشرف خلق و اينقدر که مشاهده می‌کنى از جهت حجاب خلق است و الا استحقاق دارد امر او بر اينکه کل‌شیء در ظل او مستظل گردند و هر قدر که نشده از حجاب خلق بوده نه از استحقاق امر اينکه در اشرف خلق و در ادناى خلق که رتبه طين باشد نظر کنى امر خود را گذارده بيت الله شده و سالى هفتاد هزار نفس در حول آن طواف می‌کنند و اين از جهت حجت خلق است و الا لايق هست امر او را که کل ما على الارض در ظل او مستظل شوند و هر قدر که نشده از جهت حجاب خلق است نه دون استحقاق امر مثل زدم به اعلى و ادنى که ما بينهما را خود درک کنى و در هر ظهور بر بصيرت حرکت نمائى و نظر به اول ظهور ننمائى و مَدِّ اعين را آخرت قرار دهى که ظهور آخر باشد که ارتفاع ظهور اول در بدء ظهور آخر است و اين است جهت اعلاى مشيت که امر او امر الله و نهى او نهى الله و کل مکلفند به معرفت او و حب او و سير در لجج اسماء و امثال اگر توانند و اگر نتوانند خداوند جهت ادنائی و مقام ديگرى از براى او قرار داده

ص ٢١

که مقام ظاهر اوست و اسم آن مقام شمس حقيقت و اول خلق و مشيت اوليه و شمس ازل و ساذج اول ابداع و کافور اول اختراع و امثال اين نوع کلمات ممتنعه مرتفعه اطلاق می‌شود و اين مقامى است که ذکر اقتران عبوديت هر مظهر ظهورى می‌شود و بعد از کلمه لا اله الا الله اگر کسى در آن بحر نتواند سالک گردد در اين بحر سالک شود و از براى من يظهره الله خداوند اين دو مقام را فرض فرموده بر کل ممکنات اول مقبول نيست الا به ثانى و ثانى ثابت نيست الا به اول و اين است که از اول لا اول الى آخر لا آخر اصل کلمه دين شهادتین بوده زيرا که ما دون شهادتين متحقق است به امر کلمه اخرى چه امر او در اعلى مراتب خلق باشد مثل حى اول چه ادنى مراتب خلق مثل بيت و ذاکر باش اول من آمن را که اگر سائر در بحر اسماء هستى او را مشيت اوليه مى بينى و اگر سائر در بحر اول خلق هستى اول من آمن به مى بينى و بدان که او لم يزل حى بوده و هست و هر صاحب عزى که در بيان باشد به او عزيز شده و هر صاحب علمى که در بيان عليم باشد به او صاحب علم شده و هر صاحب قدرتى که در بيان قدير شده به او قدير شده و هر ذا سلطنتى که در بيان سليط باشد به او سليط شده و هر صاحب جلالى که در بيان جليل باشد به او جليل شده و ذکر کن او را در هر شب و روز عدد باب زيرا که از اول ظهور او

ص ٢٢

تا ارتفاع کل وجود را به غير از اين عدد به اشراق شوارق نور صبح ازل مشرق نداشته قل اللهم صل على اول من آمن بک ثم بحجتک ثم بمظهر نفسک بکل­خير قد احطت به علما انک کنت بکل‌شیء عليما و انک کنت على کل‌شیء قديرا .انتهی

**بسم الله الاحيى الاحيى**

تسبيح و تقديس حى قيوم لم يزلى را سزاوار بوده و هست که لم يزل به استرفاع استمناع ذات مقدس خود بوده و لا‌يزال به استقلال استجلال ذات مقدس خود خواهد بود نشناخته او را حق شناختن هيچ شئ و نپرستيده حق پرستيدن هيچ دون شئ و چقدر متعالى است علو او که علائين سموات و ارض سجاد بوده‌اند مر او را و چقدر متباهى است بهاء او که کل بهائين سموات و ارض عباد بوده‌اند مر او را که را توان که ثناء نگويد مر او را و حال آنکه وجود او بنفسه دليل است بر علو قدرت و سمو

عظمت او و که را توان که ذاکر نباشد مر او را و حال آنكه شيئيت او بنفسه ذاکرند مر او را به اينکه او بوده متفرد در قدس بهاء و متاحد

ص ٢٣

در سماء سينا و متصمد در عرش اسماء و متمجد در کرسى انشاء حمد مر او را لايق که کل ذرات را لا من شئ به امر خود ابداع فرموده و شکر مر او را سزاوار که کل ممکنات را لا عن شئ قائم فرموده متعالى است بساط قدس وحدت او از عرفان هر ذا عرفان و متجالى است طرائز مجد عز او از ثناء هر ذا ثناء، کل ثناى خلايق در نزد ثناى او نفس او را لا شئ بوده و هست و کل عرفان موجودات نزد عرفان او کنه خود را مثل ظلال بوده و هست اذ کل‌شیء را که از نيستى به هستى آورده و با امکان حدوث ايشان را ذات قدم خود را به ايشان شناسانيده و بر فناى ايشان تجلى ذات بقاى خود را جلوه گر فرموده و بر کينونات عجز کل ابحر قدرت را جارى داشته و بر ذاتيات افتقار کل وجود تجليات مستغنيه خود را آشکار فرموده کل وجود از اول لا اول الى آخر لا آخر در بين کاف و نون قول او مکنون و کل موجود از اول بلا اول الى آخر بلا آخر در طلع نقطه در بطن نون مستظل حمد مر او را از اول لا اول به حمدي­که لايق نيست هيچ شئ دون او را و مستحق نيست هيچ شئ سواى او و شکر بلا مثل مر او را شکرى که مستحق است ذات او به استحقاق ذات او و لايق است به بساط قدس امتناع ارتفاع او چونکه کل را از براى حظ عرفان خود و نصيب وجدان خود خلق فرموده و اين معنى در رتبه امکان لايمکن و در مراتب اکوان غير منکون بوده و هست اصطفاء فرموده از خلق خود مرآتى را که دلالت کند بر اوليت او

ص ٢٤

و آخريت او و ظاهريت او و باطنيت او و او را مشيت خود قرار داده زيرا که نخواسته الا آنچه او خواسته و آنچه او خواسته ظاهر نشده الا به آنچه او خواسته زيرا که در اين مرآت ديده نمی‌شود الا ذات اقدس او و نفس امنع او و کنه ارفع او و ظهور اجل او و اين مرآت را از اول لا اول در هر ظهورى به اسمى ظاهر و در هر بطونى به اعراش باهر فرموده و خواهد فرمود اگر گويم از اول لا اول به عدد کل‌شیء اين مرآت ظاهر شده و خلق اديان کيف يشاءالله نموده هرآينه او اجل از اين بوده و خواهد

بود زيرا که عدد کل­شئ خلقى است در ملک او چگونه تواند دليل شود بر علو عظمت او و سمو قدميت او و ظهور او از دوره بديع فطرت ذره ايست از ظهورات لانهايه او که را توان که تحقيق نمايد ظهورات قمص حقيقت را و تجليات مطلع صمدانيت را زيرا که در نزد تصور هر شئ شيئيت او به او مخلوق بوده چگونه تواند دليل او گردد و حال آنکه سابق بوده وجود او بر او و کل آنچه تجلى فرموده از اول لا اول الى امروز ظاهر در يک عرش بوده و هست و اگر کل آن اعراش از اول لا اول الى امروز ظاهر گردند مرآتى هستند نزد وحدانيت او و در کل ديده نمی‌شود الا الله وحده وحده لا شريک له و اگر گويم الى آخر لا آخر به عدد کل ذرات از براى او ظهور خواهد بود تحديد نموده­ام ظهورات او به اعداد کل­شئ و کجا توان که ذکر اين حد را در محضر قدس لاحد نمود و اگر کل مراياى امکانيه ظهورات بعديه به مثل مراياى تکوينيه ظهورات قبليه در يک ظهور کل ظاهر

ص ٢٥

و کل به نداى انى انا الله از قبل ذات غيب ازل مستنطق که در کل ديده نمی‌شود الا او و کل مرايا در ظل يک مرآت مستقر می‌گردد زيرا که در کل ديده نمی‌شود الا واحد بلا عدد و کل مدلند بر وحدانيت آن واحد که مرآت غيب ازل بوده و هست و در هر ظهور مرايائى که در آن ظهور به اعلى ذروه آن ظهور رسند کل تجليات آن شجره ظهور بوده و اذن داده کل خلق را که خود را مرآت صاف نموده از براى يوم طلوع من يظهره الله که کل از قبل او به نداى او نفس خود نفس خود را مستشرق بشوارق شمس ازل بوده و در ظل او مستظل بر قدميت او بوده و لايق است که کل به اين نوع کمال مترقى و به اين نوع جمال متربى گردند نه اين است که صعب گردد بر تو امر که چگونه می‌شود در يک ظهور مراياى متعدده مثنی گردند على الله نظر نموده در ظهورات قبل که از اول لا اول الى امروز چقدر از مرآيا مثنی بوده و الى آخر لا آخر چه قدر مرايا مثنی خواهد بود که کل در بين يدى الله در امکنه حدود خود در مقام واحد بوده و هستند و عند الله ما مضی و ما سيأتى مثل حال بوده و هست و در هر ظهور آنچه که ناطق بوده و هست داعى الى آن ظهور است که مرآتى است که حکايت می‌کند از علو ظاهر در آن ظهور و علو باهر در آن بهور و کل مراياى مستضيئه در هر ظهور داعى به سوى اون بوده و هستند و ممتنع بوده و هست که لدون او ظاهر گردند و بعد از آنکه عارف شدى به اين ذروه کمال و عز

ص ٢٦

اجلال بدانکه محبوب داشته محبوب لم يزل بر اينکه ما لانهايه مراياى مشرق در ظل مرآت خود مشاهده فرمايد زيرا که هر قدر مرتفع شوند مرايا بهائى است از براى مرآت اول و هر قدر ممتنع شوند ظهورات علائى است از براى مرآت لم يزل نظر نموده امروز در ظهور شجره عرفان که آنچه در او است از خير دليل است بر ارتفاع نقطه آن و همچنين امروز از اول ظهور بيان الى يوم من يظهره الله آنچه در بيان مرتفع شوند دليل است بر ارتفاع نقطه وحدانيت و مطلع صبح ازليت چقدر محبوب داشته و می‌دارد خداوند که در هر ظهور مرايائى صافيه مستعکس شوند از شجره حقيقت نه اين است که آنها بکينوناتها بلا مشيت اوليه مستشرق باشند که اگر بودند قبل از ظهور مستنطق بودند و همينقدر که بعد از ظهور مستنطقند به اعلا ثناى رب خود و ابهى ضياء بارئى خود دليل است که به مشيت اوليه متجلى گشته و به اشراقات ظهور او مستحکى آمده و کل در نزد او قائمند به امر او و راجعند به سوى او و منطقند از مجد او و مستظلند در ظل او نظر نموده در ظهور فرقان که حرف ثانى چقدر کلمات ممتنعه مرتفعه نسبت به ذات مقدس خود داده با وجود آنکه خلق او به قول رسول الله بوده و همچنين در هر ظهورى اگر ما لا‌نهایة مثل اين مرآت ظاهر گردد کل مخلوقند به آن مشيت اوليه و ناطقند از آن طلعت ازليه چقدر محبوب است نزد محبوب لم يزل که کل سکان بيان به اين نوع ظهورات مستشرقه مسترفع گشته و

ص ٢٧

لم يزل و لا‌يزال به ثناء محبوب خود مستبرق برآمده و گويا ديده می‌شود که مرايائى مستشرقه در قيامت اخرى ظاهر گردد که کل در ظل من يظهره الله عباد و سجاد ذات لم يزل بوده و باشند و کل به مراتيات افئده خود ثناى محبوب خود را بر لسان جارى سازند و ايشان ادلائی بوده و هستند که در ايشان ديده نمی‌شود الا من يظهره الله نمی‌خواهند الا آنچه او خواسته و اراده نمی‌نمايند الا آنچه او اراده نموده و تقدير نمی‌نمايند الا آنچه او تقدير فرموده و قضا نمی‌نمايند الا آنچه او قضا

فرموده و اذن نمی‌دهند الا آنچه او اذن فرموده و موجل نمی‌دارند الا آنچه او مؤجل فرموده و مکتب نمی‌دارند الا آنچه او مکتب فرموده ايشانند که مراياى افئده ايشان مثل بلور بوده و هست در تلقاء شمس سماء و ايشانند بلورات تلقاء شمس حقيقت که على ما تحرک الشمس يتحرکون و على ما تسکن الشمس يسکنون و لم تزل حجة الله در هر ظهور واحد بوده و حجج ما لا‌نهایة اوليه و آخريه در ظل او مستظل و ظهورات مستشرقه بعديه در نفس ظهور ظاهر و ظهورات مستقدمه قبليه در نفس اون باهر و در اين باب خداوند دوست داشته ذکر حرف رابع را بر اينکه باقى ماند از براى يوم من يظهره الله تا آنکه تحفه باشد از براى ادلاء ايمان او و دوست داشته ارتفاع اين مقعد را تا آنكه عزى باشد از براى من يظهره الله در يوم ظهور اون و سبب سکونى گردد از براى ادلاء ايمان او و آن حرف لم يزل و لا‌يزال بين يدى الله ساجد

ص ٢٨

و عابد بوده و در مقعد قدس خود و منبع عز خود به ثناء محبوب خود مستثنى بوده و خواهد بود و ذکر آن در هر ليل و نهار عدد هاء محبوب بوده و هست و هرگاه در آيه اول که ذکر شهادتين در او

شده ذکر اعداد حى شود در آن کافى است از ذکر حروف حى در هر رتبه عدد هاء و در هر ظهور اگر ما لا‌نهایة ذا ظهور خلق فرمايد مايشاء مستثبت بوده و هست و چقدر محبوب بوده نزد محبوب لم يزل مرآتى که بکلها حکايت کند از آن و مستدل گردد و بر علو امتناع او و سمو ارتفاع او اين است کل عز و کمال و کل قدس و جمال نزد سکان عالم لاهوت و عباد ملاء جبروت طوبى لهم و للذينهم

بمثلهم يستحکيون.انتهی

ص ٢٩

**بسم الله الاقوم الاقوم**

ترفيع و تمنيع بساط قدس حى قيومى را سزاوار بوده و هست که لم يزل به ارتفاع امتناع ذات مقدس خود بوده و لا‌يزال به استجلال و استقلال کنه مقدس خود خواهد بود نشناخته او را حق شناختن هيچ ذرّه و عارف نشده او را حق معرفت دون ذرّه متعالى است علو قدس او از عرفان هر ذا عرفان و متجالى است سمو مجد او از ثناء هر ذاثناء حمد بلا مثل مر او را که چهره غيب خود را بر افئده کل

ممکنات جلوه گر فرموده به تجليات ظهورات امر خود و شکر بلا شبه مر او را که ضياء مشارق شمس قدس خود را بر افئده کل موجودات تابيده تا آنکه هيچ ذره از حظ عرفان او ممنوع و هيچ شئ از نصيب عرفان او ممنوع نگردد لم يزل بوده به کينونيت ذات خود و لا‌يزال خواهد بود به نفسانيت کنه خود از براى خلق خود اولى مقدر نفرموده

ص ٣٠

تا آنگه هيچ شئ در حق فيض او خطور تعطيل ننموده و از براى او آخرى مقدر نفرموده تا آنکه هيچ شئ از فيض او به عرصه قنوط نيامده لم يزل مقدس و منزه بوده از نعت هر ذا نعتى و متعالى و متجالى بوده از ثناء هر ذاثنائى وصف به ساذج و مجرد وصف خلق او است و نعت به کافور و مجهر نعت ملک او کل طرائز لم تزل در نزد طرز او لا طرز بحت و کل شوارق لاتزال در نزد شرق او لا شرق بحت عالم بوده به کل‌شیء قبل وجود او و بعد وجود او در امکنه حدود او و قادر بوده بر هر شئ به نفس او قبل از وجود او و بعد از فقود او آنچه خلق فرموده موصوف به آن نگردد و آنچه ابداع فرموده منعوت به اون نگردد زيرا که کل وصف منجعل گشته به خلق او چگونه تواند دليل شود بر علو ازليت او و کل نعت منوجد گشته به ابداع او چگونه تواند سبيل شود بر عرفان ابديت او لم يزل محبوب داشته در هر ظهورى ارتفاع کلمه اثبات خود را به آنچه در امکان خلق او ممکن و انعدام کلمه نفى را به آنچه در امکان از انعدام ممکن و لم يزل کل خلق را داعى بوده به سوى خود از علو فضل و رحمت خود بعد از استغناء ذات مقدس او و استبهاء کنه مجلل او زيرا که معرفت ممکنات مر او را عزى است از براى ممکنات که اله خود را شناخته و حب او موجودات را شرفى است بر موجودات که ربّ خود را محبوب داشته چقدر متعاليست بساط قدس عزت او که هر ذا عزتى نزد او خاضع و

ص ٣١

چقدر متجاليست بساط عز رفعت او که هر ذا رفعتى نزد اون خاشع لم يزل از براى او مثل ابهى در ملکوت سموات و ارض و ما بينهما و مثل ابهى در ملکوت امر و خلق و مادونهما زيرا که در هيچ شئ غير او ديده نشود زيرا که شيئيت هر شئ به امر او است و امر او اظهر است از شيئيت او به امر و هيچ شئ نيست که غير او را قصد نموده يا نمايد زيرا که هر شئ منتهاى عز و علو را محبوب داشته و می‌دارد و کل عز و علو خلقى است در کف قدرت او و ظهورى است در يمين مشيت او موصوف به امکنه و حدودات نگردد و احاطه او به کل ممکنات احاطه ذات نبوده زيرا که اقتران ممتنع و بلا اقتران احاطه مقترنه ممتنع بل محيط بوده به کل‌شیء به علم نافذ خود و مستطيل بوده بر هر شئ به قدرت واقد خود چقدر متعاليست ظهورات مجد او که هر شئ او را به لسان سر و جهر خود می‌خوانند و چقدر متجاليست بساط مجد او که هر شئ به اوليت و آخريت خود او را طلب می‌نمايد اگر گوئى که او اول است کل اوائل را خلق فرموده تا آنکه تقديس نمائى او را از ذکر اوليت و اگر گوئى او آخر است کل اوآخر را جعل فرموده تا آنکه تنزيه کنى او را از ذکر آخريت و اگر گوئى او ظاهر است کل ظواهر را مخترع فرموده تا آنکه تقديس کنى او را از ذکر ظاهريت و اگر گوئى او باطن است کل بواطن را انشاء فرموده تا آنکه تنزيه کنى او را از باطنيت و اگر گوئى او عالم است کل علم را در امکان ظهورات خود قرار داده تا آنكه تقديس کنى او را

ص ٣٢

از عالميت و اگر گوئى او قادر است کل قدرت را در مطالع اسماء خود قرار داده تا آنکه تقديس نمائى او را از قدرت و اگر گوئى او محيط است کل احاطه را در جواهر افئده ساذجيات خلق خود

قرار داده تا آنکه تنزيه کنى او را از محيطيت و اگر گوئى او ممتنع است کل امتناع را در مطالع امثال خود قرار داده تا آنکه او را منزه دانى از کل امتناعيت و اگر گوئى او مرتفع است کل ارتفاع را در ادلاء عز مملکت خود قرار داده تا آنكه او را تقديس نمائى از ارتفاعيت و اگر گوئى او متعاليست کل علو را از براى قوام بساط قدس محض خود قرار داده تا آنکه تنزيه نمائى او را از علائيت اگر گوئى او متباهى است کل بهاء را در طلعات مسبحين ذات مقدس خود قرار داده تا آنکه تنزيه نمائى او را از بهائيت که را توان که وصف نمايد او را و حال آنكه وجود وصف بنفسه دليل است بر خلق او و ک را توان که نعت گويد مر او را و حال آنکه وجود نعت بکنهه منطق است بر جعل خود کل اسماء ادلاء سلطان وحدانيت او بوده و هستند و کل امثال امثال ملکان فردانيت او بوده و خواهند بود مستغنى بوده ذات غناء او از ذکر استغناء و مستبهى بوده ذات بهاء او از نفس استبهاء و مستجلل بوده ذات جلال او از نفس استجلال و مستجمل بوده ذات جمال او از نفس استجمال و مسترفع بوده ذات استرفاع او از نفس استرفاع و مستمنع بوده ذات استمناع او از نفس استمناع

ص ٣٣

و مستعظم بوده ذات استعظام او از نفس استعظام و مستکرم بوده ذات استکرام او از نفس استکرام و مستسبح بوده ذات استسباح او از نفس استسباح و مستقدس بوده ذات استقداس او از نفس استقداس و مستعزز بوده ذات استعزاز او از نفس استعزاز و مستکبر بوده ذات اکتبار او از نفس اکتبار

و مسترضى بوده ذات استرضاى او از نفس استرضاء و مستحبب بوده ذات استحباب او از نفس استحباب و مستشرف بوده ذات استشراف او از نفس استشراف و مستلط بوده ذات استلاط او از نفس استسلاط و مستملک بوده ذات استملاک او از نفس استملاک و مستعلى بوده ذات استعلاى او از نفس استعلاء و مستجود بوده ذات استجواد او از نفس استجواد و مستکمل بوده ذات استکمال او از نفس استکمال و مسترضى بوده ذات استرضاى او از نفس استرضاء و مستحفظ بوده ذات استحفاظ او از نفس استحفاظ و مستظهر بوده ذات استظهار او از نفس استظهار و مستفضل بوده ذات استفضال او از نفس استفضال و مستعدل بوده ذات استعدال او از نفس استعدال و مستبصر بوده ذات استبصار او از نفس استبصار چقدر متعاليست ظهورات مجد او که کل اين اسماء ساجدند از براى قدس ارتفاع او و چقدر متباهى است ظهورات عز او که کل اين امثال مستقربند به او به جود او از اول لا اول الى آخر لا آخر تجلى فرموده به خلق خود در هر ظهورى به مظهر نفس خود کيف يشاء بما يشاء لما يشاء و تحديدى و تعديدى از براى

ص ٣٤

اعراش ظهور خود مقدر نفرموده و نخواهد فرمود از اول لا اول کل اعراش ظهورات داعى به سوى وحدانيت او بوده و الى آخر لا آخر کل کراسى ظهورات داعى به سوى او خواهند بود و در هر ظهورى بر اقتضاى حکمتذات ازلى خود و بر لطافت منظر کينونيت ابدى خود آنچه مقتضاى ملک خود را ديده سکان او را حکم فرموده و اهل آن ظهور را به اوامر و نواهى خود مسترفع به سوى او داشته و مطيعين خود را به جوائز ما لا‌نهایة مستوعد بوده و اظهار قدرت فرموده بر آنچه وعده فرموده در خلق

سموات و ارض و ما بينهما تا آنكه هيچ ذره شک و ريب در استوعادات فضل و جود او در ملکوت امر و خلق ننموده و محتجبين از اوامر و نواهى خود را به حدودات متقنه در حيات و ممات حکم فرموده تا آنكه هيچ ذره خطور دون رضاى او را بر قلب خود جارى نساخته و کل وجود از ملکوت غيب جبروت شهود به حدودات متقنه او در هر ظهور مسترفع و مستمنع گشته و اراده نفرموده از خلق هر ظهورى الا از براى استعداد خلق از براى ظهور آخر و حکم آخرت بالنسبه به حيات اولى در ذکر آن ظهور بالنسبه به ظهور قبل فرموده تا آنکه کل در يوم قيامت به ظهورات بدعيه از ظهورات قبليه محتجب نمانده و در اين ظهور در ذکر اين حرف در ليل و نهار پنج مرتبه ذکر او را محبوب داشته که بر السنه عباد خود مستشرق گردد و اگر مقترن شود به ذکر کلمتين به لفظ حى مکتفى بوده از اين عدد و محبوب داشته ارتفاع

ص ٣٥

اين حرف را در حيات و ممات او زيرا که ارتفاع سکان هر ظهورى ارتفاع مظهر نفس اوست و ارتفاع مظهر نفس او ارتفاع ذات غيب لايراى او در مقام تجلى او در اين عرش ظهور بوده و هست و حکم فرموده بر محتجبين به عدد هاء از زمرد بلا عدل و بر نسی اگرچه در حيات خود باشد حکمى مقدر نفرموده از راه جود و فضل خود و اين حکم را نفرموده الا از براى اتقان امر خود و اثبات ظهور خود

و استعداد کل از براى يوم قيامت اخرى و ظهور من يظهره الله در ملکوت عُلى و ادنى و ما بينهما من درة الاولى الى الذرة الادنى تا آنکه سکان هر ظهورى تا منتهاى او به اوامر و نواهى او مستقرب بوده و باشند تا آنكه به اين ترتيب در ظهور بعد مستقرب بوده باشند و به اين لطافت در قيامت اخرى مسترقی به مبدء گرديده شوند و مستبهى به بهاء قدس لم يزل در آخرت و اولى مفتخر گردند له الحمد

من قبل و من بعد و انا کل له حامدون.انتهی

**بسم الله الابهى الابهى**

حمد و سپاس بى قياس ذات محبوب لم يزلى را سزاست که لم يزل به استقلال استجلال ذات مقدس خود بوده و لا‌يزال به استرفاع امتناع ذات مقدس خود خواهد بود نشناخته او را هيچ شئ حق شناختن و عارف نگشته مر او را هيچ شئ حق ستايش نمودن چه قدر متعالى است بساط قدس سلطان وحدت او

ص ٣٦

که کل ممکنات از اول لا اول الى آخر لا آخر سجاد طلعت او بوده و هستند و چه قدر متجالى است علو امتناع قدس او که کل موجودات از اول لا اول الى آخر لا آخر متوجه بوده‌اند به انوار وجهت او

و خواهند بود لم يزل الله کان ربا و لم يزل الله کان حقا و لم يزل الله کان عدلا و لم يزل الله کان حيا و لم يزل الله کان فردا و لم يزل الله کان عالما و لم يزل الله کان قادرا و لم يزل الله کان حاکما و لم يزل الله کان سلطانا و لم يزل الله کان مالکا و لم يزل الله کان مقتدرا خلق فرموده کل ممکنات را از اول لا اول به مشيت اوّليه خود و خلق خواهد فرمود الى آخر بلا آخر به مشيت ظاهريه خود نبوده از

براى خلق او اولى که ذکر قبل آن شود و نيست از براى آن آخرى که ذکر بعد آن شود لم يزل ملک در حول ملک در صقع ابداع خود متحرک بوده و ممکن در حدّ امکان خود مترقى و از آنجائى که خلق فرموده کل ممکنات را از براي معرفت خود و جعل فرموده کل موجودات را از براى عبادت خود و اختراع فرموده کل کائنات را از براى محبت خود و انشاء فرموده کل ذرات را از براى طاعت خود و احداث فرموده کل من فى ملکوت الارض و السموات را از براى ظهور قدرت خود هيچ ذرهٴ نبوده و نيست که از علل وجود خود محتجب باشد و کل او را به لسان کينونيت خود على ما هى عليه می‌خوانند از ذره اوليه الى ذره آخريه و از طلعت

ص ٣٧

مشرقيه الى وجهة مغربيه و از کينونيت بدئيه الى ذاتية ختميه و از لانهایة ساذجيه الى لانهایة کافورية کل بر آنچه جعل شده زيرا که شيئيت هر شئ بشيئيته دليل است بر استطال قدرت او و استقلال عظمت او و استجلال رفعت او و استفضال رحمت او و استعدال سطوت او و اختيار فرموده از بين کل اشياء سلسله انسان را و ناطق فرموده او را به حمد و ثناء خود و مختار فرموده او را از ابناى جنس حيوان کل حيوانات به حمد و مجد خود و حب و معرفت ذات مقدس خود و لم يزل تصفيه فرموده و می‌فرمايد خلق سلسله انسان را در هر ظهورى به مظهر ظاهر در آن ظهور و سکان هر ظهور قبلى را اگر مستشرق نگردند به ظهور بعد حکم بلا شئ می‌فرمايد زيرا که وجود آنها خلق شده از براى معرفت و محبت ظاهر در ظهور و همينقدر که محتجب از اين لطيفه ربانيّه و دقيقه الهيه شدند حکم لا شئ در حق ايشان ثابت می‌گردد و حکم آنها حکم ابناء جنس آنها می‌گردد زيرا که امتياز سلسله انسان به عرفان و طاعت پروردگار لم يزل بوده و هست و همينقدر که از اين سر محتجب ماند از علل ذات خود محتجب مانده و از ثمرۀ اون محتجب گشته اين است که در هر ظهور بعد از ظهور بيّن حکم افناء اين مظاهر را ظاهر در ظهور می‌فرمايد و لئآلى مأخوذه را حکم بر کل­شئ زيرا که آنها فائز گرديده

به مبدء رضاى حق لم يزل و حب عادل ممتنع لا‌يزال مراقب بوده

ص ٣٨

در هر ظهور نفس خود را که لا شئ نگشته و حکم ابناء جنس حيوانيت در حق خود ظاهر نکرده و مستمسک به شجره حقيقت و ظهورات قدس او بوده در هر ظهور که او است ذريعه هدايت کل موجودات و وسيله کرامت کل ممکنات . و بدان که در هر ظهور که ظاهر می‌گردد چونکه سکان ظهور قبل به مثل آنچه بالنسبه به ظهور قبل تمکين مظهر ظهور الله را می‌نمايند در ظهور بعد نمی‌نمايند اين است که حکم لا شئ در حق آنها جارى می‌گردد از اول لا اول الى امروز هرگاه کل بر منهج حقيقت مستسلک يک انسان که باطن حيوان باشد در سلسله انسان مستظهر نبود و کل در هر ظهور به اشراقات شمس حى قيوم مستشرق و در هر بطون بما شرق از آن ظهور مستنير . و بدان که سکان ظهور بيان امروز سکان فردوس ابهى و افريدوس اعلى هستند و ما سواى آنها چونکه از ثمرۀ وجود خود محتجب مانده حکم لا شئ در حق آنها شده و همين قسم سکان اين ظهور را بالنسبه به ظهور من يظهره الله ملاحظه کن تا آنکه در يوم قيامت از فزع اکبر آنروز ايمن گردى و نظر بطلعت وحدت حقه نما و از کثرت به وحدت محتجب و به وحدت کثرت را مستجذب گشته تا آنکه در هر ظهور بر سرير قدس مستريح بوده و باشی و در هر بطون به شوارق ما شرق از شمس ظهور مطمئن و متباقى و بدانکه اثمار شجرۀ هر ظهور اوامر

ص ٣٩

و نواهى اواست که لم يزل حى و حيوان بوده و هست و کل امر در هر ظهور در اثبات اثبات بوده و نفى نفى و کل شئون ديگر در هر ظهور طرازات اين امر بوده و هست و در هر ظهور ظاهر در ظهور آنچه را که مشاهده علت اثبات شجره اثبات و انعدام شجره نفى می بيند من قبل الله امر می‌فرمايد زيرا که امرالله ظاهر نمی‌شود الّا از آن و در هر ظهور مبدء حکم را گرفته که ما سواى آن از کل اوامر

و نواهى شئون اثبات آن است که کلمه توحيد باشد و چونکه کلمه توحيد محقق نمی‌گردد الّا به ذکر ظاهر در هر ظهور اين است که امر شده و چونکه کلمه ثانى ثابت نمی‌گردد الّا به ذکر ادلاء اوّليه و اوامر ممتنعه رفيعه و نواهى که من قبل الله امر شده اين است که رشته تفصيل کلمه توحيد در اين ظهور به اعداد کل­شئ منتهى گشته و هر ظهور را مثل اين ظهور تصور نما که قصد ظاهر در ظهور اثبات توحيد حى لم يزل قيوم بوده و ما سواى آن از کل اوامر و نواهى و شئون اين کلمه ممتنعه بوده و هست و همچنين الى آخر لا آخر هر ظهورى که ظاهر گردد اراده او نبوده و نيست الا اثبات وحدانيت ذات مقدس الهى و صمدانيت حى ممتنع لايزالى و کل شئون ديگر را به مقتضاى حکمت الهيه و فضل و عنايت ربانيه مقدر می‌فرمايد تصور کن امروز که چقدر ملل در فوق ارض هستند و کل لا اله الا الله می‌گويند و ذکر نبى خود را بعد از ذکر توحيد می‌نمايند و

ص ٤٠

در کتاب خود اوامر و نواهى نبى خود را عالمند و به آن عامل و عند الله حکم سلسله انسان بر آنها نمی‌گردد و بعد هم الى آخر لا آخر به همين نظر ناظر شو که در هر ظهور و ظاهر در آن ظهور و اوامر و نواهى آن ظهور سبب احتجاب تو نگردد از ظهورات ما لانهايت بعد که خداوند حى لم يزل و لا‌يزال متجلى بوده و هست و او در هر يوم در شأن بديعى و خلق منيعى بوده و خواهد بود او را عبادت کن از آن سبيلى که او محبوب می‌دارد در هر ظهور نه سبيلى که خود در ظهور قبل به آن متربى گشته که آن سبيل اگر به اعلى ذروه عز او رسى ثمره از براى تو نمی‌بخشد نظر کن در نزد ظهور نقطه فرقان اگر چه کل سکان ظهور انجيل به اوامر و نواهى آن کما امر الله عامل نبوده ولى در آنها بوده که به حدود دين خود عامل بوده و در آن ظهور ادلاء اثبات حى لايموت بوده ولى بعد از ظهور آخر چگونه شده حال آنها من بعد را هم به مثل ما قبل به عين حقيقت و فراست مشاهده کن و در هر ظهور از حدائق ابکار شجره وحدانيت و اثمار قدس اغصان فردانيت به اذن مالکها اخذ کن . و بدانکه در هر ظهور تا خلق آن ظهور به غايت کمال نرسد مشيت ايزدى و اراده حى لم يزلى بر عود خلق قرار نخواهد گرفت و از بدء هر ظهور تا يوم ظهور آخر هر ادلائى که ظاهر گردند مشيت اثبات آن ظهور بوده و هستند و طرائز اطراز آن بطون بوده و خواهند بود

ص ٤١

و کل مرايائى هستند که مدل هستند از شمس وحدت آن ظهور و بلوراتى هستند متشعشعه که حکايت می‌کنند از طلعت آن بطون و بدان که لم يزل و لا‌يزال حجت من الله بر خلق او بوده زيرا که قوام به شئ به مشيت الله بوده و هست و به تصور نمی‌آيد که وقتى شئ بوده و حجتى بر آن شئ من عند الله بالغ نبوده که اگر چنين تصورى ممکن بود به اعتراف به قدرت الهى و علم نافذ او و رحمت واسعه او و حجت بالغه او کجا توان که تصور نمود تعالى الله عن ذلک علوا عظيما بلکه همين قدر که وجود حى لم يزل بوجوده در ازل الازال ثابت بوده و هست وجود عرش حقيقت در صقع ابداع در ازل الازال رتبه خود لايزال بوده و خواهد بود الّا آنكه در يوم قيامت ظاهر و مشرق و در ايام غروب خود عالم و باطن ولى در حين بطون آن ادلائى به امر او در هر ظهور بوده و هست که حفاظ دين او بوده و هستند و شهداء بر خلق از قبل او بوده و خواهند بود و اونهايند سرج هدايت در ليل اليل که کل به هدايت آنها مهتدى و آنها در يوم قيامت شناخته می‌شوند و همان مظاهرى هستند که در حين ظهور شمس حقيقت ايمان آورده و می‌آورند و کينونيات ايشان مدل بر حجت باطن بوده و هست و در هر ظهور اظله عکسيه به هم می‌رسد که به ظاهر اظهار آن دين را می‌نمايند و متبع حدود آن می‌شوند ولى کينونيات ايشان چون از غير شجره اثبات بوده در يوم قيامت ظاهر می‌گردد

ص ٤٢

نظر کن به علماء هر ملت در فوق ارض که آنها همين عباد هستند که در آن ظهور اظهار ايمان و اتباع حدود الهى را نموده و چونکه ظهور آخر مشرق گشته کينونيت نفييه ايشان ظاهر گشته و همچنين الى آخر بلا آخر مشاهده کن که در قيامت اخرى اگر يک نفس در بيان ماند و به من يظهره الله مؤمن و موقن نگردد کينونيت آن از نفى بوده که اظهار اثبات نموده و همچنين ظهور بعد از من يظهره الله را

نظر کن و اخذ نتيجه کن و همچنين ظهور بعد بعد من يظهره الله را ملاحظه کن و اخذ نتيجه کن و همچنين ظهور بعد بعد بعد من يظهره الله را ملاحظه کن و اخذ نتيجه کن و اگر به دوام ذات مقدس الهى ذکر بعد بعد بعد بعد من يظهره الله را کنم حلاوت آن از فؤآدم بيرون نمی‌رود و در امکان ممکن بوده و خواهد بود و کل را مثل شمس در وسط السماء مشاهده نموده و می‌نمايم زيرا که ما سيأتى مثل ما مضی بوده عند الله و عند ناظر به عين الله و وصيت می‌کنم تو را و سکان هر ظهوري را که به عين وحدت در بحبوحه کثرت نظر نموده و رشته حيات کل‌شیء را مدد هر ظهورى دانسته و در هر ظهور به ظاهر در آن ظهور مؤمن و موقن گشته که در حياتت در عين رضاء الله بوده و خواهى بود و بعد از مماتت در بحبوحه رضوان لم يزلى بوده و خواهى بود و تو را محتجب نکند کثرت اين خلق و انجماد آنها بر امر خود که اگر فرضا تصور شود در يک ظهورى شجره حقيقت

ص ٤٣

ناطق گردد و کل تامل نمايند در حق او کل در لا اله منفى بوده و هستند اگر چه در روى ارض باقى هستند ولى بقاى ايشان در نار بوده و هست و کل اثبات آن نفس ممتنعه مرتفعه بوده و مدد کل وجود از امر او بوده و اگر بر عکس تصور شود که اگر ظهورى ظاهر شود و يک نفس غير مؤمن بر روى ارض نماند آنوقت کينونيت نفى در هواى افک می‌ماند مثل آنکه می‌گوئى هيچ شمسى نيست الا شمس

سماء حال شمس در مقابل می‌ بينى که نفى آن کنى يا نه الا آنكه در هواى ذکر به ذکرى متذکر می‌گردى اين است قدر نفى در تلقاء شجره حقيقت و بدانکه اين خلق از دو شق بيرون نيستند يا کينونيات آنها از شجره اثبات است يا غير آن اگر کينونيات آنها از شجره اثبات است صفاتى که از دون آن شجره از آنها ظاهر می‌گردد از شجره نفى است و در حين موت از آنها گرفته می‌شود و به شجره نفى داده می‌شود و طيب و طاهر قبض روح می‌گردند و اگر کينونيت آن از شجرۀ نفى است اعمال حسنه که از آن ظاهر می‌گردد از اوراق شجره اثبات است و در حين قبض روح آن از آن گرفته می‌شود و به صاحب شجره داده می‌شود و آن بر غير طيب و طهر به مقر خود منتهى می‌گردد و محبوب داشته خداوند ذکر حى را در آيـۀ که ذکر شهادتين در آن نازل فرموده در هر ليل و نهار عدد واحد و اگر ذکر نشود عدد هاء کفايت می‌کند در ذکر و اگر

ص ٤٤

فراموش شود بر او شئ نبوده و نيست و اگر محتجب ماند بعد از علم به آن در هر ليل و نهار که از آن فوت می‌گردد عدد هاء از لعل اصفر بر ذمه او وارد می‌آيد و اين نيست الا آنكه کل مراقب امر الله بوده تا آنكه محتجب نگردند و خداوند لم يزل و حى قيوم لا‌يزال لم يزل و لا‌يزال غنى بوده از کل‌شیء و مستغنى است از هر شئ و کل مفتقر بوده‌اند به آو و خواهند بود و او است غنى متعال.انتهی

ص44

**بسم الله الاجلل الاجلل**

تسبيح و تقديس ذات محبوب لم يزلى را سزاوار بوده و هست که لم يزل به استجلال استقلال ذات مقدس خود بوده و لا‌يزال به استمناع استرفاع کنه مقدس خود خواهد بود نشناخته او را حق شناختن

هيچ شئ و پرستش ننموده او را حق پرستش نمودن هيچ دون شئ متعالى بوده در عز ازل از ثناء کل ممکنات و مقدس بوده در قدس قدم از نعت کل موجودات چه قدر متعالى است ارتفاع

ص ٤٥

امتناع ساحت قدس او که کل مسبحين ذروه قدس و مقدسين ملکوت انس لم يزل و لا‌يزال به ثناء او مستثنى و چقدر مرتفع بوده بساط مجد وحدت او که کل آلهين جبروت عز و اربابين لاهوت مجد لم يزل و لا‌يزال به نعت او مستنعت که را توان که ثنا گويد مر او را و حال آنکه نفس ثناء خلق او بوده و هست و که را توان که ثنا نگويد مر او را و حال آنکه غير او مشهود او نبوده و نخواهد بود حمد بلا مثل مر او را سزاست و نعت بلا عدل مر او را لايق که کل ذرات را به عرفان نفس خود خلق فرموده و کل ممکنات را به برهان امر خود جعل فرموده و کل کائنات را از بحبوحه نيستى به ذروه هستى آورده و کل ذرات را از بحبوحه فنا به ذروه قدس بقا خونده او است اول که موصوف به اوليت نمی‌گردد و او است آخر که منعوت به آخريت نمی‌گردد و او است ظاهر که مثنى به ظاهريت نمی‌گردد و او است باطن که مستشير به باطنيت نمی‌گردد او است که کل اوائل را بلا اوائل جعل فرموده و او است که کل اوآخر را بلا اوآخر احداث فرموده و او است که کل ظواهر را بلا ظواهر اختراع فرموده و اوست که کل بواطن را بلا بواطن انشاء فرموده لم يزل مرتفع بوده بساط قدس وحدت او از سجده سجادون و ممتنع بوده ذروه عز کبرياء مجد او از عبادت عبادان از اول لا اول الى آخر لا آخر در هر شأنى به جلوۀ جلوه گر و در هر ظهورى به مظهرى متجلى و در هر بطون به مبطنى متبهى بوده و هست که را توان که احصاى اعراش ظهور

ص ٤٦

آن را نمايد از اول بلا اول و که را توان که احصاى اعراش بطون او را نمايد الى آخر بلا آخر حمد و شکر مر او را که در هر ظهور شناسانيده خود را به خلق خود و شکر بلا مثل مر او را که در هر بطون مدد داده به کل‌شیء به نفس کل‌شیء لا من شئ و آنچه ظاهر فرموده در ظهور خود او است که مستحق ستايش بوده نه غير او و او است که مستحق پرستش بوده نه غير او لم يزل وحده وحده لا شريک له بوده و لا‌يزال وحده وحده لا شريک له خواهد بود کل وجود پرتويست از تجلى جود او و کل ما کان و يکون تعکس است از اشراق فضل او که را توان که عارف نگردد او را و حال آنکه غير او معبودى نبوده و نخواهد بود و که را توان که عارف گردد مر او را و حال آنکه غير از آن غيبى نبوده و نخواهد بود و ضيآء آفتاب قمص طلعت او کل وجود را مستشرق و بهاء انوار طلعت او از لامکان الى کنه اماکن را مستنير کل سلسله ممکنات از اول لا اول له مستعرج بوده و هستند بسوى او و احدى منتهى نگشته به او و کل سلسله کائنات الى آخر لا آخر له مستصعد خواهند بود به سوى او و احدى

به ذروه قدس او منتهى نخواهد گشت چقدر متعاليست مطالع اشراق او و چقدر متجاليست مجالى انوار اون که هر ذا اشراقى نزد اشراق آن لاشئ و هر ذا نورى نزد نور آن بلاشئ و چقدر مرتفع است بهاء طلعت او که هر ذا بهائى نزد آن بلا بهاء و چقدر مرتفع است بساط قدس مجد ثناء آن که هر ذا ثنائى نزد ثناء آن بلا ثناء لم يزل

ص ٤٧

در جعل بوده و هست در هر يوم خلقى را که در اول نبوده و لا‌يزال در احداث بوده و هست و در هر شان عبادى را که من قبل نبوده او است که کل ممکنات در کف قدرت او بوده و هستند و او است که کل ذرات در يمين هيبت او بوده و خواهند بود مخصوص فرموده سکان اين ظهور را به اشراق انوار طلعت ذات خود و به ظهورات مجد سلطان وحدت خود تا آنكه کل ذرات از ملکوت بدايات و لابدايات و نهايات و لانهايات به شوارق اشراق آن مستشرق و به بوارق ابراق آن مستبرق و به حقايق احقاق آن مستحقق و به رقايق ارقاق آن مسترقق و به دقايق ادقان ان مستدقق و به سبائق اسباق آن مستسبق و به لواحق الحاق آن مستلحق و به زواهق ازهاق آن مسترهق و به سمايق اسماق آن مستسمق و به رتايق ارتاق آن مسترتق و به فتايق افتاق آن مستفتق و به خلائق اخلاق آن مستخلق و به رزايق ارزاق آن مسترزق و به صدايق اصداق آن مستصدق و به کواين اکوان آن مستکون و بحوادث احداث آن مستحدث و بجذائب اجذاب آن مستجذب و به طرائز اطراز آن مستطرز و به بهائى ابهاى آن مستبهى و به جلايل اجلال آن مستجلل و به جمايل اجمال آن مستجمل و به عظايم اعظام آن مستعظم و به نوائر انوار آن مستنور و به رحايم ارحام آن مسترحم و به تمايم اتمام آن مستهتم و به کمايل اکمال آن مستکمل و به کبائر اکبار آن مستکبر و به غرائز اعزاز آن مستعزز و به قدائر اقدار آن مستقدر و

ص ٤٨

و به مناهج انهاج آن مستنهج و به بهايج ابهاج آن مستبهج و به زواهر ازهار آن مستزهر و به ظواهر اظهار آن مستظهر و به بواطن ابطان آن مستبطن و به اوآخر اوخار آن مستوخر و به اوايل اولاء آن مستأول و به رضائى ارضاى آن مسترض و بجبايب احباب آن مستحبّب و به شرايف اشراف آن مستشرف و به سلايط اسلاط آن مستسلط و به ملايک املاک آن مستملک و به علائى اعلان آن مستعلى و به کرايم اکرام آن مستکرم و به لطايف الطاف آن مستلطف و به فضايل افضال آن مستفضل و به جوايد اجواد آن مستجود و به وهايب اوهاب آن مستوهب و به مناين امنان آن مستمنن و به حناين احنان آن مستحنن و به جواهر اجهار آن مستجهر و به جرايد اجراد آن مستجرد و به سواذج اسذاج آن مستذوج و به روايح ارواح آن مستروح و به عناصر اعصار آن مستعصر و به جواذب اجذاب

آن مستجذب و بآنچه نسبت به او داده می‌شود و مستنسب و به آنچه از مطلع قدس او مشرق می‌گردد مستشرق زيرا که اين بوده حظ ممکنات و نصيب موجودات از مطلع ذات غيبى و مشرق نفس ازلى و از آنجائى که حکمت بالغه آن در هر ظهور به ارتفاع آن قرار گرفته و در هر بطون به امتناع آن از اول لا اول در هر ظهورى ادلائى را مستدل بر هور خود فرموده و در هر بطون شهدائى را مستشهد بر تجليات خود داشته تا آنکه احدى از ممکنات از عز قدس او محتجب نمانده و به ذروه جود و فضل او منتهى گشته و بدانکه نبوده از براى

ص ٤٩

ملک حق اولى در صقع ملکيت خود و نيست آخرى از براى او در صقع ملکويت آن و من لا‌نهایة الى لا‌نهایة سير آن بوده در حول نفس خود و در هر ظهوري­که کور به غايت لطافت رسيده و طور به نهايت نزاکت تجلى فرموده بر خلق خود به عرش که مصطفى داشته از خلق ديگرى که مرتضی فرموده از عباد خود و لم يزل سنت او اين بوده و هست و لا‌يزال طريقت آن اين بوده و خواهد بود و در نزد هر ظهورى ظهورات قبل را مرتفع فرموده تا آنکه کل منقطع گشته به سوى او و مستجذب گشته به ظهورات مجد او و مستروح گشته به ارواح قدس ان و مستعرج گشته به مطالع امر او و مسترقى گشته به شوارق عز او تا آنکه احدى در اعراش وقوف ننموده و به ظاهر در اعراش ناظر گشته که اگر غير از

اين بود منهاج خلق اول لا‌يزال الى خلق آخر باقى می‌بود و از آنجائى که خلق هر شئ آنا فآنا در ترقى بوده و هست و مدد او من الله در هر شأن به استعداد قابليت آن بوده و خواهد بود اين است که در هر ظهور مالک کل ظهورات و در هر بطون صاحب کل بطونات کل را به سوى خدا خونده و به آنچه ملاحظه فرموده عروج خلق و صعود آنها را مقدر داشته و او بوده مظهر فضل لم يزلى و حى قيوم ابدى و جود قدوس سرمدى و موهبه سبوح احدى که در هر ظهور به آنچه محبوب حى لم يزل بوده و مطلوب واحد لا‌يزال بر الواح ممکنات تجلى فرموده و از تجليات ظهور اين ظهور ذکر اين حرف بوده که از بدء ظهور مستشرق

ص ٥٠

به شوارق شمس ظهور گشته و الى حين صعود مستثبت در اثبات استنبات ذکر آن حى لايموت بوده و محبوب داشته محبوب لم يزل ذکر آن را در هر ليل و نهار بر عدد لقاى آن در ظهور محبوب لا‌يزال و امر فرموده در حق محتجبين از امر او به آنچه امر فرموده در مقام خود و حکم بر نسی نفرموده از منتهاى فضل و جود خود و بدان که اين اسمى بوده که مستکمن علومات حقه ظاهر در هر ظهور بوده و کلمات مستنبطه از باطن در بطون از اقلام آن ظاهر گشته که لايق بوده بر حفظ و ثبت آن و محبوب داشته حى لم يزل ارتفاع مقعد او را و مرهوب لا‌يزال امتناع محل آن را و ملائکه سموات در هر شأن از حى لا‌يزال سائل بوده از براى وفود بر آن و سکان ارض تا ظهور من يظهره الله مستدعى بوده و هستند از براى مطلع قدس او . و بدانکه هيچ عزى نبوده از براى هيچ شئ الّا به طاعت محبوب خود و رضاى مقصود و از آنجائي­که طاعت حى قيوم و رضاى مهيمن قدوس از براى سلسله ممکنات ممکن نبوده الا در مظهر ظواهر آن و در مطلع بواطن آن مقدر فرموده حى لايموت و حق لايفوت از براى اين حرف اين عز شامخ و مجد باذخ را که اگر قضاى حى قيوم جارى نگشته مرآت قابليت آن در کمال استعداد بوده که در ملک شوارق ما لانهايات ظاهر نمايد و بوارق لانهايات جلوه گر سازد ولى از آنجائی­که قضاى الهى جارى و سبيلى از براى هيچ نفس بر دون

ص ٥١

امضاى آن نبوده و نيست خداوند مقدر فرموده در قيامت بعد از اين قيامت در ايام طلوع من يظهره الله استرفاع اين اسم و استمناع اين ذکر را و بر من يظهره الله بوده که آنچه در اين ظهور مشاهده نموده مرتفع فرمايد و آنچه مستحق کينونيت خود آن بوده به او عطا فرمايد . و بدانکه در هر ظهور از براى حى قيوم مشارقى بوده مشرقه و بوارقى بوده مولعه که حکايت می‌نموده از براى اثبات وحدانيت ذات مقدس لم يزل و اطراز رضوان ذکر اول و کل در اعلى علو ذروه قدس خود و ادنى دنو ذره طين خود مستسبح بوده‌اند ذات مقدس الهى را و مستقدس بوده‌اند حى ممتنع لايزالى را و مستوحد بوده‌اند ذات او را و مستکبر بوده‌اند نفس اون را و مستعظم بوده‌اند کينونيت آن را و عز آنها در اين بوده که کينونيات آنها در مقام لطافت و رقت به جائى منتهى گشته که انيت آنها در آنها مرتفع و در آنها غير محلى حقيقت جلوه گر نگشته و در آنها ديده نشده و نمی‌شود الا نقطه بيان که در آن ديده نمی‌شود الا مطلع سبحان و مقدس قدسان و لا‌يزال خداوند محبوب داشته و می‌دارد ارتفاع ين مرايا را بآنچه ممکن است در امکان از ارتفاع زيرا که ارتفاع آنها دليلى است از براى ارتفاع طلعت وحدانيت و امتناع آنها الى منتهى الامتناع سبيلى است از براى امتناع و جهت ازليت

ص ٥٢

در هر حال مراقب اين مرايا بوده که غبارى بر آنها ننشسته که بقدر آن از تعکس خود باز مانند و رطوبات هواء بر آنها نازل نشده که بقدر آن از حکايت خود باز مانند زيرا که بلاغ ايشان بحد مرآتيت و کينونيت بلوريت موهبه نيست که در حق کل جارى گردد بلکه فضل خاص بوده در من يشاءالله قدر آن را دانسته در هر شأن و مراقب جذبات آن بوده و ولهات آن که شئ که سبب گردد از فتور آن در آن ظاهر نگردد تا آنکه بما يمکن در امکان از فضل حضرت سبحان منتهى گردد و آيتى گردد

از براى مستدلين در هر حين و قبل حين و بعد حين .انتهی

ص ٥٣

**بسم الله الاجمل الاجمل**

تسبيح و تقديس ذات محبوب لم يزلى را سزاوار بوده و هست که لم يزل به استجلال استقلال ذات مقدس خود بوده و لا‌يزال به استمناع استرفاع کنه مقدس خود خواهد بود نشناخته او را هيچ شئ حق شناختن و عبادت ننموده او را هيچ شئ حق عبادت نمودن لم يزل متعالى بوده بساط قدس وحدانيت او از عرفان کل ممکنات و ايقان کل موجودات و لا‌يزال مقدس بوده و هست کينونيت ازليه او از ثناء کل کائنات و نعت کل ساذجيات خلق فرموده کل­شئ را لا من شئ و جوهر کل‌شیء را در شئ و جوهر شئ را در کل و جوهر کل را در واحد اول قرار داده تا آنکه کل ممکنات به ذروه فيض جود او رسيده و به افق قدس مجد او منتهى گشته چقدر متعاليست بساط قدس عزت او که کل سلاطين ملکوت اوليات و آخريات به سجده از براى او مفتخر و کل ملاکين جبروت

ص ٥٤

اوليات و آخريات به وقوف بين يدى او متعزز او است که هيچ شئ او را ادراک نتواند نمود به کنه ذات مقدس او و هيچ شئ نتواند که از او محتجب ماند بقدر ذکر شئ زيرا که شيئيت هر شئ به مشيت او بوده و چگونه توان که متوجه نشود و علل وجود خود را عالم نگردد و از معلل علل لا من علل و مکون کون لا من کون و مبدع بدع لا من بدع و مخرع خرع لا من خرع و منشئ نشئ لا من شئ و محدث حدث لا من حدث و مذوت ذوت لا من ذوت عارف نگردد ممتنع بوده ذکر اين نوع بيان از اول لا اول الى آخر لا آخر هر شئ به شيئيت خود عبادت می‌کند او را و دلالت می‌کند بر وحدانيت او و مدل است بر صمدانيت او و مستدل است بر فردانيت او و مستشهد است بر اينکه الهى غير از اون نبوده و نخواهد بود و ربى غير از آن نبوده و نخواهد بود و خالقى غير از آن نبوده و نخواهد بود و رازقى غير از آن نبوده و نخواهد بود و مميتى غير از آن نبوده و نخواهد بود و محيى غير از آن نبوده و نخواهد بود و مصورى غير از آن نبوده و نخواهد بود و عالمى غير از آن نبوده و نخواهد بود و قادرى غير از آن نبوده و نخواهد بود کل متوجهند به او به تجلياتى که فرموده به هر شئ به نفس آن شئ در رتبه آن شئ در هر شأن از براى خود عرش ظهورى و کرسى بطونى مقدر داشته تا آنکه کل به آن حجب ابهى و سرادق اجلى بر عرفان وحدانيت آن پى برده و بر اقرار به صمدانيت آن موقن گشته و تحديدى

ص ٥٥

از براى مظاهر ظهور آن نبوده نه از اول لا اول و نه از آخر لا آخر به عدد آنچه در امکان ممکن از عدد و لا عدد از براى او اعراش ظهور بوده و خواهد بود ولى در هر ظهور بر عرش مستظهر که کل به آن مستدل بر وحدانيت آن گردند و او است که از هر بطون بر کرسى خود مستبطن و کل او را عابد و ساجد بوده و هستيند . حمد بلا عدل مر او را سزاست بر اينکه شناسانيده کل را به تجليات مبدعه خود و شکر بلا شبه مر او را سزاست که در هر شان عارف گردانيده خلق خود را به عرفان مظهر نفس خود و محبوب داشته که به اقتهارات ذات مقدس کل را داخل بحر عرفان خود گرداند اگر کل به طوع و رغبت مستغرق نگشته از سعه جود و فضل خود و در هيچ ظهور امرى بر هيچ شئ نفرموده الا از براى ظهور استغناو قدرت خود در حق کل‌شیء و خلق نفرموده کل ممکنات را بر اينکه از خلق نفرمودن مستوحش بوده و جعل نفرموده کل موجودات را بر اينکه بعد از جعل فرمودن مستانس باشد لم يزل غنى بوده از کل­شئ به استغناء ذات مقدس خود و مستغنى بوده از هر شئ به استغناء کنه لم يزل خود و در هر ليل و نهارى که طالع گردد از براى آن عرش ظهور ظاهر و کرسى بطونى باهر بوده و هست و نمی‌توان تصور نمود که بقدر تسع تسع عشر عشر تاسعه از تاسعه بآنچه توان احصاء نمود از تجزءآت تاسعه بوده يا باشد و از براى آن عرش حقيقت ظاهر

ص ٥٦

يا باطن نباشد و در هر ظهور عرش حقيقت را منفرد در ظهور فرموده تا آنکه دليل بر فردانيت ذات مقدس خود گردد و کل اسماء و امثال خود را که به ضياهاى مشرقه خود مستعرج فرموده در ظل کينونيت ذات مقدس خود حکم فرموده تا آنکه کل از خيط وحدت منفک نگشته و بر اثبات اثبات در مطلع اثبات مستثبت بوده و هيچ لذتى را خداوند مثل اثبات اثبات خلق نفرموده و کل شئون لذات به اين جعل می‌گردد نظر نموده در لذات جسديه که اگر مثبت اثبات نهى فرمايد چگونه ناگوار می‌گردد بر مستلذذين و شبهه نبوده و نيست که کل شئون لذات فرع اثبات اثبات بوده و از آنجائى که اثبات اثبات ثابت نمی‌گردد الا به نفس نفى لذات آن را مضاعف فرموده و حزن آنرا هم مضاعف فرموده تا آنکه کل ممکنات در حزن فى سبيل الله ضعفين اجر خود را درک نمايند و در ابتهاج بر نفى ضعفين اجر خود را مستدرک باشند تا آنکه افئده ايشان راضى گردد و ارواح ايشان ساکن و نفس ايشان مطمئن و اجساد ايشان متلذذ تا آنکه سبب گردد بر قوت در اثبات اثبات و ارتفاع ارتفاع و امتناع امتناع و استقلال استقلال و استجلال استجلال و استعلاء استعلاء و استبهاء استبهاء در سبيل حى لا‌يزال و محبوب لاتزال و از آنجائى که اثبات اثبات فرع بر اثبات اثبات مظهر اثبات است از اين جهت است که ذکر کلمه نبوت مقترن گشته

ص ٥٧

و اول را لابد خواهد گفت و اثبات اثبات می‌شود ولى هرگاه ثانى را نگويد به ذکر کلمه توحيد زيرا که هر کس کلمه ثانى را نگويد از اول محتجب می‌ماند از اين سبب بوده که در هر ظهور ادلاء الله در امتناع و ارتفاع عرش حقيقت مسرع بوده و در استقلال و استجلال که سر صمدانيت مجد بوده

تا آنکه به اين سبب شمس کلمه توحيد بر الواح مراياى کل کائنات تابيده گردد و کل مستعد گردند از براى ظهور کلمه توحيد در قيامت اخرى و بدانکه اوّل هر ظهورى ذکر الله بوده نه ذکر رسول ولى ذکر الله از رسول ظاهر بوده نه از غير رسول و حمد مر او را که در هر شان به ملائکه خود مدد داده کل ممکنات را و به تجليات مشرقه خود قوت عطا بخشيده کل ذرات را و بدانکه عرش ظهور در هر ظهور غير اثبات کلمه توحيد هيچ قصد نفرموده و نخواهد بود و آنچه می بينى از شئون اوامر و نواهى لاجل اثبات اين کلمه بوده که به اثبات آن دليل بر اثبات آن گردد و به ايقان آن سبيل بر ايقان آن گردد و نظر کن در اسلام يک امر آن بر هر نفس در عمر خود بعد از استطاعت طواف بر حول کعبه است که از طين است و آن نفس که اراده می‌نمايد تا اول متذکر کلمه توحيد نگردد کجا می‌تواند بگويد محمد رسول او بوده و اگر متذکر به او نگردد کجا می‌تواند بگويد اين امريست از اوامر آن پس نظر کن که ارتفاع اين بيت به کجا منتهى می‌گردد و محتجب از مبدء آن مشو تا يوم انتهاء محتجب نمانى و محبوب داشته حى لايموت و قدوس لايفوت و قيوم لايزول و محبوب لايحول بر اينکه کل ممکنات بر نهجى ترقى نمايند که در يومي­که

ص ٥٨

من يظهره الله ارتفع و امتنع ذکره از غيب الغيوب ذکر اننى انا الله لا اله الا انا می‌فرمايد کل منجذب گشته و به شئونات ديگر محتجب نگشته و به آيات ظاهرات که کل از آنها عاجز هستند مهتدى گشته تا آنکه کل وجود از ملکوت غيب و جبروت شهود در هر ظهورى محبوب خود را ظاهرا شناخته و به حجاب او مستدرک رضاى او گشته و بدانکه در هر ظهورى که طالع می‌گردد کل‌شیء در ظل آن مستظل بوده به استحقاق آن زيرا که ظهور الله بوده و اگر داخل نگشته از عدم استعداد سکان آن ظهور بوده و الا قدرت من الله تعلق گرفته مثلاً حين ظهور نقطه فرقان محبوب می‌داشت حى سبحان که در حيات آن کل ما على الارض مقر به وحدانيت ذات مقدس الهى و به نبوت آن عرش غير متناهى گردند و به اوامر و نواهى آن متقرب به سوى آن باشند ولى هرقدر که نشد از ضعف ادلاء آن ظهور بود که به قول ابناى اين زمان بى مدرک بوده و الّا چگونه می‌شود که ظهور الله ظاهر گردد و ذرۀ بر روى ارض ماند که در ظل ظلال ظلاليت آن مستظل نگردد نه اينست که قوت خداوند در هر ظهور به سکان آن عطا نفرموده يا قدرت نبخشيده بلکه از جهت بعد ايشان بوده نظر کن در ظهور عيسى قبل محمد که اگر ادلاى ايمان به او در دين خود مستبصر بودند و مثبت اثبات آن ظهور چرا يک حرف از تورات بر روى ارض باقى باشد پس بدانکه در

ص ٥٩

هر ظهور همين قدر که سکان آن ظهور ما يحتاج خود را در نزد خود جمع می بينند از مقصود الهى محتجب می‌مانند نظر کن در ظهور نقطه فرقان که چقدر سلاطين در امت او ظاهر گشته و همه به حد محدود ملک خود راضى گشته و از اثبات اثبات بر آنچه خداوند وعده فرموده ليظهره على الدين کله محتجب گشته و الا چرا امروز يک نفس غير از حروف فرقان بر فوق ارض باشد و همچنين مشاهده کن در هر ظهورى و مستبصر شو در هر بطونى و همتت را پست مگردان اگر خداوند عالم ظهورات قدرت بر يدت جارى فرمايد و به حد حدود خود راضى مشو که فضل و جود حى لم يزل از حد وعد بيرون بوده و اگر من يظهره الله طالع گردد و يک حرف غير از حروف الا الله در رضوان ظهور باشد کجا سکان اين ظهور اثبات اثبات و نفى نفى نموده و حال آنكه اول دين اين کلمه بوده و بعد از ثبوت اين شئون ديگر در ظل اين بوده و اينکه محبوب می‌دارد خداوند که هيچ شئ در علم او باقى نماند الا آنكه در ظل اثبات داخل گردد از براى آنکه در يوم ظهور خود از هيچ نفسى کلمه غير بلى مشاهده نگردد و الا چه نفع مى بخشد که در طول عمر خود لا اله الا الله گويد و در يوم ظهور الله يک بلى به حق نگويد و اين است که يک دفعه کل اعمال لا شئ می‌گردد زيرا که از جوهر الجواهر آن محتجب گشته و از ساذج السواذج آن مبعود مانده اگر ظهورى

ص ٦٠

ظاهر و کل در ظل آن مستسجد به استحقاق ذات مقدس او نه بر اجتبار و اقتهار فضل و جود او آن وقت ارياح جنت بر افئده کل ممکنات تابيده و اينکه مى بينى در هر ظهور به اجتبار و اقتهار محبوب می‌دارد که عباد خود را داخل رضوان فرمايد از اين جهت است که خود آنها به استحقاق الله توحيد او را بجا نمی‌آورند و اقرار بر مظهر آن نمی‌نمايند و اعتراف بر اوامر و نواهى آن نمی‌کنند و الا جود و فضل او اعلى و اجل از اين بوده که راضى شود بر هيچ ذرۀ دون فضل و جود خود را ولى چونکه می بيند به طوع و رغبت عبادت معبود خود را نمی‌نمايند و سجده از براى مسجود به استحقاق او نمی‌کنند راضى می‌شود بر اقتهار و اجتبار بر بعضى تا آنکه سبب گردد بر ارتغاب و اطواع خلقى ديگر و اين هم نبوده الا از فضل و جود او و منّ و احسان و کرم و لطف و رحمت او و الا او لم يزل و لا‌يزال غنى بوده از هر شئ و مستغنى بوده از کل ما خلق و يخلق ولکن چونکه مشاهده می‌فرمايد که کل از براى توحيد او خلق شده و کل را محتجب می‌ بيند از اين جهت است که امر می‌فرمايد به هدايت عباد خود و محبوب می‌دارد بر اينکه کل در هر ظهورى داخل رضاى آن گردند نظر کن اين ظهور ظهور خامس است که دو هزار و هفتصد و هفتاد و يک گذشته و هنوز از امت موسى به تورات که کتاب خود در آن ظهور بوده عاملند اين نوع اثبات اثبات و نفى نفى است و حال آنکه در هر ظهورى اسباب استيلاء و

ص ٦١

قدرت از براى سکان آن ظهور فراهم آمده ولى خود به خود مشغول و دو روز آن را مغتنم و از ثمره اثبات اثبات محتجب قدرى تدبّر و تفکّر نموده که خداوند عالم خلق نفرموده هيچ شئ را عبث و هر شئ را که جعل فرموده اول اعتراف به وحدانيت خود را از او گرفته و بعد اقرار به مظهر نفس خود را در آن ظهورى که ظاهر بوده و بعد بآنچه از مظهر آن ظهور ظاهر گشته از درّه تا ذرّه و در ذکر اين اسم ذکر اين حرف را محبوب داشته در ليل و نهار عدد هاء و مستعجب مشو که اين هم امرى است

مثل اوامر ديگر چگونه در حول طين طواف می‌کنى که امرالله بوده نظر به امر نموده نه به شئون آن که حکيم على الاطلاق از حکمت امر و نهى می‌فرمايد و او بوده بهترين عالمين و اگر محتجب گشتى بر آنچه حکم فرموده ملتزم می‌گردى و اگر فراموش نموده او اجل از اين بوده که از تو سئوال فرمايد و هو الغنى المتعال .انتهی

**بسم الله الانور الانور**

تسبيح و تقديس ذات محبوب لم يزلى را سزاوار بوده و هست که لم يزل به استجلال استقلال ذات مقدس خود بوده و لا‌يزال به استرفاع استمناع کنه مقدس خود خواهد بود نشناخته او را هيچ شئ حق شناختن و ستايش ننموده او را هيچ شئ حق ستايش نمودن

ص ٦٢

خلق فرموده کل‌شیء را لا من شئ به قدرت کامله خود و ابداع فرموده کل‌شیء را لا عن شئ به مشيت ممتنعه خود چقدر متعالى است بساط قدس عزت او که کل او را به وحدانيت ستايش و چه قدر مرتفع است بساط عز رفعت او که کل او را به فردانيت متوحد حمد بلا مثل مر او را سزاوار که لم يزل از اول لا اول الى آخر لا آخر جود او بر انجعال کل­شئ تعلق گرفته و شکر بلا مثل مر او را سزاوار که الى آخر لا آخر له فضل او به ابداع هر شئ تعلق خواهد گرفت منزه بوده عزّ تنزيه او از تنزيه کل منزهين و مقدس بوده عز تقديس او از تقديس کل مقدسين و متعالى بوده علو تسبيح او از تسبيح کل مسبحين و متجالى بوده سمو تمجيد او از تمجيد کل ممجدين لم يزل عالم بوده به هر شئ قبل وجود آن بلا آنکه در اثبات علم او احتياج به ذکر معلوم گردد و لا‌يزال قدرت او مستطيل بوده بر هر شئ بلا آنکه ذکر مقدور در رتبه قدرت آن گردد کل به استحقاق ذات مقدس او او را ستايش و کل به استجلال کنه مقدس او او را پرستش خلق فرموده کل ممکنات را لا من شئ به مشيت اوليه خود و جعل فرموده کل موجودات را لا عن شئ به اراده آخريت خود و قرار داده مثل مشيت خود را به مثل طلوع شمس که اگر ما لا‌نهایة طلوع نمايد يک شمس زياده نخواهد و اگر ما لانهایة غروب نمايد يک شمس زياده نخواهد بود و هر ظهور شمس حقيقت را مثل طلوع يومى قرار داده و مثل خلق را مثل بلورات حکم فرموده که اگر مستحکى شوند از شمس حقيقت سمت اسميت و صفت وصفيت در آنها

ص ٦٣

ظاهر و اگر محتجب شوند حکم لا شئ در حق آنها مستثبت حمد مرا او را که اشراق فرمود بر کل ممکنات شوارق عز قدس خود و تجلى فرموده به کل موجودات به مطالع مجد خود تا آنکه هيچ شئ از عرفان او محتجب نگردد و کل­شئ به اعتراف به وحدانيت آن مستبلغ ذروه فضل و جود گشته و مثل خلق نور را در اسماء خود به مثل خلق نفوس قرار داده که هيچ جهت انيت در آنها مشاهده نمی‌گردد و در مقام تقابل و تحاکى و تعاکس از ظهورات شمس وحدت او بما هو عليه حکايت نموده و اينکه کل از اول لا اول او را به اسم نواريت و الى آخر لا آخر به اسم ظهاريت خونده وصفى بوده از شوارق ظهورات او و نعتى بوده از مطالع تجليات آن و در هر ظهور مراقب گشته در نزد جعل نور که فتن کل در آنجا بوده و مثل نفوس نورية را به مثل مصباح مشاهده که بنفسه محترق و ما حول آن به آن مستضيئ و همچنين ادلاء مثبته بر اثبات در مقام نور به ذروه عزى منتهى گشته که جهت امساک وجود در آنها نمانده و به مبدء قدس ظهور الله مسترجع گشته و کينونيات خود را نور نموده از براى هدايت کل ممکنات تا آنکه کل به آنها مستنير گشته و به ذروه عز توحيد مستعلى شده و بدانکه در خلق فرقان مقام نور مقام کلمه ها بوده که در ادعيه مرويه بعد از ذکر عظمت به ذکر نور خدا را خونده و آن نوريست که چون از براى محمد رسول الله مستعلى گشته لله شده و اول نور را مشاهده کن که عبادى نبوده که نزديک روند

ص ٦٤

چنانچه در اخبار ظاهر است و آخر آن را که در آخرت آن جهت بر عالم مشاهده کن که در يوم عرفه چقدر عباد در نزد مطلع آن نور حاضر و در کل بلاد به سبب اشراق نور محمدى چقدر اشراقات مرتفع در دين اسلام مرتفع ولى به عين بصيرت در هر ظهور ناظر باش که در مبدء نور منتهاى ما قدر له را مشاهده کنى و در نزد جعل نور محتجب نگردى که قدرت بر جعل نور از اسماء ديگر مستطيل­تر بوده و مراقب باش ايام من يظهره الله را که در آن روز روز بساط نور بيان به اعلى ذروه علو رسيده مثل آنچه امروز در فرقان مشاهده می‌کنى و ضعف ضعف آن بما لا‌نهایة اگر آن روز نور را از نار شناختى و خود را از نار حجاب نجات دادى و به نور حباب مستعرج الى من يظهره الله شدى دليل است و از معنى آن محتجب مانده چقدر نفوس که از يوم ظهور رسول الله تا يوم شهادت حسين ابن على عليهما السلام خدا را به نور او خوندند و آيه نور را در قرآن تلاوت فرمودند و در يوم جعل نور غير از مظهر نور يا هفتاد و دو نفس نبود که مصداق آيه الله نور السموات گردند و بآنچه خدا را به آن خونده خود مقبل شده باشند از اين سبب است که در هر ظهور نور اکثر به نار مبدل می‌شود و خود مطلع نمی‌شوند نظر کن در يوم شهادت سيد الشهداء عليه السلام کل اهل آن زمان به حدود قرآن عامل بودند ولى در مقام ظهور نور مبدل شد نور ايشان به نار و

ص ٦٥

نفع نبخشد آنها را و اعمالى که در اسلام نموده بودند و در هر ظهور مراقب ظهور امر الله بوده که حين ظهور نور فصل ما بين حق و دون حق است چنانچه در ظهور نور اسلام به همان فصل شد ما بين اهل رضوان و سکان نار اگر آن روز مستبصر نشدند ولى امروز می‌بينى که ذکرى از نار نيست بل کل آنها را لعن می‌نمايند و مى بينى ارتفاع ذکر نور را و ادلاء آن را در هر ظهور مثل اين مشاهده کن و در ايام ظهور من يظهره الله محبوب نبوده که جعل حزنى شود از براى او ولى اگر مشيت الله قرار گرفت که از براى او نورى جعل شود مستبصر بوده در بيان که داخل در نار نشوى و حال آنکه در کل عمرت تمناى نور بودن را نموده و قدرى تامل کن در ارتفاع قدرت و امتناع رفعت در ظهور آخر بالنسبه به ظهور اول که چگونه تجلى فرمود خداوند به کل موجودات به نور و تجلى فرموده به کل موجودات بعد از طلوع نور به ظهور خود و در کمال اسماء اعداد آن را منتهى فرمود اين نبوده و نيست الا از رحمت آن بر کل ممکنات و موهبه آن بر کل موجودات و نه اين است که مشتبه شود در ظهورى ادلاء نور از نار نظر نموده در ايام شهادت حجت خامس که آنهائى که در مقام نار بر آمده به اعتقاد خود می‌خواستند که اثبات دين اسلام را نمايند و بر نور به غير واقع کلماتى بسته بودند که قلم حيا می‌کند از ذکر او چنانچه در زيارت آن

ص ٦٦

می‌خوانى اشهد انک قد اقمت الصلوة و اتيت الزکوة الى آخر که اينها از جهت امورى بود که در آنجا نسبت می‌دادند و الا به لا مستمسک چگونه توانستند با مثل حجت خامس اين نوع سلوک نمايند و حال آنکه در دين خود خونده بودند آنچه خداوند در قرآن نازل فرموده و من قتل نفسا فکأنما قتل الناس جميعا و با وجود علم به اين حکم من قبل الله و خود را مؤمن به قرآن دانستن و با آنچه در شآن او از رسول الله ظاهر شده بود باز تبديل دادند کينونيات خود را بنار و در آن زمان نکردند اين حکم را در حق آن حضرت الا آنكه علماى آنزمان فتوى دادند چنانچه در يوم عاشورا هفتاد نفر در جند نار بود که کل تلاوت قرآن می‌نمودند و امر می‌نمودند بآنچه که می‌نمودند حال مراقب باش در هر ظهورى که در حين ظهور نور اين قسم کل خارج می‌شوند و خود گمان می‌کنند که از جهت اقامه امر خدا نموده در زمان ائمه هدى مثل اين زمان نبوده بلکه آنهائى که در مقابل بوده کل داعيه خلافت داشته و بر خود نمى پسنديده که حکمى دون حکم خدا نموده باشند و با وجود اين اين نوع ممتحن شدند و بيرون رفتند بر نفس بصير سزاوار بوده و هست که در هر ظهور به ادلاء حجت آن ظهور مستمسک گشته و به ظهورات قبل از ظهور بعد محتجب نمانده زيرا که در نزد هر ظهور بدعی سکان ظهور قبل نفی می‌گردند چنآنچه نظر نموده در هر ظهورى که ظاهر شده آنچه به او وارد شده از سکان ظهور قبل بوده

ص ٦٧

و حال آنکه کل ظهور قبل مدعى اثبات بوده و متبرى از نفى حال در بيان مستبصر شده لعل در يوم من يظهره الله نفى نگردى و حال آنکه خود را اثبات می‌دانسته که اگر مثلا تصور شود کل ما على الارض مؤمن به او و منتظر ظهور او و بعد که ظاهر شود يک نفس در سبيل او نور گرد در سر باطن باطن در حق او الله نور ثابت و مابقى در نار نفى محتجب، ببين امر چقدر دقيق است اگر چه شبهه نبوده و نيست که کور در ترقى بوده و هست و ادلاء نور اگر مرتفع نگردند متنزل نخواهند شد الا آنکه بر استيطال ظاهر گردد شمس حقيقت که آن وقت کينونيات نوريه در حجب نور می‌مانند و به کون نمی‌آيند و لم يزل خداوند موصوف به نور بوده و هست اگر واقع شود ظهورى که در آن حزنى بر شمس حقيقت واقع نشود که محبوب حى لايموت بوده و خواهد بود ولى اگر واقع شود به عين حقيقت به باطن نور مشاهده نموده تا آنکه مبدل نشود کينونيات اثبات ظهور قبل به نفى ظهور بعد و ذاتيات نور ظهور قبل به نار ظهور بعد و محبوب داشته خداوند ذکر اين حرف را بعد از ذکر کلمتين به حدودى که در احرف قبل ذکر شده تا آنکه ذکرى باشد از براى ذاکرين تا قيامت آخرى لعل در آن قيامت مثل اين قيامت خلق محتجب نگردند و به ادلاء من يظهره الله مهتدى به هدى الله شده باشند و به انوار شمس حقيقت مستنور گشته و به اشراقات صبح ازل مستشرق تا آنکه

ص ٦٨

هيچ نفسى در هيچ شأن عبادت نکرده باشد الّا الله وحده را و کل در هر ظهور به آنچه از نزد او ظاهر می‌گردد و مستظهر شده تا به اعلى ذروه خود منتهى شده باشند .انتهی

ص ٦٩

**بسم الله الاقدم الاقدم**

تسبيح و تقديس ذات حی قيوم لم يزلى را سزاوار بوده و هست که لم يزل به استقلال استجلال ذات مقدس خود بوده و لا‌يزال به استرفاع استمناع کنه مقدس خود خواهد بود نشناخته او را هيچ شئ حق شناختن و ستايش ننموده او را هيچ شئ حق ستايش نمودن خلق فرموده کل‌شیء را لا من شئ به قدرت مستطيله خود و جعل فرموده کل­شئ را لا عن شئ به مشيت ممتنعه خود تا آنکه کل ذرات از اول لا اول له الى آخر لا آخر له به عرفان او مستفخر و به توحيد او مستعزز و به اعتراف مظاهر ظهور آن و اوامر و نواهى مستشرقه از منبع جود مستنير گشته تا آنکه هيچ شئ در هيچ شأن از آنچه ممکن است از جود او در حق او ممنوع نگشته و کل‌شیء به ذروه فضل و جود او منتهى گشته و چونکه اين ظهور بر اسم هاء ظاهر گشته به تجليات هائيه کل حروفات امکانيه و اکوانيه را مستجلى گشته تا آنکه کل به ظهورات مشرقه از شمس حقيقت و مطلع فردانيت مستغنى گشته له الحمد فى ملکوت العلى ثم فى جبروت الادنى بما يحصى الله حتى يرضی و فوق ما يرضی و فوق فوق ما يرضی انه هو الرضى فى الآخرة و الاولى و محبوب داشته ذکر اين حرف را در ظل آن اسم در ليل و نهار به عدد هاء و در حين تلاوت آيه شهدالله انه لا اله الا هو و ان ذات حروف السبع عبده و کلمته و ان ادلاء الحى هم اول خلقه قل کل بامرالله من عنده يخلقون به عدد واحد مستکفى بوده ولى اگر ذکر اول شود به عدد واحد از ثانى کفايت نکند و اگر ذکر ثانى شود از ذکر حى کفايت

ص ٧٠

شود ولى در اوليتين عدد واحد و در حى عدد باء در ليل و نهار ذکر شده تا آنکه کل به ذکر الله مستذکر بوده و بر ناس حکمى مقدر نشده در عالم بآنچه مقدر شده و حد خود از عدد باء از ياقوت حمر ذکر شده تا آنكه کل ذکر الله مستذکر شده و از امر آن محتجب نگشته والله خير الذاکرين.انتهی

**بسم الله الاقرب الاقرب**

ترفيع و تمنيع ذات محبوب لم يزلى را سزاوار بوده و هست که از اول لا اول له به استقلال استجلال ذات مقدس خود بوده و الى آخر لا آخر له به ارتفاع امتناع کنه مقدس خود خواهد بود لم يزل در عز ازل و قدس لم يزل مقدس بوده از کل ما خلق و منزه بوده از کل ما يخلق و متعالى بوده از وصف کل ممکنات و متجالى بوده فوق کل ذرات نشناخته او را حق شناختن هيچ شئ و ستايش ننموده او را حق ستايش نمودن هيچ شئ بعد از آنکه کل بآنچه ممکن است در امکان او را عارف و آنچه متصور است در اختراع او را عابد بوده و خواهند بود ولى اينقدر استحقاق ممکنات بوده نه استحقاق ذات مقدس او و او اجل و امنع­تر بوده از اينکه استحقاق کل ممکنات به پرستش او مقترن گردد و عرفان کل کائنات به معروفيت آن مذکور گردد چقدر متعالى است

ص ٧١

علو قدس او که کل ذرات از اول لا اول له الى آخر لا آخر له او را سجده نموده و چقدر متجاليست ارتفاع جلال آن که کل از اول لا اول له الى آخر لا آخر له او را عبادت نموده بر اينکه نبوده الهى غير از آن مستحق پرستش و سواى آن ربى مستحق ثناء و عرفان و عبادت و ايقان حمد بلا مثل مر او را سزاوار بوده و هست که کل ممکنات را لا من شئ به مشيت خود ابداع فرموده تا آنکه به نصيب ذروه حب او و حظ عرفان او منتهى شده و در هيچ شأن نبوده که بر خلق خود از قبل خود حجتى

قرار داده که احدى نگويد امروز رضاى الهى چه بوده يا خواهد بود و ازاول لا اول له کل را به مشيت اوليه خلق فرموده و الى آخر لا آخر له کل رابه مشيت اوليه خلق خواهد فرمود و مثل مشيت اوليه را مثل شمس فرضکنی که اگر بما لا‌نهایة طلوع و غروب نمايد متعدد نمی‌گردد و همچنين مشيت اوليه اگر بما لا‌نهایة در اين عالم ظاهر گردد مدل على الله بوده و هست و ظاهر در آنها مبدل نمی‌گردد اگر چه اعراش متبدل می‌شود چنانچه از اول لا اول له الى امروز سنت اعراش ظهور الله اين بوده که در هر ظهور به اسمى ظاهر شده و خداوند عز و جل مظهر آنها بوده و آنها قائمند بالله و کل قائمند به آنها و در آنها جهت آنها ديده نمی‌شود بلکه در کل جهت وحدت ظاهر بوده و هست نظر کن که هيچ رسولى آمده که خلق را به سوى غير خداوند عز و جل خونده باشد زيرا که در آنها غير ظهور الله ظاهر و باطن و اول و آخر نبوده مثلا ظهورى به اسم نوح و ظهورى به اسم ابراهيم و ظهورى

ص ٧٢

به اسم موسى و ظهورى به اسم عيسى و ظهورى به اسم محمد و ظهورى به اسم من يظهره الله و ظهورى به اسم من يظهره الله و ظهورى به اسم من يظهره الله و ظهورى به اسم من يظهره الله به عين حقيقت مشاهده نموده و من يظهره الله را من ظهر ديده تا آنکه در هيچ ظهور محتجب نمانى و کتاب من يظهر را کتاب من ظهر ديده تا آنکه در هيچ ظهور از اوامر و نواهى الهى محتجب نشوى مثلا اگر سکان ظهور کور عيسى در رسول الله به عين عيسى نظر نموده بودند غير از او را نمی شناختند و بعينه اتباع رسول الله را مثل اتباع عيسى می‌ديده و احدى از سکان در آن ظهور در اين ظهور محتجب نمی‌ماند و همچنين قبل از عيسى الى اول لا اول له ببين و همچنين بعد از محمد الى آخر لا آخر له ببين و در هر ظهورى چشم حقيقت را باز کن که به اختلاف آن ظهور مختلف نشوى و به نظر وحدت در کل ظهورات آن ظهور نظر کن و هر شئ را در مکان خود ببين تا هيچ نوع تعارض در آن ظهور نبينى و صراط الله را در هر ظهورى اوسع از سماء لا اول له الى ارض لا آخر له بينى و سماء

اسماء را خداوند عز و جل اسم غياث قرار بوده و ارض سماء را اسم ذخار زيرا از اسم غياث اعلى عددتر نازل نفرموده و از اسم ذخار بعد از آن و ناقص فرموده از ارض سماء عدد ياء را و به آن سماء را مستولى بر ارض نموده و در کينونيات سماء و ارض حب و ود خود را قرار داده که هيچ يک بلا نفس ديگر ساکن نمی‌گردند و همچنين روح هر شئ را در رتبه اسماء ببين و اسماء را ادلاء الله

ص ٧٣

ببين زيرا که در اسماء ظاهر نيست الا مسماى و مسمای کل اسماء واحد بوده و هست لا واحد بالعدد بل واحد بالذات و مثل هر اسمى را مرآتى فرض کن که در مقابل شمس تعکس به هم رسانيده مثلا در هر ظهورى که شجره حقيقت ظاهر می‌گردد هر وصف آن خلقى می‌گردد متذوت و ان خلق مرآتى می‌شود که مدل می‌گردد بر آن وجوهر کل اسماء در نفس مسمى بوده و هست و ظاهر در اسماء غير از مسمى نبوده و نيست و عبادت مکن اسم را با مسمى که در حدّ شرک وارد شوى و عبادت مکن اسم را بلا مسمى که در حدّ کاف وارد شوى بل عبادت کن خدا را که کل اين اسماء اسم او هست و کل مدل بر او است و او است وحده وحده لا شريک له در عز ازل و قدس قدم نظر کن در هر ظهورى در ادلاء آن ظهور که لياقت اسميت در آنها ظاهر شده آيا در آنها غير از ظاهر در ظهور ديده می‌شود يا نه شبهۀ نيست که در خلق انجيل غير از عيسى ظاهر نيست زيرا که مبدء کل آن بوده و در

خلق فرقان غير از محمد و در خلق بيان غير از نقطه بيان و در خلق من يظهره الله غير من يظهره الله و همچنين الى آخر لا آخر له و چونکه در عرش ظاهر در ظهور ظاهر نيست الا الله اين است که مسماى

کل اسماء واحد بالذات بوده و هست ولى از اين دقيقه محتجب نشوى که مسماى هر اسم در رتبه خود آن اسم هست ولى کل بالله بوده و من الله مثلا اسم جبار مسماى جباريت در اسم جبار است

ص ٧٤

ولى در جبار ديده نمی‌شود الا الله که مسماى آن در رتبه آن مرآتى هست که دلالت نمی‌کند الا بر خداوند و همچنين کل اسماء را مشاهده کن و مسماى هر اسمى را در رتبه خود آن اسم ببين و کل سماء را با مسميات آنها لله و من الله و فى الله و الى الله مشاهده کن ولى نمی‌توانى مشاهده اين مطلب را نمود الا آنكه در هر ظهورى کل ادلاء آن ظهور را در ظل شجره حقيقت مشاهده نمائى مثلا در ظهور من يظهره الله يکى از براى او آب می‌دهد مرآت کينونيت او هو الساقى می‌گويد و يکى منع می‌کند مرآت کينونيت ان هو المانع می‌گويد و يکى عطاء می‌کند مرآت کينونيت او هو المعطى می‌گويد و همچنين در کل اسماء و صفات جارى کن دقيقه الهيه و لطيفه ربانيه را و سعى کن در هر ظهور از ادلاء ظاهره در آن ظهور گردى که از ادلاء امر و خلق شوى که اگر ماندى و اگر ادلاء ظهور قبل بودى لا شئ می‌شوى مثل آنکه می بينى که در هر ظهورى چقدر مظاهر فعل ظاهر در آن ظهور شدند و در نزد ظهور آخر چونکه مستظل در ظل آن ظهور نشدند منسوب الى الله افعال آنها نگشت و کل لدون الله شدند و در هر ظهور اولا سعى کن که به حجت آن ظهور مستبصر شوى و حجت را دلخواه خود قرار مده بلکه آنچه خداوند خواسته قرار دهد راضى شو که اگر دلخواه خود قرار دهى مثلت مثل امم سابقه خواهد شد و در بدء ظهور محتجب

ص ٧٥

خواهى ماند بدان که ايمان تو که فرع دخول در دين است از براى رضاى خداوند است چگونه سبب دخول تو در دين دلخواه تو باشد آنچه خداوند حى لايموت خواسته و مقدر فرموده ببين امر چقدر دقيق و لطيف است که کل از براى رضاى خدا می‌خواهند داخل در دين شوند ولى سبب دخول در دين را دلخواه خودشان قرار می‌دهند و در هر ظهور زل اقدام ظهور قبل از اين سبب بوده و هست زيرا که امت موسى اگر معجزه موسى را در نزد عيسى ديده بودند احدى محتجب نمی‌شد و همچنين است امت عيسى اگر در نزد رسول الله ديده بودند يک نفر از نصارى محتجب نمی‌ماند و همچنين در هر ظهورى مشاهده کن و ببين که جوهر ما يقوم به الدين کل چه چيز است آيا غير رضاءالله بوده و يا هست و به آن در هر ظهور مسترضى بشو نه به رضاى خود يا خلق و بدانکه حجت من الله در هر ظهور بالغ و کامل بوده و هست و حجتى که من قبل الله بوده بايد که کل از او عاجز شوند تا اثبات قدرت در نفس ظاهر در آن ظهور مستثبت گردد بعد از آنکه اين را يافتى در هر ظهور چه واحد چه ما لا‌نهایة مسترضى باش و لم و بم مگو و آنچه ظاهر می‌شود ظاهر من عند الله ببين و در آنچه ظاهر می‌شود به نظر وحدت مشاهده کن نه به نظر کثرت و هر شئ را در صقع خود حکم کن تا آنکه نه در نفس آن ظهور و نه در بطون آن ظهور دو حرف متعارض نبينى نظر کن در هر ظهورى که سکان آن ظهور چقدر اختلاف می‌کنند و مبدء اختلاف کل ظهوراتى است

ص ٧٦

که از صاحب آن ظهور ظاهر شده هر يک به ظهورى سير می‌کند و از ديگر محتجب می‌ماند اين است که اختلاف در هر ظهورى واقع می‌شود و حال آنکه خداوند هيچ چيز را در هيچ ظهور مثل اختلاف نهى نفرموده و کل را بر اتحاد و احتباب امر فرموده زيرا که تو در اين ظهور که مختلف می‌شوى ثمره آن در ظهور ديگر الى الله راجع می‌شود که از نفس عملت اکبرتر است عند الله که اگر مطلق عالم نشده بودى که اختلاف کنى بهتر بود با آنكه عالم شدى و اختلاف ظاهر نمودى و ضر در قيامت ديگر به ادلاء آن ظهور منتهى شد نظر کن در ظهور انجيل که چند فرق شده‌اند و در زمان ظهور رسول الله به همين سبب از ايمان به او محتجب مانده و حال آنكه در زمان ظهور آن حضرت هفتاد نفر از علماى نصارى ايمان آوردند و اگر کل متحد بودند در ظهورات انجيليه کل به مثل آن هفتاد نفر ايمان می‌آوردند سبب نشد مگر همان اختلافى که در ميان خودشان به هم رسيده بود نه اينکه لله نموده بودند بلکه هر يک به اظهار اينکه حق بر يد من است يک نوعى اختلاف نمود و دو روزه عمرش گذشت و رفت و طين شد و ثمره آن ماند و الى الله در يوم ظهور رسول الله راجع شد حال ببين که اين اختلاف چه نفع به او رسانيده و همچنين در فرقان نظر کن که چقدر مختلف شده بودند و اول ظهور نقطه بيان يک طايفه از اين

ص ٧٧

طوايف اظهار ايمان نمودند و ديگران به سبب همين محتجب ماندند که ما در مذاق غير از آنها هستيم و اينقدر حيوانند که نمی‌فهمند که در هر ظهورى اين اختلافات راجع می‌شود به نفس ظهور و همين قدر که صاحب ظهور ظاهر شد كل اختلافات بر او عرض می‌شود و نسبت کل به اون سواه بوده و هست و آنچه که حکم فرمايد محقق بر حقيّت می‌گردد و آنچه را که نهى فرمايد محقق بدون حق می‌گردد و عالم ارض بر منهج يقين در دين خود بوده و به اين سبب مهتدى به ظاهر در آن ظهور شده و مابقى چونکه مسلک ايشان غير علم و يقين بوده به همين محتجب مانده و از آنچه از براى آن خلق شده محروم و اگر کل بر اين منهج می‌بودند کل به شرف هدايت مهتدى می‌شدند حال در هر ظهور اگر عالمى همت خود را قرار دهد که اختلاف واقع نشود و اگر واقع شد از آنجائى که احاطه قلبى ندارند که هر شئ را در جاى خود مشاهده نمايند به حکمت الهيه و لطيفه ربانيه رافع آن اختلاف شده و هيچيک را ردّ ننموده و اين را در صقعى از وجود حکم نموده تا آنکه کل بر منهج واحد تربيت شده تا ظهور ديگر لعل در آن ظهور به اين سبب کل به شرف هدايت مستنير گردند که اين افضل کل اعمال بوده در هر ظهور ولى نه اين است که امر الله مختلف شود يا آنکه حق از آن واحد تجاوز نمايد مثلا نظر کن در ظهور فرقان حکم الهى بر فرض صلوة جمعه بوده حال حكم الله تا قيامت ديگر همين بوده و آنهائي

ص ٧٨

که غير از اين حکم نموده محتجب از حکم آن ظهور گشته و حجت بر آنها همانهائى که به علم وجوب عامل بوده و آنجائى که نهى از ائمه بوده در مقام تقيه بوده نه آن است که حکم مختلف شود بلکه مورد مختلف شده که حکم مختلف شده و صلوة جمعه در جاى خود بوده و حکم تقيه در جاى خود ببين که چقدر اعمال در فضل شب و روز جمعه نازل شده و جمعه را جمعه نگفته مگر اينکه مراتى است که حکايت می‌کند از مقام جمع الجمع که مقام نقطه اوليه باشد که حى اول در آنجا مخزون بوده و هست ولى کل به آيۀ که مدل بر او است مستعظم امر الله می‌شوند ولى در مقامي­که يوم جمعه از براى او خلق شده مستبصر و مستشعر نمی‌شوند حال اين است حد خلق در هر ظهور و تو که در بيانى مغرور مشو به علم و عمل خود که امتحانت در يوم من يظهره الله می‌شود اگر آن روز نجات يافتى به ايمان او ببال بر ايمان به خود و الا اگر عالمى مثل يکى از علماى نصارى خواهى بود و اگر غير عالم مثل يکى ديگر از آنها بلکه چون هر ظهور فاصله می‌گردد مقامت ابعدتر می‌گردد اگر مستبصر باشى و اگر مهتدى شدى که اقرب­تر می‌گردی بما لايحصى و هيچ نعمتى مثل اين نبوده و نيست که در هر ظهورى عبد به ظاهر در آن ظهور مهتدى و در بطون آن به نظر وحدت در کل کثرات مستنظر و در هر ظهور آخر حين ظهور مهتدى و الا می‌رود آنجا که عرب نيزه ‌انداخته اگر چه

ص ٧٩

اتقاى سکان آن ظهور باشد نجات ده خود را به عقل و ادراکى که خداوند در تو خلق فرموده که اين است عز نه غير اين و ما ينبئک احد مثل الله والله خير هادى و وکيل.انتهی

ص ٨٠

**بسم الله الاعلم الاعلم**

تسبيح و تقديس ذات حى قيوم لم يزلى را سزاوار بوده و هست که لم يزل به استجلال استقلال ذات مقدس خود بوده و لا‌يزال به استرفاع استمناع کنه مقدس خود خواهد بود نشناخته او را هيچ شئ حق شناختن و ستايش ننموده او را هيچ شئ حق ستايش نمودن از براى او اولى نبوده و آخرى نخواهد بود زيرا که اول به جعل او اول می‌گردد و آخر به جعل او آخر و بر خلق توحيد و معرفت خود را ثابت فرموده از علو وجود خود و سمو فضل خود و الا چگونه لايق می‌گردد عدم بحت به عرفان و توحيد قدم صرف و هيچ فضلى در حق ممکنات اعظم از عرفان او نبوده و نخواهد بود و از براى خلق خود اولى قرار نداده و آخرى قرار نخواهد داد که تعطيلى در فيض او بر قلب کسى خطور نمايد و از اول لا اول له عالم بوده به کل‌شیء و قادر بوده بر هر شئ و الى آخر لا آخر له عالم است بر هر شئ و قادر خواهد بود بر هر شئ و بدانکه از براى معرفت او دو مقام در صقع ابداع ظاهر گشته يک مقام صرف تقديس و ساذج تنزيه که در آن مقام توصف به وصف و تنعت به نعت سزاوار نبوده و مقدس بوده از کل اسماء و منزه بوده از کل امثال و آن مقامى است که در فرقان اشاره فرموده سبحان الله عما يصفون يعنى آنکه خداوند منزه بوده و مقدس بوده از وصف عباد خود چگونه از دون وصف

ص ٨١

ايشان و اين دين مقام تسبيح از تسبيح و تقديس از تقديس و تنزيه از تنزيه و تجليل از تجليل و تعزيز از تعزيز و امثال اين عبارات مجتذبه موصوف و معروف می‌گردد زيرا که فوق اين کلام جارى می‌گردد و الا او مقدس بوده از تقديس چگونه و دون تقديس و منزه بوده از تنزيه چگونه و دون تنزيه و اين مقام تفرد ذات بحت و توحد ساذج صرف است که کل اسماء طائفند حول مشيت او و کل امثال مدلند بر عزت او چنانچه می بينى اين مقام را ظاهرا به عين فوادت هرگاه ناظر در بحر اسماء باشى

و تصور هو حى ننموده که ليس وراء الله عابد و لدون الله بهائه و مقام ديگر مقامى است که موصوف به کل وصف می‌گردد و منعوت به کل نعت و آن مقامى است که می‌گوئى لک الاسماء الحسنى کلها و الامثال العليا باسرها از اسم الوهيت تا آخر مراتب اسماء ذکر می‌کنى و او را به اسم زرعان در منتهاى مراتب و سلطان در اعلاى مراتب می‌خوانى و اين مقام در ظل آن مقام است اگر جوهر آن را خواهى مشاهده نمائى نظر کن که کل اسماء مدل بر وحدت ذات بوده و او بوده واحد احد و فرد و صمد و حى و قيوم و الى آخر ما يمکن ان یذکر و اگر خواهى به عين اين را مشاهده نمائى نظر کن در ظهور محمد که تکون آن ظاهر است آنچه در ظل او است مدل بر او اسم ملک در ملکيت

ص ٨٢

و اسم زارع در زارعيت و ما بينهما در حد وجود خود و در بيان چونکه در امکان است و هنوز به تکون نيامده ظاهر نمى بينى و الا به علم خود مشاهده می‌کنى اين در مقامى است که ناظر در بحر اسماء باشى و هرگاه سائر در بحر خلق باشى معروف در هر ظهور شمس حقيقت است که ظاهر در ظهور باشد که مراد رسل الله باشند . و از براى آن شمس دو مقام است در معرفت از براى خلق يک مقام اينکه مادون مرآتند نزد او و او خود را وصف می‌کند به نفس خود و خود را از شموس در مرايا منزه می‌داند . و در يک مقام نفس خود را موصوف می‌گرداند به شمس در مرايا مثل اينکه می‌گويد منم بديع اول و منم نوح و منم ابراهيم و منم موسى و منم عيسى و منم محمد و همچنين کل انبياء را ذکر می‌فرمايد بلکه امر راتنزل می‌دهد در حق مؤمن هم ذکر می‌فرمايد مثل اينکه در حديث ديدۀ

که می‌فرمايد من سُّر مؤمنا کمن سرنى اين مقام ظهور فضل او است در حق مرايا و الا او مقدس است در مقام شمسيت از مرايا و اين دو معرفت در شمس حقيقت در تلقاى آن دو مقام است در معرفت ذات بحت که سائر در بحر اسماء به آن وجه ناظر و سائر در بحر خلق به اين وجه ناظر و اول ظاهر نمی‌گردد الا به ثانى و ثانى به منتهى اليه وجود خود منتهى نمی‌گردد الا به اول و مقام ثانى بعينه در بحر خلق مثل مقامى است که ذات نسبت می‌دهد به خود اسماء خود را

ص ٨٣

می‌گويد منم عالم منم قادر منم فرد منم احد منم صمد منم حى منم قيوم و حال آنکه در کنه ذات خود مقدس بوده و در هر ظهور متمسک شو به ظاهر در آن ظهور که سر معرفت تو منحصر است به آن نظر کن در فرقان آنچه امروز از معارف ظاهر است تحقق آن به وجود رسول الله شده و اگر لطيف النظر باشى تحقق کل اين معارف را به اثر فعل آن مى­بينى زيرا که کل معارف اهل فرقان منتهى می‌گردد به فرقان و فرقان کلامى است که از آن حضرت ظاهر شده من قبل الله حال ببين که اهل زمان حضور به کلام او قائمند که اثر فعل آن باشد و همچنين اهل غير حضور به کلامي­که در کتاب می‌بينند قائمند و سبب وجود هر دو يک کلام زياده نيست و به عين انصاف نظر کن از يومي­که خود را شناختۀ به چه چيز داخل دين خود شدهٴ غير از آنکه کلماتى ديدهٴ در کتب چيز ديگر مشاهده نمودهٴ نه والله غير از اين چيزى نبوده و نيست چه در زمان حضور و چه در زمان غير حضور فرق اين است که در زمان حضور از صاحب کلام کلام او را مى شنويد و در زمان غير حضور کلام او را در کتب می‌بينيد همين قسم که در زمان حضور به کلام او خلق می‌شويد همين قسم در زمان غير حضور هم به آنچه در کتب است خلق می‌شويد و کتب الله در هر شأن حى بوده و خواهد بود حال انصاف ده چه فرق است وقتى که فرقان را ديدى تا وقتيکه بيان را ديدى يا اينکه يومي­که کتاب من يظهره الله را ببينى اگر

ص ٨٤

اگر قدرى متفکر شوى و مستبصر در امر خود که اگر در بصيرت يک کتاب را ديدهٴ کل کتب را که ببينى مستوقن می‌شوى و حال آنکه ممتنع است که در هر ظهور غير از يک کتاب حجت گردد که کل به اون عامل گردند و اگر حجت گردد در ظل اون حجت می‌گردد و ظاهر در اول ظاهر در آخر است و باطن در اول و باطن در آخر است مثل ظاهر در ظهورات را مثل به شمس زده شده که اگر ما لا‌نهایة طلوع و غروب نمايد يک شمس زياده نبوده و نخواهد بود و کل آنچه می‌کنند در هر ظهور به امر او است و از براى او است نظر کن در ظهور فرقان که کل آنچه امروز می‌کنند قائم است به امر رسول الله ص و در ظهور آخر اگر کل راجع شد به آن از براى رسول الله ثابت می‌گردد و الا جزء هوا شده و فانى زيرا که از براى خلق سبيلى به سوى ذات غيب نبوده و نيست الا به مظهر آن همين قسم که ما ينزل من عند الله از مظهر آن ظاهر می‌گردد ما يصعد الى الله هم به سوى او منتهى می‌شود غير از اين از اول لا اول سبيلى نبوده و الى آخر لا آخر سبيلى نيست و اينها که می‌بينى خدا را می‌خوانند و ما بين خود و خدا خود را متقى می‌دانند کل در هواى وهم و خيالند می‌خوانند کسى را که نمی‌شناسند و اگر تصور کنيد می‌دانيد اين همه خواندنها از امر رسول الله ص شده و همچنين عود اين همه خواندنها هم راجع می‌گردد به امر مظهر حقيقت در هر ظهور که مظهر حقيقت ظاهر می‌گردد ظهورات ليل را حکم افناء می‌فرمايد زيرا که کل از براى او عاملند همين قدر که نشناختند حکم افناء

ص ٨٥

در حق آنها می‌شود و کمال نصح را در حق سکان آن ظهور می‌فرمايد و ايشان را تحذير از نار و تبشير به رضوان می‌فرمايد و در ظهور آخر که خود را می‌شناساند می‌بيند که بعد از آنکه کل شب و روز رضوان از او خواسته و در نار پناه برده داخل رضوان نمی‌شوند و عمدا می‌خواهند داخل نار حجاب و دون عرفان شوند و خود را از جنت حب و عرفان ممنوع می‌کنند و حال آنکه شب و روز از براى آن عمل نموده در حيات خلق جنت دين الله است که نار احتجاب از آن و حدود آن در آن دين مثلا نظر نموده در حروف انجيل آنهائى که متبعند حدود عيسى را سکان آن جنت بوده‌اند و آنهائى که محتجب مانده‌اند سکان نار آن ظهور بوده‌اند و جنت و نار آن ظهور در نزد ظهور رسول الله ص هر دو نار گشت از براى آنها و همچنين در هر ظهور بعدى ظهور قبل اين حکم را دارد الا آنکه از صاحب ظهور بعد امر به رضوان بودن آن شود که آنوقت جنت می‌گردد و نظر مکن به اين خلق که کل لا شيئند و مشيئ کل يک شئ زياده نيست که آن شمس حقيقت است که در ظهور که ظهور می‌خواهد اغنام الله را می‌چراند الا ادلاء اسماء و عبادى که به دليل و حکمت در ظهور الله داخل می‌گردند که آنها اعز و اجل قدرند از ذکر و وصف زيرا که کينونيات آنها در مقام مراتيت اسماء بوده و هست و ظواهر آنها در مقام دلالت

ص ٨٦

به شمس حقيقت بوده و خواهد بود و در آنها نيست الا مثل شمسى که در مرآت است در هر ظهور به آنها دين ظاهر می‌گردد و از براى آنها باهر می‌شود و اينست معنى سر حديث ليس الا الله و اسمائه

و صفاته که در مقام ظاهر لم يکن الا شمس الحقيقة و ادلائها بيان آن می‌گردد و در هر امتى که نظر می‌کنى کل ما بين خود و خدا خود را طالب حق می‌بينند و دوست می‌دارند رضاى خدا را و دون

رضاى خدا را محبوب نمی‌دارند و حال آنکه برخلاف واقع حرکت کرده و می‌کنند نظر کن در حروف زبور و بعد در حروف تورات و بعد در حروف انجيل و بعد در حروف فرقان و بعد در حروف بيان و بعد در حروف کتاب من يظهره الله که از اعالى و ادانى آن کل چنين پندارند که طالب رضاى آن هستند و در دين خود مستبصر و مستيقنند و حال آنکه مثل کل در نزد ظاهر بعد من يظهره الله عز ذکره به مثل مثل حروف کتب قبل است نزد ادلاء بيان چگونه حجب آنها را ظاهر می بينيد بعد را هم مثل ما قبل مشاهده کن که منم منم­هاى در هر ظهور بعد لا شئ می‌شود چقدر خلق در انجيل منم منم منم نمودند و فى الواقع خود را مابين خود و خدا محتاط در دين خود می‌دانستند ولى وقتى که رسول الله ص ظاهر شد غير از هفتاد نفر ما يوعد نبى خود را نشناختند ما بقى در منم منم خود

هستند و خود را مابين خود و خدا مستبصر در دين خود هم می‌دانند

ص ٨٧

حال ببين که دلائل آنها بقدر يک جناح بعوضه وزن دارد در ظهور بعد از انجيل هم همين قسم ببين و در ظهور بيان هم همين قسم و در ظهور من يظهره الله هم همين قسم و گول اين منم منم­هاى خلق را مخور که بقدر يک جو وزن ندارد و قبل از قيامت را مثل يوم قيامت ببين مثل آنکه اگر بصيرى در دين رسول الله ص بود می‌ديد که مابين اين همه امت عيسى غير از همان هفتاد نفر بر صراط حقيقتا نيستند در فرقان مثل اين ولى حمد و شکر مر حى لايموت را که در ظهور بيان اسماء خود را لا‌نهایة فرمود و ادلاء خود را لايحصى و اين جنت را مطرز به انواع طرز لاهوتيه فرموده و کور لم يزل و لايزال در ترقى است طوبى از براى عبادي­که درک کنند جنت من يظهره الله را و آن جنت را به آن جنت کما نزل برسانند بلا تبديل و تعبير و از جمله مواهبى که حضرت لم يزل به نقطه بيان عطا فرموده علم کل­شئ است در نفس واحد که تکوين را در عالم حروف به عين يقين مشاهده نمايند و اين حجتى است کامله بر کل به مثل آيات و از مخزون­هاى علم الهى بوده که تا حال نازل نفرموده و اعز است از هر علمى بر اين علم نازل شده کل کتب و نازل خواهد شد و از اين علم است که امر و الهک اله واحد قبل نازل شده در بيان مظاهر ربوبيت در ظل اين آيه در ابواب جنت و همين قسم در نار عليها تسعة عشر و بيان آن قدرى در کلمات عربيه شده و انشاء الله در خود بيان بنحو اتم و اکمل خواهد شد

ص ٨٨

مجمل قول آنکه کل‌شیء از حروف ثمانيه و عشرين خارج نيست همين قسم هم تکوين کل­شئ از معانى اين حروف خارج نيست و اين حروف را حق سبحانه و تعالى در يازده درجه جمع فرموده به علم خود و آن را هيکل مشيت اوليه که انسان اول است قرار داده که ظاهر هيکل هاء باشد و باطن واو و در ظل اين هيکل هيجده هيکل جعل فرموده در بحر اسماء و بيست نتواند شد زيرا که منتهى اليه عدد اسماء اسم مستغاث بوده و نظر که در هياکل شود استنباط اين مطلب بر نحو اکمل خواهد شد و نازل نشده اين علم در هياکل الا از براى استدلال ادلاء بيان از براى غير آنها در بيان آنکه کل قرآن چگونه می‌شود که در نقطه باشد و از آن ظاهر گردد و حال آنکه خلق عالم اکبر در کتاب است قبل آنچه ذکر می‌نمودند محض عرفان باقى بود دليل متقن و حجت مبرهن نبود ولى حال به حجت متقن و دليل مبرهن ثابت شده به اين نوع علم و بيان حفظ نموده او را کعينيک و عطا ننموده او را بمن لايعرف قدره فان هذا من جوهر الجواهر لاينبغى ان يملکه الا اولو الجواهر و به مرآت مدله على الله نموده که صورت و هياکل را نگاه داشته و استنباط اسماء آخر را فرموده الى يوم يبين الله اسرار الهياکل و يؤتى من يشاء من عباده انه فضال کريم .انتهی

**صحیفه ابهجیه**

ص 90

بسم الله الامنع الاقدس

اللهم انی اسئلک بعزتک التی سبقت کل‌شی و بقدرتک التی قدرت بها کل‌شی و بمشیتک التی صورت بها کل‌شی و بنورک الذی نورت بضوئه کل‌شی و بسلطنتک التی احطت بها علی کل­شی و بقوتک التی بدئت بها کل‌شی و بجمالک الذی خلقت لاجله کل‌شی و بنور وجهک التی اضائت بها من فی السموات و الارض و بضیاء طلعتک التی انارت بها ملکوت الامر و الخلق و بطلعاتک الحسنی و بوجهاتک العلیا یا نور و یا منیر یا عز یا عزیز یا مجد یا مجید یا رب یا غیاث یا بر یا مستغاث یا اول قبل کل‌شی و آخر بعد کل‌شی یا ظاهر فوق کل‌شی و یا باطن دون کل‌شی و یا مغیث من لامغیث له یا معین من لا معین له یا نور السموات و الارض یا حی یا قیوم یا حی یا قدوس یا حی یا قدور یا حی یا سبوح یا حی یا ماجد یا حی یا مجید یا دائماً قبل کل‌شی یا باقیاً بعد کل‌شی یا ظاهراً فوق کل‌شی یا معیناً لکل‌شی یا مغیثاً لکل‌شی یا ذخار یا بذاخ یا نصار یا شامخ یا فتاح یا باذخ یا علیم فوق کل ذا علمٍ یا عظیم فوق کل ذا عظمةٍ یا قدیر فوق کل ذا قدرةٍ انت الذی لن یعجزک من شئ و انت الذی لن یعزبک من شئ و انت الذی لن یفوتک من شئ و انت الذی تقدر علی کل‌شی و انک انت الظاهر الذی لن یظهر و القاهر الذی لن تقهر تقضی و لا یقضی علیک تحکم و لایحکم علیک سبحانک یا لا اله الا انت اذ لا اله الا انت اللهم انی اتقرب الیک بنور وجهتک التی نورت بها کل‌شی و ضیآء طلعتک التی اشرقت بها کل‌شی یا نور فوق کل نور یا عالماً لاینسی یا ظاهراً لایخفی یا حیّاً لایموت یا قادراً لایفوت یا مقتدراً لایعجز یا مهیمنا لایضطر یا غنیّاً لایفقر یا عزیزاً لایذل یا ذالجلال و الاکرام یا ذالجمال و الاعظام اللهم انی اتقرب الیک بذکرک الاول و جمالک الاجمل و نورک الاطول فی تلک اللیلة الالیل اللیلة التی تشهد موقفی و تری ضیق مکانی و تعلم سوء حالی فقد انقطع الرجاء من غیرک یا الهی و انت رجائی فی الآخرة و الاولی لا اله غیرک و لا مقصود سواک اللهم انی اسئلک بذکرک و طلعتک فی ملکوت سمائک و ارضک و وجهتک فی جبروت امرک و خلقک ان تصعدنی الی محل قربک و تلهمنی ذکرک و تمنعنی ما لایلیق بشأنک و لاینبغی لعلو عزک و سموّ مجدک و تجعلنی ناطقاً باذنک و تلهمنی ما تحب من آیاتک ثم اجعلنی منقطعاً الیک و متکلاً علیک و ساجداً لدیک و خاضعاً بین یدیک و خاشعاً لک کما انت تحب و ترضی و کما انت ترید یا ذا المنن و الاحسان و یا ذا الرحمة و الامتنان و یا ذا النور و البهاء و یا ذا الطلعة و العلآء و یا ذا الوجهة و الثنآء یا نور یا قدوس یا نور یا قیوم یا نور یا سبوح یا نور یا علیم یا نور یا حکیم یا نور یا عظیم یا نور یا حلیم یا نور یا قدیم یا نور یا قیوم یا نور یا کریم یا نور یا رحیم یا نور فوق کل نور یا نور مع کل نور یا ذا السلطنة و البقآء یا ذا الهیمنة و الکبریاء یا ذا العزة و الثناء یا صریخ من لاصریخ له یا نصیر من لانصیر له یا کهف الآمنین یا نور العالمین یا رب العارفینَ یا اَجوَدَ الجاودین َ یا اَسرَعَ الحاسِبینَ یا اَبصَرَ الناظِرینَ یا فَتّاحُ یا نَصّارُ یا نَذّارُ یا بَشّارُ یا حق یا حَقیقُ یا نور یا حیقُوق یا بَقآءُ یا قَیدُور اَللهم اِنّی اسئَلُکَ بِاسمکَ یا ذَا الاسمآءِ الحُسنی کُلهُنَّ وَ الاَمثالِ العُلیا بِاسِرهنَّ اَن تَجعَلَنی فی کُلِ شأنٍ مُویّداً بِامرِکَ وَ قآئِماً فی کُلِّ حینٍ بَین یَدَیکَ بِاذنِکَ وَ ساجِداً لَکَ وَعابِداً ایّاکَ وَحدَکَ لاشَریکَ لَکَ لا اِلهَ اِلّا انتَ وَ الیکَ المصیرُ اللهُّمَ اِنّی اسئَلکَ سوالَ عَبد مفتقر قَد کَثرت فاقَتُهُ الَیکَ وَ اَشَّد اضطِرارُهُ لدیک و اَنزلَ بک فی کل شأنٍ مَعَ حاجَة ظاهره حاله کاسره اللهمَ عَظمت قُدرَتُکَ وَ جَلّت سَلطَنَتُکَ وَ اَلاحَ نُورُکَ وَ اضآءَ وَجهُکَ وَ اَنارَ امرک وَ جَرَت علی کل‌شی قُدرَتُکَ وَ سَبَقَت لِکل‌شی رَحمَتکَ وَ لایُمکن الفرارُ لِنَفسٍ مِن سَلطَنَتِکَ اللهم لا اَجِد لِذَنبی غافِراً الا اَنتَ وَ لا لِسوءِ حالی ساتراً الا اَنتَ وَ لا لِاِغفالی عافِواً اِلّا اَنتَ مَن یُبَدّلُ قَبآئحی بالحَسَنِ غَیرکَ وَ مَن یَنصُرُنی فی کُلِّ شَأنٍ سِواکَ وَ مَن یُغیثنی فی کُلِّ آن دونَکَ سُبحانَ یا لا اِله اِلّا اَنتَ اذ لا اِله الّا اَنتَ ان لَم تغفِر لی مَن یَغفِرنی وَ ان لَم تسترنی فَمَن یَسُترنی و ان لم تجیبُنی مَن تجیبنی و انَّکَ انت سلطان الذی اجبتَنی اذ نادیتُک و انَّکَ اَنتَ ملکان الذی نصرتنی اذ ناجیتک و انک انت عُظمانُ الذی غَلبتنی ان اویتک و انَّکَ انتَ قُدسانُ الذی رَفَعتنی ان راجیتُکَ فَلَکَ الحمدَ علی کل ما جَرَیتَ حَیثُ قَد خلقت کل‌شی بِقُدرَتِکَ و صَوَّرَت کل‌شی بمشیّتکَ و اَنطقَت اَلسُنَهُم بِتوحیدِکَ باَنّکَ اَنتَ الله لا اِله الّا اَنتَ لَم یَکُن مِن اَوَّلٍ الا انتَ وَ لا آخرٍ الا انتَ وَ لا ظاهِرٍ الا اَنتَ وَ لا باطِنٍ الّا اَنتَ حَیثُ لَم یکُن مَعَکَ مِن شئٍ وَ لا قَبلُکَ مِن شئٍ وَ لا بَعدَکَ مِن شئٍ وَ لا کفوکَ مِن شئٍ وَ لا عَدلَکَ مِن شئٍ وَ لا شِبهَکَ مِن شئٍ تَعالَت اسمآئکَ کُلهُّن وَتَجالَت اَمثالک باسرِهنّ و عزت قدرتک وَ جَلَّت عَظَمَتُکَ وَ نارَت طَلعَتُکَ و ضاءت وِجهَتکَ یا دآئماً قَبلَ کل‌شی یا کائناً بَعدَ کل‌شی یا باقیاً بِبَقائِکَ یا قائماً بِقوامِکَ یا باهیاً بِبهائِکَ یا ثابتاً بِثباتِکَ یا عالیاً بِعلائِکَ یا نور یا قدوس یا اَوَّلَ الاولین و یا آخِر الآخِرین وَ یا اَظهَر فَوقَ کل‌شی وَ یا اَبطن دون کل‌شی وَ یا اَجوَدَ الاجودینَ یا اَکرَمَ الاکرَمینَ اللهم صَلِّ علی قُمص هُویَّتک فی ارضک وَ طَلعَة احدیَّتِکَ فی سمآئِکَ وَ وجهة ذاتیتکَ فی عَرشِکَ وَ ضَوءِ کینونیتکَ فی عمآئِکَ وَ نورِ بَهائِکَ فی مَلَکوتِ اَمرِکَ وَ جَوهَرِ ثنائِکَ فی جَبَروتِ خلقِکَ وَ بَها قُمصِکَ فی لاهوتِ بَدئِکَ و طرز مَجدِکَ فی یاقوتِ خَتمکَ و ساذج جَمالِکَ فی کل ما اَنتَ عَلیهِ مِن اَسمائِکَ وَ اَمثالِکَ فصل اللهم عَلیهِ بِکل ما اَنتَ مِن نورِکَ و بهائِکَ وَ جَمالِکَ وَ جَلالِکَ و شَرَفِکَ و عزّک وَ مَجدک و ثم صَلّ علیهِ بکل ما اَنتَ تعلمُ مِن اسمائِکَ وَ امثالک وَ آیاتکَ فی مَلَکوتِ سَمائِکَ و اَرضِکَ وَ جَبَروتِ امرکَ وَ خَلقِکَ فَصَّلِ اللهم عَلَی الذین انتخبتهم لِامرِکَ وَ انتجبتهم لِحُکمِکَ وَ اجتبتهم لمَجدِکَ وَ ارتَضیتهم لِسِرّکَ وَ اَصطَفیتَهم لِوَحیک وَ اختَصصتَهُم لِتوحیدک ثم جعلتَهُم لِنَفسِکَ مِن عِندِکَ شُهدآءَ لایَعلمونَ الّا بِاَمرِکَ وَ لایَنهون الّا بِحُکمِکَ وَ کانُوا ایّاکَ ساجِداً وَ بَینَ یَدیک قآئِماً وَ لَکَ خاضِعاً خاشَعاً مُتَواضعاً سبحانَکَ اَن لا اِله الّا اَنتَ وَ اِنّکَ اَنتَ رَبُّ العالمین فَصَل اللهم عَلی رکنِکَ الاوّل البَیتِ الَحرام وَ عَلی رُکن الآخِرِ المشعَرِ الحَرام وَ عَلی رُکن الظاهرِ الحل وَ الحرام وَ علی رُکن الباطِنِ المَسجدِ الحِرام یا ذَ الجَلالِ وَ الاکرام بکل ما اَنتَ تُحِبّ مِن اسمآئکَ وَ اَمثالِکَ وَ صَلَ اللهم علیهم بِکلِّ ما اَنتَ اَردَت وَ تَریدُ وَ بِکل ما اَنتَ تحبُّ وَ تَرضی ثُمَ فَوقَ ما تُحِبُّ وَ تَرضی وَ صَل اللهم عَلی الذینهم انقَطَعوا اِلیکَ وَ جاهَدوا فیک وَ لَدیکَ و توکلوا عَلیکَ وَ لم یَکُن لَهُم رَجآء الّا اَنتَ و لا دُعآءَ الّا اَنتَ وَ لَم یَکُن السنتهم ناطِقةً الّا بِحَمدِکَ وَ لَم یَکونُوا فی شانٍ الّا تالیاً بذکرِکَ وَ کانوا ایّاکَ ساجدینَ خاضِعینَ خاشِعینَ وَ لَم یَکُن لَهُم مِن نصیرٍ الّا اَنتَ وَ لا مِن مُعینٍ الّآ اَنتَ وَ لا مِن مُغیثٍ الّا اَنتَ فَانَّکَ یا اِلهی لتعلم ما یَعمَلونَ هولاءِ الصّادقینَ وَ ما یَفعَلونَ هولاء الصّافین و اِنّکَ اَنتَ تَقدِرُ عَلی کل‌شی و تَقضی بالحق بَینَ کل‌شی و لا یعجزک مِن شئ لا اِله الّا اَنتَ وَ اِلیکَ المصیر اللهم اِنّکَ تشهَدُ ما قَد قُضیَ عَلَی المُصطفین من خَلقِکَ وَ لَتَری ما قَد مضی عَلَی المُرتضینَ من عِبادِکَ وَ لَتَعلم ما قَد جری عَلَی المجتبینَ مِن صَفوتِکَ و لتنظُر ما قَد بدی عَلَی المُخلِصین من خیرَتِکَ اِن لَم تنصر هولاء الضُعفآءَ فَالی این یَذهَبونَ وَ اِن لَم تنجی هولآء النجبآء فالی این یَسرعون اللهم جَلّت قُدرتُکَ وَ عزّت عِزتُکَ و لاحَت عَظَمَتُکَ وَ نارَت هَیبَتُکَ وَ ضآئَت سَطوَتک اللهم جَلَ ثنآئُکَ وَ عَظمَ بهآوک وَ کَبرَ شَانک اَسئلُکَ بما قضیت وَتقضی وَ ما جَرَیت وَ تَجری ان تنجز لَنا ما وَعَدتنا وَ تُظهِرَ لَنا ما شَهِدتنا اللهم اِنّما القلوب قَد کُسِرَت و اِنما الاَلسُن قَد خرَسَت و اَنما الاَنفُس قَد کَدَرَت و اِنما البُکآء مِنَ العُیونِ قد جَرَیت اللهم ان لَم تَنظُرُ عَلَیهم بِنَظَرة رفیعةٍ فَهولاء لینعدمون وَ اِن لَم تَنصُرهُم یا رب فَاولئک هُم لیَستضعِفونَ اللهم اِنّکَ اَنتَ اولی بان تَخذل اَحبّتَکَ وَ اِنّکَ اَنتَ اولی بان تُهلِکَ صَفوَتَکَ لَم ندر یا الهی کیفَ لم یاخذ الذین اعتدوا فیک و افسدوا فی ارضک و قَتَلوا صَفوَتَکَ وَ ما استحیوا عَنکَ فی شئً وَ ما خافُوا عَن خشیتکَ اَتَذرُهم یا الهی حتی یَعمَلونَ ما یشآونَ وَ یَفعلونَ ما یریدونَ اَم اَردَتَ یا الهی ان تطهر ارجاسَ هولاء الصالحینَ اَم اَردت ان تَجعَلهُم فی ایدی الظالمین مَغلوبینَ اَم طَردَتَهُم یا الهی فی کُل شآنٍ وَ لاتکون لهم ناصِرٌ مبین اَم یا مَولایَ لا تَسمَعُ ما تَصرَخونَ اَم یا مُقتدایَ لاتَشهَدُ ما یضجون فبحقکَ اللهم یا ذَ النورِ نور قلوبَنا و عیونَنا عَلَی النظر بِکَ و التوجه الیک و الاتکال لَدَیک و الاعتصام بحبلک و التوصل لدیک فبحقکَ اللهم ما تفرح فوادنا فی شآنٍ وَ ما تَکونَنّ بَینَ یَدیک الا سآئِلینَ مفتقِرینَ وَ ما نسئَلُکَ الّا اَن تُعَّجِل فیما وَعَدتَنا ثُمّ اجعَلنا بِامرِکَ قآئمینَ وَ مِن طلولک مشفقین حتی تکونَ عندک کالعبد الذَلیلِ الاَذَلِ بَل اَذَل من ذلک فیا رَبّ بعد ما قَد وَعدتنا قَد صَبرت فصبرت و بعد ما قد خذلتنا قد حملت فحملت فیا رب ما یَکون علی الارض مِن عبادک الذین یتوجهون الا اقل من نور الذی کان فی ابصارنا و غیر هولآء نفروا عنک و تاهوا یتهاً بعیداً و ضلوا ضلالا عظیماً اللهم انا لشکوا الیک فقد طلعتک و غیبة حجتک و اخفآء وجهتک فقد کثرت یا ربّ اعدآونا بین یَدیک و ما کنا الا مستضعفین لدیک فانجز اللهم ما وعدت و اظهِر اللهم ما حَتَمت وانزل اللهم ما کتمت قلت و قولک الحق و انک لاتخلف وعدنا ابداً فصل اللهم علی نقطة الاولی و شجرة الابهی و درّة الاعلی و طلعة الحسنی و وجهة العلیا بکل ما انت علیه من شئوناتک و علاماتک و بِدایاتک و غایاتک و نهایاتک ثم صل اللهم علیه و آله بکل ما انت تحب و ترضی و فوق فوق ما انت تحب و ترضی انک انت رب السموات و الارض و ما بینهما و اله من فی ملکوت الامر و الخلق و مادونهما تقضی و تقدر و تشاء لا اله الا انت و انک انت العلی الحکیم اللهم صل علی شجرة الابهی و ورقة القصوی و الکینونیّة الاعلی و الذاتیّة الاجلی الذی وعدتان تظهرنه یوم القیمة و قد جعلته مشرق قدوسیّتک و مغرب قیومیّتک و مطلع سبوحیّتک و منبع الوهیّتک و مخزن کینونیّتک و معدن بینونیّتک بکل ما انت علیه من بدایاتک و نهایاتک و غایاتک و آیاتک و بکل ما انت تکون فی شأن العز و الجلال و القدرة و الکمال و الطلعة و الجمال و بکل ما انت کآئن و تکون و بکل ما انت کیان و کینون و صل اللهم علیه و علی من اجابه فی ذرّ الاولی الی ما ینتهی الی نقطة الاخری بکل ما انت تکون فی شأن عظمتک و قدرتک و عزتک و بهآئک و علآئک و جمالک و جلالک و کمالک و فضالک و بکل ما انت تحب و ترضی و فوق فوق ذلک انک انت رب السموات و الارض و ما بینهما و اله من فی ملکوت الامر و الخلق و مادونهما لا اله الا انت و انک انت الله العزیز المبین فصل اللهم علی کل ادلائک من قبل و من بعد ثم علی من کان ناطقاً باذنک و داعیاً الی نفسک و متکلاً فی کل شأن علیک و ساجداً لدیک و قائماً بین یدیک و ما تکون عندک الا کالعبد الذلیل الذی کثرت فاقته الیک ثم اشتد اضطراره لدیک و یدعوک بلسانات الهامک و خفیات سرّک و مکنونات امرک و مخزونات حکمک و لایطلب الفرج الا منک و لا النصرة الا من حضرتک ثم انصره یا الهی بجنود السموات و الارض و مابینهما حتی یستعلی بذلک امرک و یستبهی طلعتک و یستسنی وجهتک و یظهر دینک فی جبروت عزک و بهائک و یطهر ارضک من ارجاسها و یعبدک من فی لاهوت مجدک و ثنائک و لن یکون فی الارض مشرکاً و لا کفوراً الا یقطع من سیفک و یمصخ من رمحک و یبقی الملک لنفسک وحدک لا اله الا انت و انک انت القوی المکین اللهم انصر من نصره ثم اخذل من خذله ثم اغلب من غلبه ثم اجمع له اسباب السموات و الارض و ما بینهما ثم انصره بجنود العمآء و العرش و مادونهما انک انت لایعجزک من شئ لا من قبل و لا من بعد فانک کنت علی ما تشاء مقتدراً اللهم صل علی شجرة الاثبات و علی اوراقها و اثمارها من اولها و آخرها و ظاهرها و باطنها بکل ما انت علیه من الشان ثم العظمة و الثنآء ثم اَلعِین اللهم علی شجرة النفی من اولها و آخرها و ظاهرها و باطنها بکل ما انت علیه من اصلها و فرعها و اغصانها و اثمارها ثم اجعلهم فی الارض نفیاً منفیّاً حتی لم یکونوا شیئاً انک لن یعجزک من شئ و لن یفوتک من شئ تقضی و تشاء لا رادّ لامرک و لامردّ لحکمک فانک رب السموات و الارض و مابینهما و اله من فی ملکوت الامر و الخلق و مادونهما لا اله الا انت فانک کنت علی ما تشاء قدیراً.

(این اثر از آثار ازل است ولی اوآخر مناجات به آثار حضرت بهاء الله شباهت زیادی دارد این مناجات و مناجات بعد در مجموعه (58) اشتباهی در دل هم نوشته شده بود که با توجه به مجموعه (1) و نسخه پرینستون اصلاح و از هم تفکیک شد.)

ص101

**دعاء الحزن**

هوالعزیز

لم ادر یا الهی بای ذنب اخرجتنی عن قربک و جعلتنی بین یدیک علی التراب مطروحاً و لم ادر یا محبوبی بای خطاءٍ جعلتنی فی ایدی الظالمین مقهوراً و لم ادر یا منای بای عصیان قد جعلتنی فی ایدی المعتدین مغلوباً فکیف یا الهی لم تنظر الی بنظرة قریبة بعد الذی نادیتنی منصوراً فکیف یا منای لم تجعلنی غالباً علیهم بعد الذی جعلتنی محموداً فکیف یا محبوب ذاتیّتی لم تجعلنی قاهراً علیهم بعد الذی قضیت لی وعدا حسناً مرفوعاً فکیف یا مرهوب لم تجعلنی سالطاً علیهم بعد الذی قضی و عدک و جآء امرک من کل شطرٍ قریباً فلم اَدرِ یا مرغوب لم تجعلنی مقتدراً فی الارض بعد الذی قلت انا قد جعلناک مقتدراً فمن اصدق من الله حدیثاً فکیف یا الهی ایئس عن رحمتک بعد الذی کتب علی کل‌شی قدیرا و کیف لااقنط بعد الذی ما اشم رایحة عن نصرک بعد الذی کنت علی کل‌شی محیطاً فحینئذٍ یا الهی لتشهد موقفی هذا بین یدیک قد کنت فی الارض مظلوماً فآه‌آه یا الهی مما قضی و یقضی فآه‌آه یا منای مما مضی و یمضیی فآه‌آه یا سیّدی مما جری و یجری قد ترزفت العیون من البکآء یا ربّاه قد ضاقت القلوب من البلآء یا سیداه قد کاعت المشاعر یا سنداه قد اضمحلت الانفس یا معتمداه قد کَدرت الفواد یا الهاه قَد ضاقت الارض علی الکل بوسعتها فلم ندر یا الهی کیف تصبر علی ما تشهد و تری و بم لا تنصر من کان ذو رجآء و لم ندر یا حبیب الراجین کیف تشهد و لم تنصر من کان ذو عماداً و لم ندر یا مولی العارفین کیف لم تهلک عدوک بعد ما ملئت الارض ظلماً و طغیاناً و لم ندر یا سلطان العالمین کیف لم تسلط المظلومین علی الظالمین بعد الذی لم یکتسبوا اِلّا جَحداً و کفراناً و لم ندر یا کهف الصالحین کیف لم تنصر احبتک بعد الذی احاطت علیهم اعدآئک من کل شطرٍ و لم یجدوا هولآء غیرک نصاراً و لم ندر یا امین الآمنین کیف صبرت علی ما شهدت و لم تنصر هولآء ضعَفآء بعد الذی قلتَ ینصرکم الله بامره اَنّه کان ظهّاراً لم ندر یا اله العالمین کیف تحلم و ما تاخذ بعد الذی کنت اشد باساً و اشد نکالا و لم ندر یا الهنا لم تصبر و لاتحلم بعد الذی کنت اشد اخذاً و اشد تقهیراً فنحمدک اللهم علی ما قضیت و تقضی انک علی کل‌شی شهیداً و نشکرک اللهم علی کل ما اجریت انک کنت بنا بصیراً فکیف یا الهی لم تاخذ هولآء الکفرة بعد الذی لم یکتسبوا الا کفراً و اغفالاً فکیف یا مرهوبی لم تقهر علی هولآء الفجرة بعد الذی لم یعملوا الا ظلماً و عصیاناً فابعث اللهم من عندک ذا اخذاً شدیداً و ذا باساً عظیماً فابعث اللهم من عندک سلطانا علی الارض حتی لم یذر من الکافرین دیاراً فابعث اللهم ملکاناً عظیماً علی الارض ثم انصره بجنودک ثم بمثل هذا انک کنت علی ما تشاء مقتدراً و لم ادر یا حبیب العالمین کیف لاتاخذ هولاء بعد الذی قتلوا صفوتک و ما خافوا عن خشیتک شیئاً و لم ادر یا منصور الناصرین کیف لم تظهر بطاشیتک بعد الذی ظهر الفساد فی البر و البحر و ما یکسب ایدی الناس الاعتواً و اغفالاً و لم ادر کیف حلمت و لم تبعث من عندک قهاراً حتی یقهر علی هولآء و یقتلهم بقتل لم یکن بمثله ابداً اسئلک اللهم بکل ثار ضحضح فی سبیلک ان تظهر کذا کذا و تبعث من لدنک ذا قهراً شدیداً و ذا اخذاً عظیماً و ذا امراً سریعاً اذا کنت بکل بصیراً لایعجزک من شئ مما فی السموات و الارض و انک کنت علی ما تشاء قدیراً و اسئلک بحق البیان و اهله و من تظهرنه یوم القیمه ان تصلین علی البیان و من آمن به ثم علی من تظهرنه بالحق ثم باهیّاً شراهیّاً انک لن یفوتک من شئ لامن قبل و لامن بعد و انت تنصر من تشاء بجنود السموات و الارض انک ما تشاء محیطاً و لم ادر یا رب اتحب ان تنصر عدوک و تخذل احبتک ام ترید ان تصبر حتی یکتسبوا اثما ام ترید ان تهلک فی الارض صفوتک من ایدی اعدائک حتی لم یذکرک نفساً ام اردت ان تنظر علی من کان ضعیفاً و مستقیماً علمنی اللهم بحقک ما تحب کما انت انت انک توتی العلم من تشاء من خلقک و انک سمعیاً مجیباً.

ص104

**دعای صبح**

هذا الدعاء فاقروها فی الصباح لعلکم تفلحون

بسم الله الفرد المعتمد

من الذی یا الهی قد اظهر الثآء بالبهآء و من الذی یا الهی قد اقامه بین یدیک بالدعآء و من الذی یا الهی قد الحنه بانک انت رب العزة و الثنآء و من الذی یا الهی قد اغرده بان الیک الیک اللقآء اذ انک انت یا لا اله الا انت سبحانک اللهم یا لا اله الا انت الغوث الغوث خلصنا من النار البعد یا رب من الذی یا الهی قد اظهر الثآء بالحرفین و من الذی یا الهی قد انطقه فی الذکر بالذکرین و من الذی یا الهی قد اقامه بین یدیک بالسرین و من الذی یا الهی قد کلمه بالذکر الذاکر بالطرزین اذ انک انت یا لا اله الا انت سبحانک اللهم یا لا اله الا انت الغوث الغوث خلصنا من النار البعد یا رب من الذی یا الهی قد کان مقتدرا و من الذی یا الهی کان معتلما و من الذی یا الهی کان معتظماً و من الذی یا الهی کان مقتهراً و من الذی یا الهی کان مجتبراً اذ انک انت یا لا اله الا انت سبحانک اللهم یا لا اله الا انت الغوث الغوث خلصنا من نار البعد یا رب من الذی یا الهی کان ذو من قدیم و من الذی یا الهی کان ذو فضل عظیم و من الذی یا الهی کان ذو سرٍّ قویم و من الذی یا الهی کان ذو اسم حکیم و من الذی یا الهی کان ذو عدل مقیم اذ انک انت یا لا اله الا انت سبحانک اللهم یا لا اله الا انت الغوث الغوث خلصنا من نار البعد یا رب من الذی یا الهی هو المقتدر من الذی یا الهی هو المجتبر من الذی یا الهی هو المقهر من الذی یا الهی هو المظتهر من الذی یا الهی هو المستخر اذ انک انت یا لا اله الا انت سبحانک اللهم یا لا اله الا انت الغوث الغوث خلصنا من نار البعد یا رب فیا الهی انت الذی قد اظهرت الثآء بالحرفین و انک انت الذی قد انطقته باللحنین و انک انت الذی قد اغرته بالذکرین و انک انت الذی قد الحنته بالطرزین و انک انت الذی قد ابتلیته بالبلآء و انک انت الذی قد جعلته بالبهآء و انک انت الذی قد انطقته بالدعآء بانک انت رب العزة و الثنآء و انک انت ذو القدرة و الکبریآء و انک انت ذو السطوة و العلا و انک انت ذو الهیمنة و السنآء و انک انت لا اله الا انت سبحانک اللهم یا لا اله الا انت الغَوث الغَوث خلصنا من النار النفی یا رب اللهم انی اسئلک باسمک یا عزیز یا معز یا فرید یا مفترد یا قدیر یا مقتدر یا حشیم یا محتشم یا علیم یا معتلم ان تصلی علی البیان و من آمن بما انت علیه من اسمائک و امثالک ان تبارک لهم و لنا بکل ما انت علیه من اسمائک الحسنی الممتنعة و الامثال العلیا المرتفعة و ان تنزل علینا کل خیر بفضلک و احسانک و تدفع عنا کل شر احاط به علمک و تحرسنا بکلائتک و تحفظنا بمنک و امتنانک و تنصرنا بنصرک و انتصارک انک وسعت رحمتک کل‌شی و لا یعجزک من شئ و یسئلک من فی السموات و الارض و ما بینهما و انک انت علی ما تشاء مقتدراً .

ص107

**هذا دعاء النور فی الاصباح لطلب الوسعة الرزق**

بسم الله البِرَّ العَطوفُ

اللهم یا بدیع یا منیع یا رفیع یا سلطان یا رحمن یا حیّ یا قیوم یا ذالجلال و الاکرام یا ذالجمال و الاعظام یا ذا النور و البهآء یا ذا الطلعة و العلآء یا ذا العزة و الکبریآء یا ذا القدرة و البقآء یا نور یا قدوس یا نور یا سبوح یا نور یا قیوم یا نور یا بدوح یا نور یا اول یا نور یا آخر یا نور یا ظاهر یا نور یا باطن یا نور یا عالی یا نور یا قادر یا نور یا مقتدر یا نور یا مصور یا نور یا مسهل یا نور یا مسبب یا نور یا میسر یا نور یا مفرح یا نور یا مفرج یا نور یا مکثر یا نور یا مهوّر یا نور یا مطوّر یا نور یا مکوّر یا نور یا مهین یا نور یا مهوّن یا نور یا مبین یا نور یا ملقن یا نور یا مکون یا نور یا شدید یا نور یا وحید یا نور یا واسع یا نور یا شفیع یا نور یا سمیع یا نور یا رفیع یا نور یا کائن یا نور یا کینون یا نور یا کیّان یا نور یا دیّان یا نور یا لقّان یا نور یا سبحان یا نور یا قدسان یا نور یا عظمان یا نور یا معطی یا نور یا معلی یا نور مغنی یا نور یا مکنز یا نور یا مسطع یا نور یا مجمل یا نور یا منعم یا نور یا مفضل یا نور یا فاضل یا نور یا ناعم یا نور یا ناور یا نور یا ساطع یا نور یا لامع یا نور یا وارث یا نور یا مبعث یا نور یا غیاث یا نور یا مغیث یا نور یا مستغاث یا نور یا معین یا نور یا بصیر یا نور یا باصر یا نور یا ناصر یا نور یا نصّار یا نور یا فاطر یا نور یا ساتر یا نور یا غافر یا نور یا قاهر یا نور یا ساخر یا نور یا جابر یا نور یا مطلع یا نور یا مفتح یا نور یا بدی یا نور یا بادی یا نور یا جمیل یا نور یا جلیل یا نور یا فضیل یا نور یا نبیل یا نور یا صریخ یا نور یا غواص یا نور یا غواث یا نور یا غوث یا نور یا بذاخ یا نور یا باذخ یا نور یا شامخ یا نور یا سمیع یا نور یا مقتدر یا نور یا مفتطر یا نور یا مهیمن یا نور یا خیر الفاتحین یا نور یا خیر الناصرین یا نور یا خیر الحاسبین یا نور یا خیر الجامعین یا نور یا خیر الرازقین اسئلک بنورک و بهآئک و جمالک و جلالک ان تفتح لنا ابواب فضلک و توسّع فی رزقنا من قبل و من بعد و فی کل حین من خزآئن منک و احسانک انک وسعت رحمتک من فی السموات و الارض و انک کنت علی کل شئی قدیر .

(این دعا در این مجموعه به صورت ناقص در آخر کتاب ذکر شده بود که با توجه به مجموعه58 کل آن اضافه شد)

**هذا دعاء التحمید (2) فاقروها فی ایام الجمعه لعلکم لتکون من الفائزین**

هوالله العزیز

اللهم جل ثنائک و عزّ بهائک و عظمت قدرتک و کبرت عزتک و تقدست کینونیّتک و تعظمت ذاتیّتک و تعالیت نفسانیّتک و تجالت انیّتک و انارت من فی السموات و الارض بنور طلعتک و اضاءت من فی ملکوت الامر و الخلق بضوء وجهتک اللهم ایاک یسجد من فی ملکوت سمائک و ارضک و لدیک یخضع من فی جبروت امرک و خلقک و الیک یخشع من فی لاهوت عزک و مجدک اللهم لیت شعری اتحرق فی النار من کان عابداً لذاتک و ساجداً لنفسک و متملقاً لجنابک و خاضعاً لبهائک و خاشعاً لضیائک و لیت شعری یا الهی اتسلط النار علی کینونیّة کانت ایاک ساجدة و علی ذاتیّة کانت ایاک خاضعة و علی قلوب کانت ایاک عارفةً و علی انفس کانت ایاک عابدة و علی وجوه خرّت لدیک فانیة و علی عیون نظرت علی وجهتک و الهةً و لیت شعری یا محبوی اتاخذ قلوب ذاقت من محبتک و کینونیّة عرفت نفسانیّتک و عیون نظرت علی طلعتک و علی فواد اطلعت علی غیب عزتک اللهم جلت قدرتک و عزتک و قوتک اسئلک بلا اله الا انت یا لا اله الا انت بنور لا اله الا انت بضیآء لا اله الا انت ببهاء لا اله الا انت بعلاء لا اله الا انت ببقآء لا اله الا انت بثنآء لا اله الا انت ان تجعل النار لمن دعاک برداً و لمن ناجاک سلاماً اللهم انت تعلم ما فی انفسنا فانا لانعلم ما فی نفسک و انت تعلم ما فی کینونیّاتنا و انا لانعلم ما فی کینونیّتک اللهم ان لم تعرفنا نفسک فما کنا عارفین و ان لم تعلمنا سبیل عبودیّتک فما کنا عالمین اللهم ان لم تامرنا بالسجود بین یدیک فما کنا ساجدین اللهم انت علمتنا سبیل الخضوع بین یدیک و طریق الخشوع لدیک اللهم لک الحمد علی کل ما قضیت اللهم لک الحمد علی ما مضیت فو عزتک یا نور قلوب الصافین و ضوء فواد العارفین ان لم یکن فضلک علینا لکنا نسیاً منسیّاً و نفیاً منفیّاً و ما کنا علی الارض ظاهرین و ما کنا بشیئ حتی ندعوک بلسان حزین اللهم انت دللتنا الیک و لولا عرفانک انفسنا لم ندر کیف انت و لو لا تعریفک نفسک ایانا لم ندر ما انت اللهم انت تعرف نفسک علی من تشاء من خلقک و علی من ترید من عبادک اللهم انت الذی عرفت نفسک نفسک و ذاتک ذاتک و انت کنت مدلاً علی ذاتک بذاتک و داعیاً الی نفسک بنفسک حیث قد وصفت

نفسک فی محکم کتابک بما انزلت من آیاتک قلت و قولک الحق الله لا اله الا هو المهیمن القیوم فمن اصدق منک قیلاً اللهم انت الذی کنت قائماً بقوام نفسک و باقیاً ببقاء ذاتک و ان سبل العارفین الیک مسدودة و ان طرق السالکین لدیک مقطوعة مقطوعة و ان قلوب الصافین عن عرفانک محرومة محرومة و ان السن المسبحین عن ذکرک مکلولة مکلولة و لیت شعری یا الهی اترید ان تهلک احبائک من ایدی اعدائک ترید ان تجعلهم فی الارض نفیاً منفیّاً من ایدی طُغاة خلقک اللهم ارحم بفضلک علی اصدقائک اللهم اجود بجودک علی ارتضائک اللهم انت تعلم ما یعملون هولآء عبادک و انت تشهد ما یفعلون هولآء خلقک اللهم اللهم اغلب اتقیائک علی الارض و ما علیها بجودک و احسانک اللهم اجعل لهم سلطاناً نصیراً من قمقام منّک و التطافک اللهم انصرهم بعزّک و سلطانک اللهم اخلصهم من ایدی اعدائک بمجدک و انعامک و لیت شعری یا ملیک ذاتیّتی اترید ان تهلک الخاضعین لدیک من ایدی هولآء الاشقیآء ام ترید ان تخذل الخاشعین الیک من ایدی هولآء الفسقآء اللهم انت اولی بان تخذل من کان ایاک عابداً و تنصر من کان عنک معرضاً اللهم ان لم تنصر هولآء فمن ینصرهم دونک و ان لم تعزز هولآء فمن یعززّهم سواک و ان لم تجعلهم فی الارض قاهراً فمن یجعلهم غیرک اللهم لک الامر الحمد علی کل ما خلقت و تخلق اللهم لک الحمد علی کل ما فتقت و تفتق اللهم لک الحمد علی ما بدعت و تبدع اللهم لک الحمد علی کل ما ذرعت و تزرع اللهم لک الحمد علی کل ما بدئت و تبدء اللهم لک الحمد علی ما نصرت و تنصر اللهم لک الحمد علی ما خذلت و تخذل اللهم لک الحمد علی عدد ما ذرات و برءات و بدات و خلقت و رزقت و حشرت و نشرت و نصرت و خذلت و رفعت و نزلت اللهم لک الحمد علی عدد نجوم السماء اللهم لک الحمد علی عدد اشجار العماء اللهم لک الحمد علی عدد ما یرشح المیاه الی الارض من السماء اللهم لک الحمد علی ما اضاء نورک فی طور البهاء اللهم لک الحمد علی ما الاح ضوئک فی عرش البقآء اللهم لک الحمد علی عدد ما خلقت فی ملکوت سمائک و ارضک اللهم لک الحمد علی عدد ما ذَرَئت فی جبروت امرک و خلقک اللهم لک الحمد حمداً باقیا ببقاء کینونیّتک و لک الحمد حمداً عالیاً بعلآء ذاتیّتک و لک الحمد حمداً متعالیاً بقوام نفسانیّتک و لک الحمد حمدا یظهر من السمآء فضلک و رحمتک و من الارض عدلک و سطوتک و لک الحمد حمداً یجری الآیات علی من فی ملکوت الارض و السموات من خزآئن منّک و عزتک لک الحمد حمداً انت تحبه و ترضاه وانت تستحقه و لادونک و انت تعلمه و لاسواک و انت تحصیه و لاغیرک اللهم انت خلقتنا و رزقتنا و اَمتنّا و احییتنا و بعثتنا و جعلتنا ناطقین بذکرک و ناظرین الی وجهک و لولا فضلک ایّانا لکنا نسیا منسیّاً و لولا رحمتک علینا لکنا نفیاً منفیاً اللهم انا ندعوک بسئوال من اضطر فی امره الیک و اشتدت خذلته لدیک و کثرت فاقته بین یدیک ان تفضل علینا و لاتسلط علینا من لایرحمنا و لایعیننا و ان تجعلنا فی الارض غیرخآئفین وجلین کما جعلت کل امة غیر ذلک یا رب العالمین انک وسعت رحمتک کل‌شی و لایعجزک من شئ تقدر ما تشاء و تفعل ما ترید اللهم صل علی البیان قمص طلعتک و نور وجهتک و مخزن عزتک و معدن عظمت و طمطام قدرتک و قمقام قوتک علی ما انت علیه من علوّ الجلال و سموّ الجمال انک لن یعجزک من شئ مما فی السموات و الارض و انک انت علی ما تشاء قدیراً و اثن اللهم علی اهل البیان مکامن عزک و معادن علمک و مخازن مجدک و مقاعد فضلک و طماطم جودک و قماقِم منّک و عوالم امرک و جواهر حکمک و مشارق بَدئک و معارف ختمک و لوامع سرک و طوالع نورک و قوامص ضوئک بکل ما انت علیه من اسمآئک و امثالک انک انت رب السموات و الارض و ما بینهما و اله من فی ملکوت الامر و الخلق و مادونهما تفعل ما تشاء بامرک و لاتسئل عمّا تفعل و انک علی ما تشاء محیطا فصل اللهم و سلم و بارک علی من تظهرنه نور ذاتیّتک و بهآء کینونیّتک و قمُص وجهتک و انعکاس طلعتک بکل ما انت علیه من العزة و الجلال و القدرة و الفضال و القوة و الاستقلال و العظمة و الاستجلال انک رب السموات و الارض و ما بینهما و اله فی ملکوت الامر و الخلق و مادونهما لا اله الا انت فانک علی ما تشاء مقتدراً .

ص112

**هذا دعاء لصنمی هذه امة والمعرضین قاطبة**

بسم الله العزیز الحکیم

اللهم العن صنمی هذه الامة وَجبتَیها و طاغوتیها و عجلیها و جسدیها ثم الذینهم خلّفوا امرک و انکروا حکمک و اذوا ذکرک و حجدوا حقک و قتلوا صفوتک و عصوا حججک و خرّبوا دینک و حرّفوا کتبک و ابطَلوا ما انهیت من نهیک و ما امرت من امرک و عادوا ارتضائک و خانوا اصطفائک و عاصوا اخلّائک و خرّبوا بلادک و افسدوا فی حق عبادک و توّلوا عنک وَحدَکَ لا اله الا انت اللهم العنهم و اتباعهم و اشیاعهم و موالیهم و انصارهم و اعوانهم بکل ما انت علیه من شئونات اخّاذّیّتک و نکالیّتک و شدّادیّتک و بذّاخیّتک و شمّاخیّتک و قهاریّتک و جباریّتک و سخاریّتک ثم العنهم یا الهی بعدد کل حق غصبوه و امر انکروه و حجج حجدوه و ولیٍ قتلوهُ و ملیکٍ صلبُوهُ و عزیزٍ خذلوه و امین طردوه و مکینٍ قهروه و دمآءٍ سفکوه و کفرٍ ظهروه و حقٍ بَطنوه ثم العنهم یا الهی بعدد ما خلقت فی ملکوت سمآئک و ارضک و بعدد ما بدئت فی لاهوت امرک و خلقک و بعدد ما انشأت من آیات مجدک و عزک و لکل ما انت علیه من شئوناتک و بدایائک و غایاتک ونهایاتک و علاماتک و بکل ما انت کنت و تکون و بکل ما انت کآئن و کینون و بکل ما انت فی شان الازل و علوّ القدم و بکل ما انت تعلم و تحیط حیث لایعلم سواک و لایشهد غیرک و لایری دونک لا اله الا انت و الیک المصیر اللهم العنهم فی الاسرار و الاجهار ثم فی اللیالی و النهار ثم بالعشی و الابکار و بکل ما انت تحبُّ و ترضی و فوق فوق ما تحب و ترضی انک انت اله السموات و الارض و ما بینهما و رب من فی ملکوت الامر و الخلق و ما دونهما لا اله الا انت و انک انت العزیز الحکیم اللهم العن بنی اسد قاطبة ثم العن موالیهم و محبیهم و ناصریهم و عاملیهم ثم العن اللهم بنی معصوم قاطبة ثم العنهم بکل ما انت علیه من شئونات فطاریّتک و علامات بذّاخیّتک و بدایات نکّالیَّتک و غایات اخّاذیّتک انک انت رب السموات و الارض و ما بینهما و اله من فی ملکوت الامر و الخلق و مادونهما لا اله الا انت و انک انت العلی الحمید اللهم العن بنی امیَّة قاطبةً من قبل و من بعد ثم الذینهم عملوا بمثل هولآء الکفرة و فعلوا بمثل هولآء الفجرة انک لن یفوتک شئ و لایعجزک من شئ لا اله الا انت و انک انت رب العالمین اللهم ان القلوب قد ضاقت ممّا شهدت من البلوی و ان العیون قد تزرفت مما رات من البلآء و ان الآذان قد بکت ممّا سمعت من الشکوی اللهم انت اولی بان تَخذُل من کان لک ساجداً و ایّاک عابداً و لک خاضعاً خاشعاً متواضعاً اللهم فلحقک قد ظهرت الفتنة فی شرق الارض و غربها مما اکتسبت ایدی الناس بامر سلطان الناس فقد احاطت البلآء علی الکل فلن یجدوا هولآء غیرک نصّاراً و لاسواک فتّاحاً و انک یا الهی لتعلم ما فعلوا هولآء علی اصطفائک و لتشهد ما عملوا علی ارتضائک اللهم صل علی شجرة الاثبات من اصلها و فرعها و اوّلها و آخرها بکل ما انت علیه من علوّ الجلال و سمّو الجمال ثم سلم علیهم یا الهی و زد و بارک بکل ما انت علیه من اسمائک و امثالک ثم انصرهم یا الهی بنصرک و انتصارک انک لن یفوتک من شئ و لایعجزک من شئ لا اله الا انت فانک علی ما تشاء قدیر اللهم العن شجرة النفی من اوّلها و آخرها و ظاهرها و باطنها انک تقدر ما تشاء لا اله الا انت و انک علی کل‌شی رقیباً.

ص115

**دعای تحمید 1**

هُوَ البِر الرَّوفُ

یا الهی کیف اُثنی قمص طلعتک بعد لایصعد الیک ایدی کل الذاکرین و کیف یا منای اصف نور وجهتک بعد لایرفع لدیک ایدی کل الواصفین اللهم انک انت سلطان السموات و الارض و ما بینهما حیث لایعجزک من شئ و انک انت ملکان من فی ملکوت الامر و الخلق و مادونهما حیث لایفوتک من شئ اللهم لک الحمد عدد ما خلقت من ملکوت امرک و خلقک و لک الحمد عدد ما ذرات من لاهوت غیرک و مجدک و لک الحمد عدد ما بدات من جبروت سمآئک و ارضک اللهم عجزت العقول عن ادراک کنهک و زجرت انفس عن اوصاف جودک اللهم انک قد خلقت کل‌شی بامرک و انک قد صورت کل‌شی بحکمک اللهم انک وسعت رحمتک فی السموات و الارض و ما بینهما فلک الاسمآء الحسنی کلهن و الامثال العلیا و باسرهن حیث لایفوتک فوت فائت و لاعمل قانت تقضی و تشاء و تفعل و ترید لا اله الا انت و الیک المصیر اللهم جلت قدرتک و عظمت سلطنتک و لاحت من فی السموات و الارض بنور طلعتک و ضآءت فی ملکوت الامر و الخلق بضوء وجهتک فما اعظم منک قدرةً یا الهی ما اجل عنک سطوه یا منای حیث یخاف عنک فی جبروت ارضک و سمآئک قبل ان تظلم قدر خردلٍ و تشفق منک من فی ملکوت عزک و علآئک قبل ان تاخد احد قدر ذرةٍ اللهم انک کنت الهاً حین لم تکن سمآء و لا ارض و لا عرش و لاحول و لا قوة الا بک قد خلقت الخلق فما عرفک من شئ و ذَرات الناس و ما جهلک من شئ تعطی من یسئلک و تعطی من لم یسئلک تحنّنا منک و رحمةً لا اله الا انت و الیک المصیر اللهم ان لم تعرف نفسک علی خلقک فمن یعرفک و ان لم تامرهم بالعبادة ایاک فمن یعبدک اللهم انک وسعت رحمتک کل‌شی و سبقت هدایتک کل‌شی حیث ابوابک مفتوحة مفتوحة و اسمآئک مرفوعة مرفوعة و امثالک محمودة و انک توتی الامر من تشاء و تنزع الامر عمن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک مفاتیح کل خیرٍ لا اله الا انت وحدک لاشریک لک فی ملکک و لا وزیر لک فی امرک قد خلقت الکل لعرفانهم ایاک و ذرأت الکل لایقانهم بین یدیک علی انک انت الله لا اله الا انت و لم تزل کنت یا الهی و لم تکن من قبلک من شئ و لاتزال تکون و لم تکن من بعدک من شئ کل وصفک حیث ما عرفوک قدر شئ و کل نعتوک حیث ما ذکرک قدر شئ تعالت اسماوک فی ملکوت عزک و مجدک و تجالت امثالک فی جبروت امرک و خلقک سبحانک و تعالیت یا ذا العزة والکبریآء و سبحانک و تجالیت یا ذا العظمة و البهآء اللهم لیت شعری اتحرق فی النار قلوب ذاقت من محبتک و عیون نظرت الی طلعتک اللهم لیت شعری اتاخذ من کان ایاک عابداً و لک ساجداً و لدیک خاشعاً خاضعاً متواضعاً اللهم انت تعلم ما فی السموات و الارض و لم یعلم غیرک و انت تشهد من فی جبروت الامر و الخلق و لایشهد دونک و انت تعلم ما فی نفسی فاننی انا ما اعلم فی نفسک لا اله الا انت و انک انت رب العالمین اللهم فبعزتک قد ضافت القلوب و بَلغت الحلقوم لدی الحناجر و ضاقت الارض علی الکل بوسعتها لا اله الا انت و انک انت العزیز الحکیم اللهم ازفة الاذفه و قامت الطامّة و جآءت الصاخة فقد فطر السمآء بامرک و انشق الارض بحکمک و تنار الجنة بفضلک و تنعر الجحیم بعدلک و تلاح النور لمن فی ملکوت الامر و الظهور بمنک لا اله الا انت و کنت یا الهی رب و لامربوب و اله و لا مالوه تعریفک نفسک جوداً و امتناناً و کرماً و احساناً لا اله الا انت و انک علی ما تشاء قدیرٌ اللهم انت اولی بان تخذل من کان ایاک معترفاً موقناً علی انک انت الله لا اله الا انت خالصاً مخلصاً لاشریک لک و لاشبه و لاکفو و لاعدل سبحانک ان لا اله الا انت و انک انت الله الملک القدوس المنیر اللهم فبعزتک لم تکن لنا رجآء الا انت و لا دعآءٍ الا انت قد خلقتنا و رَزَقتنا و جَعَلتنا من سکان اهل رضوانک و علمآء اهل ایقانک کل ذلک من فضلک و رحمتک حیث قد سبقت رحمتک من فی السموات و الارض و ما دونهما و وسعت عنایتک من فی ملکوت الامر و الخلق و ما غیرهما لا اله الا انت و انک انت القوی العزیز اللهم ان لم تکن فضلک ایّای لکنت من المغلوبین و ان تکن جودک ایّآی لکنت من المقهورین فوعزتک یا رب ما اری من نورٍ الا نورک و لا من ظهورٍ الا ظهورک و لا من مقتدرٍ الا ایاک و لا من مُهیمن الا انت لا اله الا انت وحدک لاشریک لک و لقد کنت یا الهی مقتدرٌ علی کل‌شی و مهیمن علی کل‌شی و لایعجزک من شئ سبحانک و تعالیت سبحانک و تجالیت سبحانک ان لا اله الا انت و انک العزیز العلیم اللهم انت تعلم ما نزل علی الکل من البلآء و لتشهد ما یَمسهم فی الضرآء و لتری ما یصیبهم من السّرآء اللهم انت اولی بان تخذل احبتک و انت اعلی بان تقهر علی صفوتک اللهم فبعزتک لم یکن لنا من رجآءٍ الا انت و لا من دعآءٍ الا انت حیث انت المحبوب و لا سواک من محبوبٍ و انت المرغوب ولا دونک من مرغوبٍ و انت المرهوب و لا عدلک من مرهوبٍ و لاشبهک من موصوف و لا کفوک من معروفٍ سبحانک ان لا اله الا انت و الیک المصیر و انک انت سلطان السموات و الارض و ما بینهما و انک انت القوی العزیز و انک انت تقضی بین کل‌شی بالحق و انک انت خیرُ الحاکمین یسجدک من فی السموات و الارض و لک الاسمآء الحسنی لا اله الا انت رب العالمین و ان لک الامر و الخلق انک انت العزیز الکریم تنصر من تشاء بجندک و انک انت الملک القدیر لایَتعاظمک من شئٍ مما فی السموات و الارض و انک کنت علی کل‌شی محیط.

ص120

**دعاء الشهاده تذکره للمتقین للیله الجمعه**

و لاشهدنک اللهم یا ذالجلال و الکبریآء و یا ذالجمال و العلاء فی ذلک اللیل الدهمآء الصّمآء التی ظَلمت الکل من تلک الظلمات الغبرآء الطخیآء علی انک انت الله لا اله الا انت و انک انت رب العزة و البقآء رب العظمة و الکبریآء تعالیت یا لا اله الا انت و انک انت رب العالمین اللهم لا اری من نورٍ غیرک و لابهآء سواک و لم اقدر ان اصفک قدر شئٍ او اذکرک قدر شی او ان اسبحک قدر شی او ان احمدک قدر شئ فتعالت طلعة عزتک من ان یعرفها من شئ و تجالت وجهه رحمتک من ان یصفهامن شی انت الذی کنت و تکون و انت الذی کیّانٌ و کینون لم تزل یا الهی کنت قبل کل‌شی و لاتزال تکون بعد کل‌شی و لم یکن من بعدک من شئ سبحانک و تعالیت یا ذا العزة و الکبریآء و سبحانک و تجالیت یا ذا الطلعة و العلآء انت الذی لن یفوتک من شئ و لم تعجز من شئ تقدست عن کل ما یسبحک المُسَّبحون و تعظمت عن کل من یذکرک الذاکرون فسبحانک یا الهی لم اری لی وجوداً بین یدی طلعتک و لم اشاهد لی عزّاً تلقآء مدین عزتک اللهم عظمت قدرتک و جلّت مشیّتک سبحانک یا لا اله الا انت ان لم تعرف نفسک علی خلقک فمن این عارفون و ان لم تنجیّ عبادک فالی این یذهبون اللهم لک الحمد عدد ما خلقت فی ملکوت سمائک و ارضک و خلقک و عدد ما انشأت فی لاهوت مجدک و عزک اللهم انک تنصر من تشاء و تخذل من تشاء بیدک ملکوت کل‌شی لا اله الا انت فانک کنت علی ما تشاء قدیراً اللهم وسعت رحمتک من فی السموات والارض و ما بینهما توتی الامر من تشاء و تنزع الامر عمن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء و بیدک ملکوت کل‌شی لا اله الا انت و انک انت علی ما تشاء مقتدارً اللهم انک سبقت هدایتک کل‌شی و وسعت عنایتک کل‌شی حیث قد خلقت الخلق بقدرتک و صورتهم بمشیتک و اخذت من کل ما خلقت جوهر مجرد و کافور ساذجٍ و جعلته مشرق اولیتک فی قیومیّتک و مغرب آخریتک فی قدوسیّـتک و مطلع ظاهریّتک فی سبوحیّتک و منبع باطنیّتک فی بدوحیّتک اللهم انت قد اظهرته بامرک و انک قد اعلنته بحکمک و انک قد وعدته ان تنصرنه یوم القیمة و لترفعنه یوم البعاثه و انک انت یا الهی الزمت علی الکل ان یبتعون امره و یعلمون حکمه و یسرعون نحوهُ طلباً لما خلقت من رضائک و عزک و بهائک و انک یا الهی صاحب القدرة العظیمة و الهیمنة القدیمة حیث لایعجزک من شئ و لایفوتک من شئ تقدست عن کل ذکر و بهآء و تعظمت عن کل نعت و ثنآء حیث کنت قبل ان تخلق ارض و سمآء او عرش و بهآء یا رب العزة و الکبریآء و یا ربّ القدرة و البهآء انت الذی لن یصفک من شئ علی حق وصافیّتک لم ینعتک من شئٍ علی حقٍ نعاتیّتک اعطیت من سئلک بفضلک و احسانک و اعطیت من لایسئلک بکرمک و امتنانک تعرفک نفسک جوداٌ و امتناناً و کرماً و التطافاً حیث لایحیط به دونک و لایحصی غیرک لا اله الا انت انک قد وسعت کل‌شی علماً و احطت علی کل‌شی باحاطة قیّومیّتک و بقدرة قدوسیّتک حیث لم یکن من اولٍ الا انت و لا آخرٍ الا انت و لا ظاهرٍ الا انت و لا باطنٍ الا انت و لا مقتدرٍ غیرک و لا محیط سواک و لا علیمٍ دونک و انت خلقتنی یا الهی و جعلتنی ناطقاً بامرک و مدلاً علی وحدانیّتک و مقراً بربوبیّتک و معترفاً بالوهیّـتک و مذعناً علی انک انت الله لا اله الا انت و انک انت ربّ العالمین اللهم فبعزتک قد ضاقت قلبی مما شهدت من البلاء و انکدر عیشی مما رایت من القضآء بالامضآء علی البدآء و ما اجد غیرک مفَّتحاً یا رب اهل البقآء و یا رب العزة و الثنآء اللهم فبعزتک فانصر الذی کان ساجداً و ایاک قآئماً و علی طلعتک ناظراً و لامرک طآئعاً و لحکمک متبعاً اللهم انت وعدت ان تنصر من کان ذو رجآء اللهم فبعزتک قد شهدت ما لایشهد غیری و رایت ما لایری سوای اللهم فبعزتک عرفت و ایقنت و اشهدت و اذعنت علی انک انت الله لا اله الا انت وحدک شریک لک لم تزل تجلیت علی الکل بآیات ابداعک و عَلّمتهم ما ترید من امرک اللهم انک کنت مُدِّلاً بِکَ وحدک لا اله الا انت قائما عبادک کانُوا خَلق عِندک فکیف کانوا علی وحدانیتک و ربانیّتک اللهم انک قد خلقت الخلق لامن شئ بقدرتک و ذرأتهم لاعن شئ بمشیّتک حیثُ قد خلقتنا لامن شئ بامرک کن فصورت بقدرتک و حرکت بهیمنتک حیث قد خلقتنا من مآءٍ و ترابٍ و نارٍ و هوآءٍ و انزلت مآءٍ وجودنا من سمآء تقدیرک الی ارض تدبیرک و لما قضت ما حتمت قد اخرجتنا بامرک و جعلتنا کبراء و قدرت لنا امرا و قضیت لنا وعدا فسبحانک اللهم لاشکرک علی ذلک الموهبه العظمی و العطیه الکبری و لاسئلنک اللهم ان تحفظنی فی بین طینین کما حفظتنی من قبل و اخرجتنی مکینا اللهم فبعزتک لم اری من معبود سواک و لا من مسجود غیرک اللهم انت ترفع من تشاء و تصعد من تشاء بیدک ما خلقت من ملکوت امرک و خلقک و فی قبضتک ما انشات من جبروت ارضک و سمائک فلک الحمد یا لا اله الا انت علی عدد خلقک و عبادک و علی عدد امرک و قضائک حیث کنت و لم تکن غیرک من محمود و تکون و لم تکن سواک من مقصود قد تعرفت نفسک علی خلقک فاعرفک من شئ و وصفت کینونیّتک بین عبادک فما جهلک من شئ اللهم انت المعروف بکینونیّتک و انت الموصوف بوحدانیتک سبحانک ان لا اله الا انت و الیک المصیر اللهم فبقدرتک نوّر قلوبنا و فوادنا علی التوجه الیک و النظر بک و التوسل لدیک و اعتصام بحبلک و الاتکال علیک وحدک لا اله الا انت اللهم انت خلقتنی و کنت غنیّاً من خلقی و لو لا انت لم ادر ما انت فما عظمت منک موهبة و کبرت عنک عطیة سبحانک سبحانک ما عرفتک حق تعریفک و ما وصفتک حق توصیفک ولکن فو عزتک کل ما ذکرت من اول یوم الذی انقطتنی بامرک کان مرادی فیها انت لاغیرک من مقصود و لاسواک من محمود و لا دونک من محبوب و لا کفوک من مرهوبٍ و لاعدلک من مرغوبٍ و لا شبهک من مطلوبٍ قد خلقتنی بامرک و رزقتنی بجودک و جعلتنی مُدّلاً لامرک و متبعا لحکمک و مومناً موقناً علی وحدانیتک و مذعناً معترفاً علی صمدانیّتک حیث لم یکن الهاً غیرک و لا معبود سواک سبحانک یا لا اله الا انت و الیک المصیر اللهم فبعزتک منک اسئلک و لا سواک و بک استجیر و لا دونک حاشاکَ انت تخیبنی من ایدی طغاة عبادک و جعلتنی محروساً بحراستک و محفوظاً بحفاظتک ان لم یکن فضلک علی لکنت من المغلوبین و ان لم یکن جودک علیَّ لَکنت من المقهورین فلک الحمد علی حق حمدک و لک الشکر علی حق شکرک و لک المن علی حق منک و لک الفضل علی حق فضلک فسبحانک سبحانک انت تعلم ما انکرونی هولاء عبادک و انت تشهد ما اُذُونی هولاء خلقُک اللهم لم ینال الیک ایدی کل الذاکرین و لم یصل لدیک ایدی کل الواصفین بعد ما وجدت مثلک معروفاً و لاشبهک موصوفاً لا اله الا انت فسبحانک یا لا اله الا انت کنت عالماً و لا معلوم و قادراً و لا مقدور سبحانک سبحانک ما اجلَ احسانک و ما اعزَّ اِکرامک و ما احلی آیاتک و ما اجلی علاماتُکَ و ما اعلی ارتفاعُکَ سبحانک یا لا اله الا انت وَ الیک المصیر اللهم لم یکن سواک مِن قدیرٍ و لا دونَکَ مِن مُحیطٍ اسئلک بنورک یا لا اله الا انت ان تجعلنی فی کل شأنٍ ناطقاً بامرک و مثبتا لذکرک و متکلاً علیک و منقعطاً الیک و متوسلاً بک وحدک لا اله الا انت اللهم کیف اشکوا الیک مما شهدت و رایت و مما قضیت و مضیت حیث کلَّت الالسن عن توصیفها و کاعت المشاعر عن تعریفها فما شبهک من معروف و لا کفوک من موصوف و لاعدلک من منعوت و لاسئلک یا لا اله الا انت ان تجعل النار لنا برداً و سلاماً و تجعلنا راضین بما قضیت و تقضی و تقدر و تشاء لا اله الا انت سبحانک اللهم یا لا اله الا انت و الیک المصیر و لک الحمد وحدک لا اله الا انت ربُّ العالمین و سلام الله علی المصطفین اَلا لعنت الله علی القوم الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون.

تمّت الصحیفة فی یوم الکمال من یوم المسائل من شهر الاسمآء من سنة البهی کتبه العبد ؟؟ابوالقاسم(این مناجات با نسخه پرینستون 212 هم مقابله شد)

(صحیفه ابهجیه شامل هشت مناجات فوق بود)

ص132

**هذا صحيفة من مناجات تاسعة عشر مما سئل السائل عن فضل الله ربه**

**الدّعآء الأوّل**

بسمه العزيز الرؤف

سبحانک اللّهم يا الهی لأشهدنّک و کلّ‌شیء بأنّک انت الله لا اله الا انت لم تزل يا الهی کنت کائناً و لا‌تزال تکوننّ باقيا و هذا يا الهی يوم الباءِ اشهدتک بانّک انت سلطان السّموات و الارض و ما بينهما لتؤتينّ السّلطنة من تشآء و لتنزعن السّلطنة عن من تشآء و لتحيين من تشآء و لتميتنّ من تشآء بيدک کلّ­شئٍ فانک کنت مقتدرا قديراً.

**الدّعآء الثّانی**

بسم الله العزيز المحبوب

سبحانک اللهمّ يا الهی لاشهدنک و کل شئ في يوم الذی کنت عندک عندک حرف السين لی انّک ربّ السموات و الارض و ما بينهما لا اله الا انت لم تزل يا الهی انت الاوّل حيّ لايکون قبلک من شيئ و انّک انت ملکان السّموات و الارض و ما بينهما لتؤتينّ الملک من تشاء و ترزقنّ لتنزعنّ المُلک من تشآء و لتخلقنّ من تشاء و لترزقنّ من تشآء بيدک من في جبروت الأمر و الخلق و انّک کنت علی ما تشاء مقتدرا.

**الدّعآء الثالث**

بسم الله المقتدر الموصوف

سبحانک اللّهم يا الهی لأشهدنّک و کلّ‌شیء فی حول الذی کنت عندک حرف الميم علی انّک کنت قبل القبل فی ذروة القبل و لتکوننّ بعد البعد فی ذروة البعد لم تزل يا الهی سبب جودک جودک و لا‌تزال یا منای سبب لطفک لطفک انت الذی بأوليّتک مقتدر علی کلّ‌شیء و بآخريّتک مهيمناً علی کلّ­شيء و لأشهدنک بين يديک بانّک انت قدّور السّموات السّموات و الارض و ما بينهما لتؤتينّ القدرة من تشآء و لتنزعنّ القدرة عن من تشآء و لتقيمنّ من تشآء و لتبعثنّ من تشآء بيدک من فی ملکوت الامر و الخلق فانّک کنت علی ذلک عليما.

**الدّعآء الرّابع**

بسم الله العزيز المنيع

سبحانک اللّهم يا الهی لأشهدنّک و کلّ‌شیء کنت فی حول الذی کنت عندک حرف الألف بها شهدت نفسک و اولی العلم من عندک بانّک انت الله لا اله الا انت لم تزل يا الهی خلقت الخلق بامرک و ذرئت کلّ‌شیء بمشيّتک و بدئت کلّ‌شیء بارادتک و انّک سلطان الذی لايموت و ملکان الذی لايفوت عن قبضة قدرتک من شيئ و انّک انت عزّان السّموات و الأرض و ما بينهما لتؤتينّ العزّة من تشآء و لتنزعن العزّة عن من تشآء و لتصعدنّ من تشآء و لتنزلنّ من تشآء بيدک من فی غرزدت الامر و الخلق فانّک فانّک کنت علاما منيعاً.

ص ٠

**الدّعآء الخامس**

بسم الله الملک المُحيط

سبحانک اللّهم يا الهی لاشهدنّک و کلّ‌شیء فی حول الذی کنت عندک حرف اللّام بما شهدت الاوّلون لذاتک بانک انت الغنيّ حيث کل­شيئ لک وحدک لا شريک لک بانّک انت القاهر الذی لن تقهر و ظاهر الّذی لن تظهر کلّ ما بدئت ذلک خلق عندک و کلّ ذرئت تلک لا شيئ لديک انت الموصوف باوليّتک و انت المعروف بآخريتک حيث کنت موصوفا نفسک نفسک و کنت معروفا و انک و انک و انک انت عظمان السّموات و الارض و ما بينهما لتؤتينّ العظمة من تشآء و لتنزعنّ العظمة عن من تشآء و لتجودنّ علی من تشآء و لتلطفنّ علی من تشآء بيدک ملکوت کل­شيئ و انک کنت فضّالا کريما

ص ٠

هو البرّ الرّحيم

**الدّعآء السّادس**

بسم الله المقتدر القيّوم

هو الله القيّوم

سبحانک اللّهم لاشهدنک و کلّ‌شیء فی حول الّذی کنت عندک حرف اللّام بما شهدت الاولون لذاتک بانک انت الغنی حيث لا سواک و انک انت المليک حيث لا مليک دونک حيث بدئت کلّ­شيئ بمشيّتک و ذرأت کلّ‌شیء بارادتک و ان کينونيّتک مهيمنة علی کلّ‌شیء و ذاتيتک قديمة فوق کلّ‌شیء لم تزل يا الهی وصفت نفسک نفسک و لا‌تزال يا منائی اثنیت ذاتک ذاتک و لا‌تزال يا منای کلّ ما يعرف العارفون ذلک يرجع فی طمطام مشيّتک و کلّ ما يصف الواصفون ذلک يدخل فی قمقام ارادتک حيث انت المحبوب بظاهريّتک و انت المرغوب بآخريّتک لا اله الّا انت و انک انت قدمان السّموات و الارض و ما بينهما لتؤتينّ الامر من تشآء و لتنزعنّ الأمر عن من تشآء و لتعزّن عن من تشآء و لتذلنّ من تشاء بيدک من فی جبروت کلّ‌شیء و انّک کنت قدّارا مليکا.

هو الله العزير

**الدّعآء السّابع**

بسم الله العزيز المکنون

سبحانک اللّهم يا الهی لاشهدنک و کلّ‌شیء فی حول الذی کنت عندک حرف الهآء بما شهدت الملآئکه و اولی العلم من عندک بانّک انت الله لا اله الّا انت لم تزل يا الهی انت المحبوب بجوهريّتک و لا‌تزال يا منای انت المرغوب بجبروتيّتک حيث لن يصفک شيئ علی حق کينونيتک و لايعرفک شيئ علی حقّ الوهيِّتک و لاينعتک شيئ علی حق سبوحيّتک حيث يا الهی جعلتنی مشرق قدّوسيتک و مغرب قيوميّتک و مطلع بدو خشيّتک و منبع قدوميّتک و مظهر ازوليّتک لأشهدنّک انّک انت لا اله الا انت و انّک انت ازلان السموات و الأرض و ما بينهما لتؤتينّ الأزلية من تشآء و لتنزعنّ الأزلية عن من تشآء و لتقدمنّ من تشاء بيدک من فی لاهوت کلّ‌شیء فانّک کنت ملاکا محيطا و علامّا مليکاً.

**الدّعاء الثامن**

بسم الله العزيز القدور

سبحانک اللّهم يا الهی لاشهدنّک و کلّ‌شیء فی حول الذی کنت حرف الالف بما شهدت المرسلون لذاتک بانک کنت الهاً صمداً وتراً فرداً باعثاً حياً منيعاً ما اتّخذت لنفسک وزيراً و لا لذاتک شريکاً کلّ العارفين محرومین عن ذکر آية من آيات طلعتک و کلّ الذاکرين مردودين عن نعت طرز من اطراز وجهتک و انک انت يا الهی کنت موصوف السّموات و الأرض و ما بينهما لتؤتين القدميّة عن من تشآء و تبدءنّ الامر الی من تشآء و لترجعنّ الأمر الی من تشآء بيدک لاهوت کلّ شيء و انک کنت قدرا مقتدرا قديرا

ص ٠

**هو ربّنا الاعلی جلّ و علا**

**الدّعاء التّاسع**

بسم الله العزيز السبّوح

سبحانک اللّهم يا الهی لاشهدنک و کل­شيئ فی حول الّذی کنت عندک حرف اللّام بما شهدت الصٌالحون لک بانک انت لا اله الا انت وحدک لا شريک لک حيث کل يحمدونک علی حق کينونيتک و يشکرونک علی حدّ حق انيّتک و يذکرونک علی حق نفسانيّتک و انّک تذکرنّ من تشآء حيث قلت و قولک الحق اذکرونی اذکرکم و اشکروا لی اشکرکم و انت انت سلطان الّذی لايفوت و مليک الّذی لايموت و انّ قولک الصّدق و ارادک الحق لا اله الّا انت کنت ذکران السّموات و الارض و ما بينهما لتؤتينّ من تشآء و لتنزعنّ الذکر عن من تشآء و لتلطفنّ علی من تشآء و لتجودن علی من تشاء بيدک جبروت الامر و الخلق و انک کنت ذکّارا عظيماً

ص ٠

**الدّعآء العاشر**

بسم الله العزيز المحبوب

سبحانک اللْهم يا الهی لاشهدنک و کلّ‌شیء فی حول الذی کنت عندک حرف الألف بما شهدت المخلصون لک بانک انت الله لا اله الّا انت کنت باقيا ببقآء کينونيّتک و دائما بدوام مشيّتک و آزلا بجلال ارادتک و قادما بجمال قدرک و قضائک لا اله الّا انت کنت محمُوداً فی فعالک و مشکوراً فی اعمالک ان تعذبنی انت راحم و ان تخذلنی انت غير ظالم سبحانک لا اله الّا انت عرفتک و ما اعرفک و ما صفتک و ما اصفک سبحانک ان لا اله الا انت و انک انت سبحان السّموات و الارض و ما بينهما لتؤتينّ الجمال من تشآء و لتنزعن الجمال عمن تشاء و لتجللنّ من تشآء و لتجملنّ من تشآء بيدک من فی جبروت الامر و الخلق و انک کنت علی کل­شيئ مقتدرا محيطا

**الدّعآء الاحدی قبل عشر**

بسم الله العزيز المنعوت الکريم

بسمه الکريم

سبحانک اللّهم يا الهی لاشهدنک و کل­شيئ فی حول الّذی کنت عندک حرف الميم بما شهدت المنقطعون لذاتک بانک انت لا اله الّا انت لم تزل يا الهی کنت قآئما علی امرک و لا‌تزال تکوننّ يا منای مهيمنا علی خلقک حيث کلّ لک عابدون و لوجهک ساجدون و انت قلت و قولک الحقّ ما خلقت الخلق الّا ليعبدون و انک يا الهی لتعلم ما فعلوالنّاس علی اصفيائک و ما عملوا العباد علی ارتضآئک و حقّک يا الهی شهدت ما يشهد الاوّلون و ما لا اراه المخلصون و انک انت نصران السّموات و الأرض و ما بينهما لتؤتين النّصر من تشآء و لتنزعنّ النّصر عمّن تشاء و لتنصرن من تشاء و لتخذلنّ من تشاء بيدک ملکوت کل­شيئ و انّک کنت علی ما تشآء مقتدرا

**الدّعآء الثانی قبل عشر**

بسم الله الغزيز المجيد

سبحانک اللّهم يا الهی لأشهدنک و کلّ‌شیء فی حول الذی کنت عندک حرف النّون بما شهدت الجاذبون لطلعتک بانک انت الله لا اله الّا انت لم تزل کنت طلاعا بعزّ ربوبيّتک و لا‌تزال مطاعا ببهآء الوهيّتک لا اله الّا انت سبحانک اللّهم و بحمدک استغفرک فی کلّ شيئ و ما اشرت اليک من قبل او اشير اليک من بعد و انک انت غفران السّموات والارض و ما بينهما لتؤتين المغفرة من تشآء و لتنزعنّ المغفرة عن من تشآء و لتغفرنّ من تشاء و لتأخذنّ من تشآء بيدک جبروت کل­شئ فانک علی ذلک مقتدرا و قديرا.

**الدّعآء الثالث قبل عشر**

بسم الله العزيز القدّوس

سبحانک اللّهم يا الهی لاشهدنک و کلّ‌شییء فی حول الذی کنت عندک حرف العين بما شهدت المؤمنون لک بانّک انت لا اله الّا انت وحدک لا شريک لک لم تزل يا الهی کنت منزها عن الامثال و لا‌تزال تکوننّ يا منای مقدسا عن الاشباه و انت الذی بدأت کلّ‌شیء بامرک و رجعت کلّ­شيئ بحکمک و لاسئلنّک يا الهی بذات کل­شيئ بان تحفظنّ من فی البيان و تمرّنهم علی الصّراط بين يدی من تظهرنه بالحق بفضلک و جودک و کرمک و امتنانک و ان فضلک محيط و جودک ظاهرة لا اله الّا انت کنت حفظان السّموات والأرض و ما بينهما لتحفظنّ من تشاء و لتويدنّ الامر بجودک علی من تشآء و لتفعلنّ ما تشآء و لتحکمنّ ما تشآء بيدک من فی لاهوت الامر و الخلق و انک کنت مقتدرا عليما.

**الدّعآء الرّابع قبل عشر**

بسم الله العزيز الألّوه

سبحانک اللّهم يا الهی لاشهدنک و کلّ‌شیء فی حول الّذی کنت عندک حرف الألف بما شهدت السّابقون لک بانک انت الله لا اله الّا انت کنت مقتدر فوق خلقک و کنت مهيمنا علی عبادک لم تزل يا الهی کنت بمثل ما قد کنت لن يتغيّرک الدّهور و لن يبدّلک ازمنة الشهور لا اله الّا انت کنت وهّاب السّموات و الأرض و ما بينهما لتهبنّ الأمر علی من تشآء و لتمنعنّها عن من تشاء و لتقضينّ الأمر بأمرک ما تشاء و لتُمضينّ بجودک ما تشآء بيدک من فی قدورت الأمر و الخلق و انک کنت وهّابا عزيزا.

**الدّعآء الخامس قبل عشر**

هو الله العزيز القيُّوم

سبحانک اللّهم يا الهی لاشهدنک و کل­شيئ فی حول الذی کنت عندک حرف اللّام بما شهدت کل­شيئ لک من قبل الذی لا قبل له الی بعد الّذی لا بعد له بانک انت لا اله الّا انت لک الجود و البهآء و لک العظمة و الکبريآء انت الذی بأوّليّتک قاهر فوق کلّ­شيئ و بآخريِّتک مقتدر علی کلّ‌شیء لم تزل کنت فی عزّ الازل و لا‌تزال تکوننّ فی علوّ القدم فسبحانک يا الهی انت المقدّس عن ذکر الامثال و انت المنزّه عن نعت الاشباه و انت المعظّم المعظّم عن وصف الأوهام و انت المجلّل عن المعروف بالانظار لا اله الا انت کنت ظهار السّموات و الارض و ما بينهما لتؤتينّ الظّهور من تشاء و لتنزعنّ الظّهور عمن تشاء الظّهور و لتقدّرن من تشآء و لتعظّمن من تشآء بيدک من فی لاهوت کل شيئ و انّک انت کنت علی کلّ­شيئ مقتدرا.

**الدّعآء السّادس قبل عشر**

بسم الله العزيز الکريم

سبحانک اللّهم يا الهی لاشهدنک و کل­شيئ فی حول الّذی کنت عندک حرف الالف بما شهدت اوليائک لنفسک بانک انت الله الحيّ الدّائم الباقی المقتدر المهيمن العزيز الشريف اللّطيف المنير العظيم الّذی لايعجزک من شيئ عمّا فی السّموات و الأرض و لن يفوتک من شيئ عمّا فی العمآء و العرش و لن يخفی عنک من شيئ ممّا فی ملکوت الامر و الخلق و انّک علمان السّموات و الأرض و ما بينهما لتؤتينّ العلم عن من تشآء و لتنزعنّ العلم عن من تشاء و لتعززنّ من تشاء و لتخذلنّ من تشا فی قبضة قدرتک من فی جبروت الامر و الخلق و انّک کنت مقتدرا عليما

**الدّعآء السّابع قبل عشر**

بسم الله العزيز اللّطيف

سبحانک اللّهم يا الهی لاشهدنّک و کلّ‌شیء فی حول الّذی کنت عندک حرف القاف بما شهدت اصفيائک لذاتک بانک انت الله الحيّ الّذی لايکفينّک شيئ فی السّموات و الارض و ما بينهما و انّک تکفی کلّ‌شیء بجودک و تحفظ کلّ‌شیء بفضلک و ترحم کلّ­شيئ بمنّک و تلطّف علی کلّ­شيئ بکرمک و تجود علی کلّ­شيئ باحسانک و انت المحسن بقدوريتک و انت الحّيوان بألوهيّتک و انت الحسّان بسبوحيّتک و انت الحاسن بقيّوميّتک لم تزل يا الهی سبب احسانک احسانک و لا‌تزال يا ربّی سبب الطافک الطافک و انک کنت حسان السّموات والارض و ما بينهما لتؤتين الحسن من تشاء و لتصعدنّ بامرک من تشاء و لتنزلنّ بعدلک من تشاء فی قبضة قدرتک لاهوت کلّ­شيئ و انّک کنت مقتدرا کريما.

**الدّعآء الثّامن قبل عشر**

بسم الملک المحيط

سبحانک اللّهم يا الهی لاشهدنک و کلّ‌شیء فی حول الذی کنت عندک حرف الدّال بما شهدت ارتضائک لکينونيّتک بانّک انت الکآئن فی قبل القبل ان يکون شيئ و انّک انت الکينون فی بعد البعد ان يکون شيئ لم تزل يا الهی انت المَعرُوف بظهورات کينونيّتک و لاتزال يا منای انت الموصوف ببطونات ربوبيّتک حيث يا الهی ما عرفک شيئ و ما يعرفک شيئ ذلّ العارفين عن عرفان آية من آيات لاهوتيّتک و خضع السّالکين عن طرز من اطراز سمآء ربوبيّتک و لأستغفرنّک يا الهی بلسان کلّ­شيئ بين يدی طلعة نفسانيّتک و انّک انت الّذی تغفر من تشآء بجودک و ترحم علی من تشآء بفضلک لأسئلنّک و کلّ­شيئ بان تغفر من فی البيان بکرمک و امتنانک و لتحضرنهم بين يدی من تظهرنّه يوم القيمة سجّدا لنفسک و قآئما بأمرک و خاضعا لجنابک و خاشعا لحضرتک و انّک انت حکمان السّموات و الأرض و ما بينهما لتؤتينّ الحکم من تشاء و لتنزعنّ الحکم عن من تشآء و لتغفرنّ من تشاء و لتجودنّ من تشاء بيدک ملکوت کل­شيئ و انک کنت جمالا عزيزا.

**الدعا التّاسع قبل عشر**

بسم الله العزيز النجيب

سبحانک اللّهم يا الهی لاشهدنّک و کلّ­شيئ فی حول الّذی کنت عندک حرف السّين بما شهدت اجتبائک لذاتک بانک انت الله لا اله الّا انت لم تزل تجلّيت علی الممکنات بآيات ابداعک و لا‌تزال تجلّين علی الموجودات بکلمات اختراعک انت الّذی تقدر ما تشاء بامرک و تفعل ما تشاء بحکمک و انک انت المختار فوق عبادک و انّک انت الجبّار فوق خلقک لم تزل و لا‌تزال انت مقتدرا علی کل­شيئ و مهيمنا علی کلّ­شيئ حيث کلّ يعبدون لوجهک و ساجدون لطلعتک و ذاکرون لنفسک و شاکرون لنعمائک ولکن يا الهی ان امرک اعلی و اجلّ من ان يدرک عقل کل­شيئ و انک انت يا الهی لتعلم ما فعلوا علی عبادک و تشهد ما جری علی اصفيائک حيث اذوا ما اذوا و عملوا ما عملو ا و لحقّک يا الهی انّک صاحب القدرة الکبری و الهيمنة العظمی لتأخذنّ بعدلک من تشآء و لتطبشنّ بقهرک علی من تشآء و انّک انت بطشان السّموات و الارض و ما بينهما لتؤتينّ البطش من تشآء و لتنزعنّ البطش عمن تشاء و لتأخذ بعدلک من تشاء و لتنعدمن بعد بقهرک من تشاء و انّ فی قبضة قدرتک ملک السّموات و الارض و ما بينهما لا اله الّا انت فانّک کنت عظاما متعظما عظيما.

ص149

**هذا الدّعاء يقرء بعد دعآء کلّ يوم لتکوننّ الکل من الذاکرين فی ام الکتاب**

هو الله العزيز المقيت

سبحانک اللّهم يا رب صلّ علی حروف تسعة قبل عشر بالقدرة و اللّاهوت سبحانک اللّهم يا ربّ صلّ علی حروف تسعة قبل عشر بالهيمنة و الملکوت سبحانک اللّهم يا ربّ صلّ علی حروف تسعة قبل عشر بالرّفعة و الياقوت سبحانک اللّهم يا ربّ صلّ علی حروف تسعة قبل عشر بالشّوکة و الجملوت سبحانک اللّهم يا ربّ انت سلطان السّموات و الارض و ما بينهما و ملکان العمآء و العرش و ما دونهما و قدسان ملکوت الامر و الخلق و ما غيرهما لا اله الّا انت لتؤتين السّلطنة من تشآء و لتنزعنّ السّلطنة عمن تشآء و لتعيننّ من تشآء و لتفقرنّ من تشآء و لتعزّن من تشآء و لتجعلنّ الليل علی النهار بامرک و لتجعلنّ النّهار علی اللّيل بحکمک و لتخرجنّ الحيّ من الميت و لتخرجنّ الميت من الحيّ بمشيّتک و لتجعلنّ من تشآء ذکران برأفتک و لتجعلن من تشاء اناثاً بأزليّتک و لتجعلن من تشاء عقيما بقدسيّتک و انّک انت رب السّموات و الارض و ما بينهما لا اله الا انت و انک کنت مختاراً مقتدرا عزيزا.

ص153

**هذا دعآء النّور فاقرء فی الاصباح لطلب الوسعة و الرّزق**

(در صحیفه ابهجیه مندرج است)

ص153

دعآء التحميد (2)

(در صحیفه ابهجیه مندرج است)